

TĀRĪKH-I-MUBĀRAK SHĀHĪ

OF

YAḤYĀ BIN AḤMAD BIN 'ABDULLĀH
AS-SĪHRINDI

(A HISTORY OF THE SULTANS OF DEHLI FROM THE
TIME OF MU'IZZ AD-DĪN MUḤAMMAD BIN
SĀM TO A.H. 838)

EDITED BY

SHAMS-UL-'ULAMĀ' M. HIDAYAT HOSAIN, PH.D., F.A.S.B.,
KHĀN BAHĀDUR,

Principal, Calcutta Madrasah, Calcutta



PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS
PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

CALCUTTA

1931

THE DIRECTOR GENERAL

CALCUTTA:—Published by the Asiatic Society of Bengal, and Printed
P. Knight, Baptist Mission Press.

FOREWORD.

At the time when Sir E. Denison Ross resided in Calcutta I had the privilege on many occasions to discuss with him matters relating to Indian history and other Oriental subjects. In the course of our discussions on these topics he pointed out to me one day that the field covering the historical period between A.H. 817-847 (A.D. 1414-1443), when the Saiyids ruled over the Indian Empire, had not yet been fully explored. This suggestion lingered in my memory till by chance I came across the rare work of Yahyā bin Aḥmad bin 'Abdullāh Sīhrindī, a manuscript copy of which was sent to me by my friend Prof. Najīb Ashraf, M.A., of the Shibli Academy, Azamgarh. The book was in a damaged condition, with some pages missing, yet when I studied it I came to the conclusion that this work was the only authentic source of our information concerning the time when the Saiyids ruled India. I spoke to the General Secretary to the Asiatic Society of Bengal, who succeeded in securing for me rotograph copies of the MSS. of the work in the British Museum and the Bodleian. My present work is based on these three MSS. but I have chiefly based my text on the one from the British Museum as this copy, though considerably spoiled by damp and moisture, proved to be the oldest and the most correct one.

The author of the book begins his history with the reign of Muḥammad Sām, the founder of the Ghori dynasty, and ends abruptly in the reign of Sulṭān Saiyid Muḥammad up to Rabī' II, A.H. 838. The author is silent about himself and the rank and position he enjoyed, but one fact is evident, that he must have been in a position to present a gift to his sovereign. In his preface he tells us that the book was written by him as a suitable token of esteem and affection to the ruler, for "no more worthy offering can be made to a king than a record of the achievements of his predecessors". He acknowledged his obligations to different historians who wrote before him up to the time of the accession of Fīrūz Shāh, but from and after that

date he writes from his own personal observation and reliable information. Whatever rank we may assign to him as a historian it cannot be doubted that he was a correct and honest chronicler. His reliability is well established by the fact that he is often quoted as an authority by reputed and careful historians such as Nizāmuddīn Aḥmad, Badā'ūnī, Firishta and others.

In conclusion I gratefully acknowledge the help of Mr. Johan van Manen, C.I.E., General Secretary to the Asiatic Society of Bengal, in procuring for me the rotograph copies of the MSS. from the British Museum and the Bodleian, and in making various useful suggestions.

*Calcutta Madrasah,
the 23rd June, 1931.*

M. HIDAYAT HOSAIN.

ہند ۲، ۱۱، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۵۰	ہتھکانوں ۲۰۹، ۲۱۴
ہندواری ۲۱۳	ہتھناپور ۷۹، ۸۰
ہندوت ۲۳۸	ہتھیکانت ۲۰۹، ۲۱۴
ہندوستان ۲، ۴، ۶، ۹، ۱۳، ۱۸، ۲۴، ۳۵	ہدوڑ ۱۷۳
۴۰، ۴۷، ۵۰، ۵۴، ۶۲، ۷۲، ۷۴، ۷۵	ہرنی کبیرہ ۱۲۶
۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۴۶	ہرہور ۱۷۳
۱۴۷، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۹۹	ہستکانت ۲۰۹
۲۰۳، ۲۳۳	ہل ہور ۱۷۳
	ہماچل ۱۰۳

مذتئی ۱۴۵	علقان ۶، ۷، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۳۶
مندل ۱۲۵	۳۷، ۳۸، ۳۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹
مندور ۱۹، ۶۵	۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۸۸
مندور پور ۲۲، ۱۳۰، ۱۹۱	۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶
مہاندی ۱۲۹	۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۳
مہر مہاون ۲۰۶	۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲
مہندواری ۱۵، ۲۱۳	۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۲
مہوبہ ۱۳۳، ۱۶۸	۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۴
میرت ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶۷	۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳
میوات ۳۶، ۳۹، ۳۷، ۴۵، ۱۵۹، ۱۶۶	۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۴۳
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۰۴	ملکی ۸۵
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۷	منجہور ۷۲، ۱۲۴، ۲۱۸

(۵)

نمونی ۱۶۵	نارکیلہ ۱، ۴۲
نڈنہ ۳۵	نارنول ۱۷۹، ۳۳۸
نوساری ۹۸	ناگور ۳۶، ۷۳، ۱۸۶
نوہ ۱۶۹	نہیل ۱۸۸
نوہ پتل ۲۰۷	نراین ۸
نیروالہ ۱۱، ۱۲	نسہینہ ۱۴۸
نیو ۴۳	نیرکوت ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۵
نیشاپور ۱۳	نمولی ۱۶۵

ھ

ھتک ۱۶۰	ھانسی ۱۰، ۲۲، ۷۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶
ھتھکانت ۲۱۴	۱۴۷، ۱۷۹، ۱۹۳

۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۴	گلبرگہ ۱۰۸
۲۲۷، ۲۲۵	گنگی ۲۰۳، ۱۴۶
گورکھپور ۱۲۴	گوالیر ۱، ۱۹، ۲۴، ۷۲، ۸۱، ۱۴۲، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶

ل

لوہور ۶، ۷، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۲	لوہیر ۲۱۸
۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۴۰، ۵۴، ۱۰۱، ۱۰۶	لوہور ۶، ۱۴، ۲۶، ۳۳، ۵۴، ۱۴۷، ۱۵۳
۱۵۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۴	۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۹۷، ۱۹۸
لدرھانہ ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶	۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸
لدھیانہ ۱۹۱، ۱۹۵	۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰
لکھنوتی ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱	۲۳۱
۴۲، ۴۳، ۵۲، ۵۵، ۵۸، ۶۸، ۹۶، ۹۸	لہورا ۴۵
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷	لہورسی ۱۹۰
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۷	لہوری ۱۹۰
لونہ ۱۶۵	

م

مارکیل ۴۱	متلی ۸۵
مالوہ ۲۰، ۳۶، ۷۷، ۷۸، ۸۶	مکاری ۱۳۷، ۱۳۸
مالي کوتہ ۲۰۸	محمد آباد ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵
مانک گنج ۱۱۱	مرستی ۸
مایل ۱۹۱	مصر ۱۲۶
مبارک آباد ۲۳۲، ۲۳۴	معبر ۷۹، ۸۵، ۹۳، ۱۰۶
مبارکپور ۲۴۳	مکران ۱۸
متوک ۹۱	

کشمیر ۱۸، ۱۹۴	کهنر ۱۳۴
کلاپور ۱۰۱	کهنیر ۱۶۹
کلانور ۱۰۱، ۱۳۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۱۳	کهنیر ۲۰۰
کمایون ۱۳۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۳	کهنه ۱۷۶
کنبل ۱۵۶، ۲۰۰، ۲۰۳	کهرام ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۷۲، ۲۳۸
کنبله ۱۸۴	کهرول ۱۷۹
کنپل ۱۸۵، ۱۸۵	کهر ۱۲۶
کنتهور ۱۳۱	کهنر ۱۲۶
کندلی ۱۴۷	کهندی ۱۵۱
کندهو ۱۵۸	کهور ۱۵۶، ۱۸۴
کوتله ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۹۲، ۲۲۷	کهور ۱۸۴
کوتوالی ۲۰، ۷۷	کهور ۱۵۶
کول ۱۱، ۶۳، ۱۳۳، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۸۸	کهور ۱۵۶
۱۹۱	کهور ۲۰۸، ۱۸۰، ۱۳۵
کوه بردار ۲۶	کیتهر ۱۰۷، ۲۹
کوه جمون ۱۵۸، ۱۵۴	کیتل ۱۷۶
کوه جود ۱۲، ۴۰	کیچنه ۲۳۹، ۲۴۰
کوه جون ۱۵۸	کیزک ۶۳
کوه جهر ۱۵۴	کیلو کهری ۲۳، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰
کوه خود ۴۰	۶۱، ۶۲، ۶۵
کوه سرسور ۲۶	کیلی ۷۲
کوهله ۱۶۱، ۱۹۵	کیهر ۱۷۹
کوهور ۱۵۸	کیهر ۱۷۹
کویلدگیر ۴۰	

گ

گجرات ۶، ۱۴، ۷۶، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹	گدرنگ ۲۰۸، ۲۰۹
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲	گدرنگ ۲۰۹
۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۶	گودیر ۵

فیروز کوه ۵	فیروز کوه ۵، ۵۷
فیروز آباد ۲۵، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳	فیروزه ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۶
۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳	۲۱۳، ۲۴۳، ۲۴۴
۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۳	فیروزه کوه ۵۷
فیروز پور ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۵	

ق

قبول پور ۱۹۶	قصور ۲۱۷، ۲۱۸
قراجل ۱۰۳، ۱۱۴	قنرج ۱۱، ۳۵، ۵۷، ۱۱۰، ۱۴۷، ۱۵۲
قراجل ۰۳	۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۰
قرغن ۱۱۷	۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۳
قرغن ۱۱۷	قیمار ۱۴۲

ک

کابل ۱۶۷، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۲۳	کتهپهر ۱۶۹، ۲۰۳
کالبور ۶۷	کتیر ۳۷
کالبور ۱۱، ۶۷، ۷۲، ۲۲۵	کچ ۱۸
کالپی ۱۶۸، ۲۰۷، ۲۳۳	کدارا ۵۸
کالیوان ۱۱	کرتولی ۲۰
کالبور ۱۱، ۱۹، ۲۴، ۳۶، ۸۱	کردیر ۵
کانکرة ۲۱۳	کردیز ۵
کایتهر ۱۹۱	کوک ۶۳
کتهر ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸	کرممان ۱۵
کتهوار ۱۳۱	کرنال ۱۵۶
کتهپهر ۳۷، ۱۳۵، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴	کرة ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۹۳، ۱۰۴
۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۳	۱۰۸، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۵۷
	۱۸۷، ۱۶۹

سیبوزی ۱۸۴ | سیهرند ۱۳۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۲
 سیوسنان ۱۸، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۱۹، ۲۰۱

ش

شاه آباد ۱۳۴ | شیرگاه ۲۳۳
 شمس آباد ۱۸۴

ط

طوسری ۱۹۰ | طلنبه ۱۶۵، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۰

ظ

ظفرآباد ۱۲۷، ۱۳۳

ع

عرب ا، ۲ | عجم ۲

غ

غزنین ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ | غور ۵
 ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۰۹، ۱۲۷ | غیاث پور ۵۶

ف

فقم آباد ۱۲۲، ۱۷۷، ۱۷۸ | فراجل ۱۰۳، ۱۱۴
 فقم پور ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰ | فرشور ۶
 ۱۸۳ | فرعن ۱۱۷

سمو قند ۱۶۷	سمو قند ۱۶۷
سمنگانو ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۶	سمو قند ۱۶۷
سمنام ۶۴، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۰	سمو قند ۱۶۷
۱۴۵، ۱۷۷، ۲۲۹	سمو قند ۱۶۷
سنبل ۱۶۰	سمو قند ۱۶۷
سنبل ۱۳۵، ۱۷۶، ۱۸۱، ۲۳۹	سمو قند ۱۶۷
سندور ۳۷، ۴۰	سمو قند ۱۶۷
سند ۲، ۱۶، ۱۸، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۵۰، ۱۶۵	سمو قند ۱۶۷
۱۶۸	سمو قند ۱۶۷
سندیل ۱۳۳، ۱۶۹	سمو قند ۱۶۷
سندی ۱۵۷	سمو قند ۱۶۷
سنگره ۱۲۹	سمو قند ۱۶۷
سوز ۲۲۳	سمو قند ۱۶۷
سوسنان ۱۶، ۸۸، ۲۰۱	سمو قند ۱۶۷
سوالک ۱۰	سمو قند ۱۶۷
سومنات ۷۶	سمو قند ۱۶۷
سون پت ۱۶۰	سمو قند ۱۶۷
سهارنپور ۱۸۳	سمو قند ۱۶۷
سهرند ۱۳۰	سمو قند ۱۶۷
سیالپور ۵۹	سمو قند ۱۶۷
سیالکوت ۶، ۷	سمو قند ۱۶۷
سیپننه ۱۶۰	سمو قند ۱۶۷
سیجانی ۵۸، ۶۰	سمو قند ۱۶۷
سیری ۷۰، ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱	سمو قند ۱۶۷
۱۸۳، ۲۱۱	سمو قند ۱۶۷
سیکری ۲۰۶	سمو قند ۱۶۷
سیکهر ۱۲۹	سمو قند ۱۶۷
سیوانه ۷۸	سمو قند ۱۶۷
سیور ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۰	سمو قند ۱۶۷
سمو قند ۱۵۷	سمو قند ۱۵۷
سمانتور ۱۳۴	سمو قند ۱۵۷
سمانی وال ۲۲۸	سمو قند ۱۵۷
سمبجانی ۵۸، ۶۰	سمو قند ۱۵۷
سمگانو ۹۸، ۱۰۴	سمو قند ۱۵۷
سمناج ۱۸۶	سمو قند ۱۵۷
سمندر ۱۳۰، ۱۹۴	سمو قند ۱۵۷
سمستی ۸، ۱۰، ۹۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۰	سمو قند ۱۵۷
۱۶۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶	سمو قند ۱۵۷
سموسی ۱۰	سمو قند ۱۵۷
سرف ۴۲	سمو قند ۱۵۷
سرکداری ۱۰۹	سمو قند ۱۵۷
سرکداری ۱۰۹	سمو قند ۱۵۷
سرگدوار ۱۸۴	سمو قند ۱۵۷
سرور ۳۷، ۷۳، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۸	سمو قند ۱۵۷
۱۳۹، ۱۴۲	سمو قند ۱۵۷
سرو (بحر) ۹۴، ۹۴	سمو قند ۱۵۷
سرهته ۱۷۹	سمو قند ۱۵۷
سرهند ۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷	سمو قند ۱۵۷
۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۲	سمو قند ۱۵۷
سرهنده ۷	سمو قند ۱۵۷
سرق کداری ۱۰۹	سمو قند ۱۵۷
سکرمو ۹۳	سمو قند ۱۵۷
سکیت ۱۴۲	سمو قند ۱۵۷
سکیت ۱۴۲	سمو قند ۱۵۷
سکیت ۱۴۲، ۱۴۴	سمو قند ۱۵۷
سکینه ۱۸۴	سمو قند ۱۵۷
سکینه ۱۸۴	سمو قند ۱۵۷
سلونت ۲۱۷	سمو قند ۱۵۷

دھند ۱۵۱	دیدھن ۱۰۶
دھندہ ۱۷۴	دیوگیر ۶۸، ۷۵، ۸۳، ۸۴، ۹۳، ۹۸، ۹۹
دھولپور ۱۷۲	۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۸
دیبالپور ۳۴، ۵۹، ۷۲، ۷۳، ۸۸، ۸۹، ۹۰	دیہلی ۱۹۱
۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۵۶، ۱۵۷	دیھوئی ۱۱۱، ۱۱۲
۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۹۹	
۲۰۱، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲	

ر

راپڑی ۱۸۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴	رنتھنبور ۷۷
راوی ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۳۰	رنتھنبور ۷۷
رنتپور ۳۶	رنتھور ۱۸، ۲۶، ۷۷
رنتھور ۱۸، ۲۶	روپڑ ۱۷۳
رنتپور ۱۸	رھپ ۱۸۴، ۱۸۸
رنتھنبور ۶۷	رھتک ۱۶۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱
رنتھنبور ۱۲۹	

ز

زینتھور ۱۲۹	زینتھور ۶۷
-------------	------------

س

سار ۱۳۳	۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰
سامانہ ۳۸، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۸۹	۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۵
۹۰، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴	۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۲
۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۱

خ

خام ۱۹۸	خضر آباد ۷۷
خراسان ۳۳، ۳۸، ۶۴، ۷۲، ۷۳، ۱۰۱	خطا ۱۲
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۶۲	خطیب پور ۲۱۸
۲۱۰	خوارزم ۱۲
خرنولی ۲۰۷	خود (کوه) ۳۵
خسرو آباد ۲۱۹	خوئیپور ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳

د

دهارگری ۱۱۲	دهسوتی ۱۱۱
دهلی ۳، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۷	دلمو ۹۳، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۹
۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵	دلموه ۱۳۳، ۱۶۹
۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶	دموه ۱۳۳
۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶	دمیک ۱۲
۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۶	دوآب ۳۵، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۶
۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸	۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۱۴
۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸	۲۳۸
۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹	دولت آباد ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱
۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸	۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶
۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹	دوهالی ۱۵۷
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰	دها ترته ۱۷۸، ۱۷۷
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹	دها ترهت ۱۷۸، ۱۷۷
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹	دهار ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹	۲۰۳
۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹	دهارگری ۱۱۲
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸	دهارگیر ۱۱۲
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵	
۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱	
۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳	
۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۳۱	

ج

جمن ۱۹۷، ۱۹۹	جاجگر ۹۶
جناتي ۴۳	جاجگر ۹۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۷
جوباد ۶۳	جارب ۲۱۸
جود (کولا) ۱۲، ۱۷، ۳۵	جازن ۲۱۸
جول ۱۹۴	جالبهار ۱۷۲، ۲۱۴
جون ۷۰، ۱۶۶، ۱۹۴	جالندهر ۱۴۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵
جونپور ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۱	۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸
۱۷۵، ۱۷۶	۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱
جهابن ۱۱، ۷۷، ۱۸۶	جالور ۷۶، ۷۸
جهابن ۷۷	جانيسر ۸۴
جهت ۱۹۰	جتیر ۱۵۴
جهته رجوع کن به جهت	جتیرا ۱۴۸
جهجر یا جهجر ۱۲۵، ۱۶۰	جتیرا ۱۵۰
جهرة ۲۰۴	جتيسر ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲
جيتر ۱۴۶، ۱۴۷	۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۹
جيسر ۱۴۶	جکبز ۱۲۵
	جلیسر ۸۴

چ

چندوال ۱۱	چدور ۷۷
چندیروی ۳۶، ۹۳	چرتولی ۲۰۷
چہت ۱۹۰	چنبل ۲۰۹
چین ۱۰۳	چندوار ۱۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۶
	۲۰۸

ح

حوض راهری ۲۳۹	حصار نو ۴۰
حوض رانی ۲۳۹	حدود ۱۷

پ

پتلاهي ۱۳۴	پارهم ۱۸۴
پتيالي ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۸	پاني پتہ ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴
پحلانہ ۶۳	۱۶۵، ۱۷۹، ۲۲۵، ۲۲۶
پنجور ۳۶	پاني پتہ رجوع کن به پاني پتہ
پندوہ ۱۲۸	پاني پنتہ رجوع کن به پاني پتہ
	پايل ۲۶، ۱۸۷

ت

تکاباد يا تکيناباد ۵	تابسي ۵۵
تلبن ۲۱۸	تاوړو يا ناوړ ۲۲۷
تلنکی ۱۸	تبرهنده ۷، ۹، ۲۷، ۲۸، ۵۹، ۶۵، ۱۲۳
تلنگ ۷۸، ۸۴، ۹۳، ۹۵، ۱۰۶، ۱۲۹	۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴
تلوار ۲۱۷، ۲۱۸	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳
تلوندي ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۲۹	تقار ۷، ۳۵
توده ۱۸۶	تجاره ۱۷۹، ۲۲۷
توسائين ۱۲۶	ترائي ۸
تونک ۱۸۶	ترائين ۸، ۹
تهنه ۶، ۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۹۴	ترکستان ۱۲، ۱۳، ۳۸، ۷۲
تهکیر ۱۱، ۱۴	ترصمہ ۱۶۲
تهنکر ۱۱، ۱۴	ترهارة ۱۵۷
تهنکیر ۲۰۶	ترهانه ۲۱۸
تيکهر ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵	ترهت ۱۵۷
تيلهر ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵	تغلق آباد ۹۶، ۹۷، ۱۰۳

ت

بهنیر ۱۶۵	برداز ۳۶
بهدوئی ۱۵۷	برلد ۱۲۸
بهراچ ۳۳، ۷۲، ۱۵۷، ۱۶۹	برمتلاوکی ۱۲۹
بهروج ۱۷۲	برمتلاولی ۱۲۹
بهکهر ۱۶، ۲۰۱	برن ۵۶، ۷۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶
بهلستان ۲۰	۱۹۱، ۲۳۹
بهندویت ۱۵۷	بروار ۱۳۰
بهنکر ۱۱	برودره ۱۱۱، ۱۱۲
بهنکیر ۱۱	بروده ۱۱۱، ۱۱۲
بهنو گانو ۱۵۳	برورده ۱۱۱
بهوچ پور ۴۰	برهارة ۱۵۷
بهوکانور ۲۰۷	برهان آباد ۲۰۸
بهوکل پھاري ۵۷	بسینه ۱۴۸
بهووه ۱۹۷	بسینه ۱۴۸
بهوه ۱۹۹	بغداد ۲۴۲
بهوهر ۱۹۷	بکناري ۱۴۲
بهیلسان ۲۰	بکناییتی ۱۴۲
بهیون کانون ۲۰۷	بکھلی ۱۸
بیانہ ۱۱۰، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۲	بلا رام ۱۵۲
۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳	بلسندہ ۳۵
۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۸	بنارس ۱۴۹
بینالہ ۲۰۷، ۲۳۸	بندنه ۳۵
بیجنور ۳۶	بنکرمو ۹۳
بیحور ۳۶	بنگالہ ۵۴، ۱۳۳
بیلکوس ۹۱	بنیان ۲۰، ۳۵
بیلکوش ۹۱	بوهی ۲۱۷، ۲۳۰
بیولی ۱۳۵	بھار ۴۱، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۶
	۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹

اکرکوک ۶۳	اجودهن ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۴
الور ۲۰۴	اجین ۲۰
امروهه ۶۳، ۷۳، ۸۰، ۱۵۱، ۲۱۴، ۲۳۸	اچه ۵، ۶، ۹، ۱۶، ۱۷، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۸
۲۴۲	۷۲، ۱۶۲
انباله ۱۳۴	اراسن ۱۲۶
اندبنتیه ۹۱	ارنکل ۹۳، ۹۵، ۹۶
اندبنتیه ۹۱	اروبر ۱۴۲، ۱۷۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۶
اندري ۱۰۱، ۱۵۶، ۱۷۸	ازوبر ۱۴۲، ۱۸۹
اندور ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۲۷	اساول ۱۷۲
انوله ۱۸۴، ۱۸۷	اسوهو ۱۷۰
انهری کیتهور ۶۴	افغانپور ۹۶، ۹۷
اوده ۲۱، ۲۵، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۵	اکجک ۱۳۴
۹۳، ۹۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۶	اککل ۱۳۴
۱۵۷، ۱۶۹	اکداله ۱۲۵، ۱۲۸
اهار ۸۴، ۲۳۹، ۲۴۰	

ب

بجلانه ۱۸۸	بابل ۲۶، ۱۸۷، ۱۹۱
بهر سرو ۴۲	بابن کوته ۲۰۸
بجلانه ۶۳، ۱۸۸	باجواره ۱۸۹، ۲۲۶
بحور ۳۶	بار توت یا باربوت ۲۲۵
بداون ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۳۰، ۳۷، ۶۳	بارهم ۱۸۴
۶۵، ۹۳، ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۸۰، ۱۸۴	بانارسی ۱۲۹
۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۳۹، ۲۴۰	بانکه گنج ۱۱۱
۲۴۲	باني پتیه ۱۷۹
بدر ۱۰۸، ۱۱۲	بايد ۱۸۷
بدمالوتي ۱۲۹	باين کوته ۲۰۸
بدهور ۱۷۳	بتل ۱۶۹
براليسن ۱۲۶	بتهنده ۲۱۷، ۲۲۹
بودار ۳۶، ۱۳۰	بتيالی ۴۰، ۱۶۹

فہرست اسماء الاماکن و البحور

آب بدفعی جون ۱۲۶	آب سراو ۴۲
آب بیلا ۳۱، ۳۳، ۷۳، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۲	آب سرمستی ۱۳۰
۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹	آب سرو ۴۲، ۴۵، ۵۵
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۶	آب سرور ۵۴
۲۳۰، ۲۳۸	آب سندھ ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۶۲
آب بینی ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۲۳	آب سوئٹھ ۱۷
آب پنجاب ۱۷	آب سودا ۳۵
آب پیسی ۱۹۴، ۱۹۵	آب سیلا ۱۶۹، ۱۸۵، ۲۰۸
آب جانھاؤ ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱	آب کنہیر ۲۰۸
آب جون ۲۵، ۵۶، ۷۰، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۶	آب کنٹھر ۲۰۸
۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۷۷	آب کنکی ۱۲۵
۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹	آب گنگ ۴۰، ۶۳، ۶۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۵
۲۱۰، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۹	۱۵۲، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۴
آب جیلیم ۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴	۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۴۰
۲۳۰	آب لاهور ۳، ۵، ۴۷
آب چنیل ۲۰۲، ۲۰۳	آب لھاؤر ۴۷
آب چنیل ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹	آب مہاندری ۱۲۹
آب دھندہ ۱۷۰	آب وہب ۶۳
آب دھندھی ۴۵	ابھری کسینھور ۶۴
آب راوی ۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۸	ابھور ۷۲، ۱۷۰
۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۰	اقاؤلا ۱۱، ۳۳، ۴۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴
آب روالی ۶	۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۸۸
آب رھب ۳۷، ۶۳، ۷۳، ۱۸۸، ۲۰۳	۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۷
آب ستلج ۱۹۵، ۲۱۸	اترولی ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸
آب ستلدر ۱۲۵، ۱۵۷، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱	اچ ۵
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۸	اجمیر ۱۰، ۱۹

هنبو ۱۲۱	هنبيا پايک ۶۵، ۶۶
هندو ملک ۶۵	هرسنگه ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷
هندو جليچين ۱۷۴	۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۳
هود ۱۰۱	هرنمار ملک ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۲
هوشنگ ۵۵، ۱۰۶	هربري ۱۷۱
هيدت الله قصوري ۹۶	هشيار ملک ۲۴۰، ۲۴۲
هينو ذوال جي بهني ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۵	هلاچون ۱۰۶
۲۲۱، ۲۲۰	همايون خان ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۴
	همير ديو ۷۷

ی

يوسف خان ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳	يحيى بن احمد السيهري ۲
يوسف سروپ ۲۱۵	يعقوب سكندر خان ۱۳۸
يوسف سرور الملک ۲۲۰، ۲۲۹	يعقوب محمد حاجي آخور بک ۱۳۶، ۱۳۸
يوسف صوفي ۸۷	يک لکهي ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۰
يوسف ملک ۲۲۱، ۲۳۹	يلجق ۷۶
	يوسف ۷۱، ۸۱، ۱۰۵

ناصر الدين محمد شاه رجوع كن به	نصير الدين (قاضي) ۲۸
محمد شاه	نصير الدين كهرامي ۶۹، ۶۲
ناصر الدين محمود ۱۹، ۳۴	نصير الدين (ملك) ۵۸، ۶۲
ناصر الدين نصرت شاه رجوع كن به	نصير الملك ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۴۳
نصرت شاه	
ناصرى (شاعر) ۲۴	نظام الدين ۲۶، ۲۹، ۵۳، ۱۶۳
نايب (ملك) ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۱	نظام الدين كمال سرخ يا سرخ ۹۸
نهبو (خاص حاجب) ۱۲۰	نظام الدين مولانا ۹۸
نجم الدين ۲۲۳	نظام الدين نوا ۱۳۴
نجم الدين ابوبكر ۳۳	نظام الملك ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۵۳
نجم الدين رازى ۱۲۱، ۱۲۲	۱۳۱
نرسنگه (راي كينهر) ۱۵۲، ۲۰۳	نظام الملك جنيدى ۲۲، ۲۵
نرمه شيرين ۱۱۳	نظام الملك مشرقاني ۲۲
نوعى ۷۳	نكش خان ۷۱
نصرت خان ۷۱، ۹۳، ۱۰۴، ۱۵۹، ۲۰۲	نوا (ملك) ۱۰۶، ۱۱۹
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۳	نوده بادشاه لکهنوتي ۹۶
نصرت خان گري انداز ۱۷۶	نوروز كركز ۱۱۸
نصرت شاه ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۸	نوروز كركين ۱۱۸
نصرت (ملك) ۶۳، ۷۱	نوروز كركن ۱۱۸
نصير الحق و الشرع و الدين ۱۲۱	نوشينوان ۱۴۰، ۲۰۵
نصير الدين بلارامى يا بدارامى ۲۴	نوعى ۶۵
نصير الدين تابسى ۲۵	نيك ترس ۴۲، ۴۳

مقبول فرار خان ۱۴۰	مرحبا ۱۷۶
مقبول (ملک) ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۲۲	مردان تهي يا مهی ۱۶۱
۱۲۴، ۱۴۰	مردان دولت ۱۳۳، ۱۸۲
مقرب خان ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴	مسعود ۶۴
مقرب الملک ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶	مسن ملثاني ۱۲۰، ۱۲۳
ملحق ۷۶	مشرف ممالک ۲۲، ۲۹
ملک عالي ۲۱۲	مصالح ۱۳۷
مل (ملک) ۸۵	مصري ۸۴
ملو ۱۵۸، ۱۶۰	مصطفی صلعم ۱۸۲
مليح ۱۱۹	مصالح مکسرون ۱۳۷
منتجب بلخی ۱۲۰	مظفر (امير) ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۳۰
منتھو ۱۲۳	مظفر (ملک) ۱۱۲
منکوبه ۳۳	معنوی ۸۳
منگوتہ ۳۳	معز الدين ۵، ۱۲، ۱۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹
مهابت خان ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰	۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۵، ۵۸
مها کال ديرو ۲۰	۵۹، ۶۰
مھذب الدين ۲۸، ۳۳	معز الدين درخشی ۳۷
ميان جيمين ۲۳۹	معز الدين کيقباد ۵۲
ميران صدر ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷	معين الملک ۱۳۸
۲۴۱، ۲۴۲	مغل ۳۳، ۳۸، ۴۷
مير خان ۸۳	مغلتي ۵۳، ۶۴، ۸۸، ۸۹
میلک ديرو ۱۹	مغلطي ۸۹
ميوا ۲۱۱	مفرح سلطاني (ملک) ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۲
ميوان ۲۰۲	مقبل ۱۱۱
ميورا ۲۱۱	مقبل خاني (ملک) ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۳۸

ن

ناصر الدين خسرو خان ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۹	ناصر الدين ۱۸، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۵۴، ۵۵
۹۲	۵۸، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۱۱۲، ۱۴۰، ۱۶۰
ناصر الدين قباچه ۱۶، ۱۷	۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸

- مبارک خان بهادر ناهر ۱۶۹
 مبارک خان هلاچون ۱۴۷، ۱۵۶
 مبارکشاه ۳، ۸۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۳، ۲۲۶
 ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸
 ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲
 مبارک قرنفل ۱۶۹
 مبارک کبیر یا کبیری ۱۲۳
 مبارک کوتوال ۲۴۲
 مبارک (ملک) ۶۴، ۶۵، ۱۸۵
 مبشر ۸۱
 مبشر جب سلطانی ۱۴۹، ۱۵۰
 مجلس عالی اسلام خان رجوع کن به
 اسلام خان
 مجلس عالی زیرک خان رجوع کن به
 زیرکخان
 مجلس عالی سید خان رجوع کن به
 سید خان
 مجلس عالی فتح خان رجوع کن به
 فتح خان
 معیر الدین ابورجا ۱۰۱
 محمد صلعم ۱، ۲۲۹
 محمد البخان ۹۸
 محمد بلبن ۶۴
 محمد ترقق ۷۳، ۷۴
 محمد خان ۲۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲،
 ۱۴۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۴۱، ۲۴۳
 محمد خان اوحدی ۲۰۹، ۲۱۳
 محمد خطاب ۶۸
 محمد دبیر ۲۲
 محمد سالاری ۲۵، ۲۹
 محمد سام غوری ۱۳
 محمد (سلطان) ۹۷، ۹۸، ۱۱۹، ۱۲۰،
 ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸
 محمد سلطان ۴۳
 محمد (سید) ۱۳۴
 محمد شاه ۲۱، ۷۶، ۸۸، ۸۹، ۹۷، ۱۳۷،
 ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۲، ۲۳۶
 محمد عماد ۱۱۹
 محمد مظفر ۱۶۰
 محمد مولی ۸۳
 محمود ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰،
 ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷،
 ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴
 محمود بک ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲
 محمود حسن (ملک الشرق) ۱۹۶، ۱۹۷،
 ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸،
 ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲
 محمود خان ۹۳، ۱۶۸، ۱۸۰
 محمود سالم ۶۹
 محمود غازي ۵
 محمود محمد مولی ۸۳
 محمود ملک ترمی ۱۷۵
 محمود ناصر الدین شاه ۱۵۶
 محی الدین ابورجا ۱۰۱
 مختص خان ۲۰۷
 مخدوم جهان ۹۹، ۲۲۶
 مخلص ۱۰۵
 مخلص الملک ۹۸
 مده عالم (ملک) ۲۴۳
 مر افغان ۱۳۳

کمال الدین بدیع ۱۸۷	کندهو ۱۵۸
کمال الدین صدر جهان ۱۱۶	کوجي يا کوچي يا کوجي ۲۵، ۲۶
کمال الدین صوفي ۸۸	کوکا چوهان ۷۸، ۱۳۷، ۱۳۸
کمال الدین کافوري ۶۲	کهاندي رای ۸
کمال الدین کرک ۷۸، ۸۰	کهوکو ۱۳۴، ۱۳۵
کمال الدین (ملک) ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹	کهوکھیر ۱۶۶
کمال الدین مین ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۶	کهون راج مبارکخاني ۲۲۶، ۲۴۲
۱۶۲، ۱۷۳، ۱۹۴	کیخسرو ۵۲
کمال نمر ۱۳۸	کیقباد ۵۲
کمال الملک (ملک) ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱	کیکاؤس ۵۸
۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲	کیک ترک بچه ۷۴، ۲۳۹
کندھرا ۸، ۱۰	

گ

گوشاسب (ملک) ۹۳	گوبند رای ۸، ۱۰، ۱۱
گلچندر ۱۰۶	

ل

لاتونیہ (ملک) ۲۹	لنکی (ملک) ۶۵
لدر مهادیو ۹۵	لولي ۱۰۰
	لونا ۱۸۱

م

مبارز خان ۱۷۹، ۱۸۰	مبارک خان ۸۲، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۰، ۲۰۲
مبارز (ملک) ۲۰۰، ۲۰۶	۲۳۷

قطب الدین (ایبک) ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳،	قطب حسن ۲۶
۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۲، ۷۰، ۸۶، ۸۷،	قمر الدین ۱۱۹
۱۲۹، ۸۹	قوام خان ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۹
قطب الدین بختیار اوشی ۳۲	قوام الدین (خداوند زاده) ۱۱۲، ۱۱۹،
قطب الدین حسن یا حسین ۲۶، ۳۱، ۳۳	۱۲۲، ۱۲۴
قطب الدین شیخ الاسلام ۳۱، ۳۷	قوام الدین (مولانا) ۹۸
قطب الدین فرامرز ۱۳۶	قوام الملک مقبول رجوع کن به مقبول
قطب الدین مبارکشاه رجوع کن به	ملک
مبارکشاه	قیران ۹۸
قطب الدین محمد شاه رجوع کن به	قیصر ۸۳
محمد شاه	قیصر خان ۸۳
قطب العالم ۱۰۰، ۱۰۱	قیم ۶۲

ک

کالو خانی (ملک) ۲۰۹	کرن رای ۷۶
کالو (ملک) ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۱۵،	کرن مهادیو ۹۳
۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱	کریم الدین ۵۳
کانکو ۲۳۲	کریم الدین زاهد ۲۲
کبکی ۵۴	کریم الملک ۱۸۵
کبیر خان ۲۵	کزلی خان سنجر ۳۹
کبیر (ملک) ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۹	کستمر دیو ۷۸
کنبغه ۱۲۲	کسری ۷۶
کتھر دیو ۷۸	کسلو خان ۳۷، ۳۸
کجرو ۵۲	کلچند روز ۱۰۶
کجو کهتری ۲۳۲، ۲۳۴	کمال خان ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱
کدو (ملک) ۱۴۶	۲۴۲، ۲۴۳
کرشاشب (ملک) ۹۳	کمال الدولة و الدین رجوع کن به
کرلی خان سنجر ۳۹	کمال الدین
کرم چند (ملک) ۲۳۸	کمال الدین ۹۸، ۱۲۱، ۱۲۲

ف

فقیح خان ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۱	فرید خان ۸۷
۱۵۹، ۱۷۸، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۱	فریدون ۱۳
فقوح (ملک) ۲۳۸	فضل الله بلخي ۱۶۰
فخر الدین بهزاد ۱۰۶	فیروز ۱۳۴، ۱۶۸
فخر الدین تالد ۱۳۲	فیروز بغرش خلجي ۵۶
فخر الدین جونای ۸۳، ۸۸	فیروز خان ۱۰۴، ۱۴۱، ۱۵۹
فخر الدین عبد العزیز کوفي (امام) ۱۳	فیروز (رای) ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۱۷
فخر الدین کوتوال ۵۲، ۵۷، ۵۹، ۶۹	۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹
فخر الدین کوجي ۶۲، ۶۹، ۷۱	فیروز شاه علی ۶۶، ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
فخر الدین مبارکشاهی (فرخي) ۳۲	۱۴۵، ۱۵۹، ۱۸۲
فخر الدین (ملک) ۲۲، ۲۳	فیروز علی ۱۱۴
۷۳، ۹۱، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۱۲	فیروز کمال مین رجوع کن به فیروز رای
فدائی یا فلائی یا خلائی ۱۲	فیروز ملک ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۴۳
فوعون ۲۲۱	

ق

قآن ملک غازي ۴۵	قتلغغه ۷۶
قادر خان ۱۸۰، ۲۰۷	قتلغ خان ۳۷، ۳۸، ۶۳، ۷۱، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۷
قاضي بها ۷۴	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۶۰
قاضي عالم ۵۸	قتلغ خان نصره ۶۳
قبران ۶۳	قتلغ خواجه ۷۲، ۱۰۱
قبول حلیفتي ۱۱۳	قدر خان ۶۲، ۶۸، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵
قبول قرآن خوان ۹۸، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۵	قدو میوا ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲
قتبغه ۱۲۰	قراقش (ملک) ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳
قتلبغه ۱۲۰	قربگی ۶۲
قتلعه ۷۶	

علم خان ۸۷	علي مغل ۲۱۷، ۲۱۹
علم الدين ۱۷۳	علي ملك ۱۶۲
علي اسماعيل ۱۶	علي موسى ۲۹
علي بك ۶۳	عماد ۱۱۹
علي بن ابي طالب (۴) ۲	عماد الدوله ۱۳۷
علي بيگ ۷۳، ۷۴	عماد الدين سرتيز ۱۱۲
عليخان ۸۷، ۱۴۰	عماد الملك ۶۸، ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۹
علي خططي ۹۹، ۱۰۰	۲۱۴، ۱۲۹، ۱۵۶، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸
علي سر جاندار ۱۱۱	۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷
علي (سلطان) ۱۹۴	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۳
علي شاه ۵۴، ۱۰۸، ۱۰۹	عماد الملك سرتيز ۱۰۷
علي (شيخ) ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹	عماد الملك شيرم ۱۱۲
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸	عمر الخطاب (رض) ۱
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱	عمر (ملك) ۱۳۶
علي شير جاندار ۱۱۱	عوض (ملك) ۶۲، ۶۹
علي غوري ۱۱۹	عين الدين كهوكهر ۲۱۷
علي كرمناخ يا كرمناخ ۶، ۷	عين الملك ۸۷، ۸۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
علي گجراتي ۲۳۹، ۲۴۴	۱۱۹، ۱۲۱، ۲۱۷
علي مازندراني يا ماريذراني يا ماريذاراني	عين الملك شهاب ملثاني ۷۷، ۸۷، ۸۸
۱۹۰	۹۰
علي مبارك ۱۰۵	عين الملك مشرف ممالك ۱۲۴

غ

غازي ملك ۵۳، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱	غياث الدين ترمذي يا ترمذي ۱۴۲
غالب خان ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۱	غياث الدين تغلق شاه ۹۱، ۹۲، ۹۴
۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۰	۹۶، ۹۷، ۱۱۸، ۱۴۱
غالب كلانوري (راي) ۲۱۳	غياث الدين عوض خلجي ۱۸
غز ۵	غياث الدين محمود ۵، ۱۴، ۲۱، ۲۰
غياث الدين بلبن ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۵۲	

ط

طغرل ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣	طوغان (رئيس) ٨٦، ٨٧، ٨٩، ٩٠، ٩١
طغي خان ١٧٠	١٩٢، ١٩٣، ١٩٤
طغي (ملك) ١١٢، ١١٧، ١١٩، ١٢٢	

ظ

ظفر خان ٧١، ٧٢، ٩٣، ١٢٩، ١٣١، ١٣٢	ظفر خان معتمد كرفارسي ١٢٦
١٤٣، ١٧٢، ١٧٦	ظفر خان وجيه الملك ١٦٨
ظفر خان علائي ١٠٨	ظهير الدين لوعري ١٣٩

ع

عادل خان ١٥٨، ١٦٥، ١٦٧	عزيز (ملك) ١١١
عالم خان ١٢٨	علاء الدين جاني يا حاني ١٩
عالم ملك ٩٨، ١١١	علاء الدين جهان سوز ٥
عبد الله ٦٤	علاء الدين دهاروال ١٥٨
عبد الرحيم ١٨٣	علاء الدين رسولدار ١١٩، ١٣٥
عبد الرشيد سلطاني ١٥٦	علاء الدين سكندر شالاجوج كن بع علاء الدين
عبد الصمد ٢٣٢	علاء الدين (سلطان) ٢٢، ٣٣، ٣٤، ٦٢
عبيد شاعر ٩٤، ٩٥	٦٣، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٩، ٨١
عثمان بن عفان رض ٢	٨٢، ٨٧، ٨٨، ٩١، ١٠٥، ١١٢، ١١٣
عز الدين ٢٢، ٢٥، ٢٦، ٣٧، ٥٦، ٦٢	١٣٥، ١٥٥، ١٥٦، ٢٠١
عز الدين بغانخان ٦٥	علاء الدين محمد شاة ٧١
عز الدين بلبن ٣٣، ٣٦	علاء الدين مسعود شاة ٣٣
عز الدين يحيى (اعظم ملك) ٩٨، ١٠٤	علاء الملك ١٨٣، ٢٠١، ٢٢٠

شمس الملك ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱	شروقي ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹
شمسي خان ۱۷۲	شعبان سبليق يا سبليق ۵۴
شهاب تاج ملتاني رجوع كن به عين الملك	شكر خاتون ۱۲۹
شهاب ملتاني	شكر خان ۱۲۹
شهاب خان ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۸	شمس خان ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۵
شهاب الدين ۸۱، ۸۲، ۹۸، ۱۰۸	شمس خان اوحدى ۱۸۶
شهاب الدين خلجي ۷۱	شمس دامغانى ۱۳۲، ۱۳۳
شهاب الدين سام ۵	شمس الدين ابورجا رجوع كن به ضياء الملك
شهاب سلطاني ۹۸، ۱۰۸	شمس الدين (الشمس) ۱۵، ۱۶، ۱۷
شهاب ناهر ۱۶۰	۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۴، ۱۰۵، ۱۰۶
شهر الله ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰	۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۰
شيخا كهوكر ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۶	شمس الدين باخريزي يا باخريزي ۱۲۱
شيخ زاده بسطامي ۱۲۷	شمس الدين بربان يا بربان ۱۳۷
شيخ زاده جامي ۱۱۶	شمس الدين بهوايجي ۳۷
شير خان ۸۳	شمس الدين سليمان ۱۳۳
	شمس الدين كيكائوس ۶۰، ۶۱

ص

صفدر خان سلطاني ۱۴۹	صدر جهان ۹۸
صفدر الملك ۹۸	صدر الدين شيخ زاده ۱۲۴
صلاح الدين ۵۵	صدر الملك رجوع كن به تاج الدين على موسى
صوفي خان ۸۷، ۹۰، ۹۱	صدر الملك نجم الدين ابوبكر رجوع كن به
	نجم الدين ابوبكر

ض

ضياء الملك ملك شمس الدين ابورجا	ضياء الدين تولكي ۹
رجوع كن به ضياء الملك	ضياء الدين مشرف ۶۸
	ضياء الملك (ابورجا) ۲۲، ۱۳۰، ۱۳۲
	۱۴۷، ۱۴۹

سرداد هرن ۱۵۲	سليمان شه لودي ۷۱، ۲۱۹
سرتمش ۲۰۱	سليمه ۱۳۰
سروپ يا سروت (ملك) ۱۸۳، ۲۲۵	سماء الدين ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹
۲۲۸، ۲۲۶	سماء عمر ۱۳۸
سرور (راى) ۱۷۲	سنجر حربون ۷۱
سرور (ملك) ۱۴۶، ۱۴۷	سنجر خسرو پوره ۷۱
سرور الملك (ملك) ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸	سورا (ملك) ۲۳۸
۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶	سونج يا سونج (ملك) ۷۱
۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲	سهديو ۱۲۵
سعادت خان ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰	سپاوش ۲۳۷
مسعد منطقي ۶۷	سيد خان ۲۱۴، ۲۳۹، ۲۴۳
مسكندر ۴۶	سیدی موله ۶۵، ۶۷
مسكندر بادشاه ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۲	سیر خان ۴۰
۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰	سیف خان ۱۴۷
مسكندر خان ۱۳۸	سیف الدين ۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۴
سلطان شه لودي ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۸۹	۱۴۶، ۱۴۷
۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۹	سیف الدين كوجي ۲۲
سلطان علي ۱۹۴	سیف الملك ۱۲۴
سلطان غازي ۶	سیلیق (ملك) ۶۳
سليمان ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۱، ۲۱۹	

ش

شادي بغه ۷۶	شاهين عماد الملك ۱۴۸، ۱۴۹
شادي خان ۸۱	شايست خان ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱
شاه ترکان ۲۱	شجاع الملك ۲۱۵، ۲۴۳
شاهک ۵۳	شدني حاجي ۲۴۳
شاهو لودي افغان ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷	شرف الملك ۱۲۰، ۱۲۴
شاهين بك (ملك) ۱۲۲	

ر

رشد الدين (مالکاني) ۲۲	راجا علي ۶۷
رضي الملك ۹۸	راجا (ملک) ۲۲۸
رضيه سلطان ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸	راجو (ملک) ۱۳۶، ۱۵۸
۲۹، ۹۱	رانو سيه ۲۳۵، ۲۳۸
رغمش ۲۰۱	رجب نادره (ملک) ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۶
رکن چنده ۱۴۳، ۱۴۴	۲۱۴
رکن الدين ابراهيم شالا ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵	رجيني پايک ۵۸
۳۳، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۴۳، ۲۴۳	رستم ۲۳۵، ۲۳۷
ريحان ۶۸	رسولدار (سيد) ۱۲۰، ۱۲۸

ز

۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶	زهراء بتول عليها السلام ۲
۲۲۸، ۲۴۱، ۲۴۳	زيروک خان ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷
	۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰

س

سيبر ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۹	سادهن ۱۲۹
۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰	سارپن ۱۲۹
ستيدانو ۱۲۵	سارنگخان ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲
سدهارون کانکو ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰	۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۱
۲۴۲	سارنگ دروغي ۱۸۹، ۱۹۰
سدهيال (ملک) ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۲	سالار شه ۱۴۳
سدهو نادره (ملک) ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷	سالام ۱۸۳، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۹، ۲۴۳
سدهو ناهر ۱۸۵	سام ۱۳
سرنيز ۹۸	سبليق (ملک) ۶۳

۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹	خان غازي ۴۶
خواجه حاجي شب نويس ۸۳	خسرو امير ۴۳، ۵۵، ۶۲، ۹۵
خواجه خطير الدين رجوع كن به	خسرو پاسبان ۸۲
خطير الدين	خسرو خان ۵۱، ۵۲، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷
خواجه رشيد الدين مالكاني رجوع كن به	خسرو ملك ۵، ۶، ۷
رشيد الدين مالكاني	خضر خان ۳، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۴۷
خواجه علي مازنداراني يا ماريذراني يا	۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۶
ماريذراني رجوع كن به علي مازنداراني	۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۱۳، ۲۳۹
خواص خان ۱۴۷، ۱۵۶	خطاب افغان (ملك) ۱۲۳، ۱۳۵
خواص الملك ۱۴۶، ۱۴۷	خطير الدين (خواجه) ۵۳، ۶۲
خورم كهجوري و كيدر جلاي ۸۴	خلجين بهتي راى ۱۴۶
خورم (ملك) ۵۴، ۶۲، ۶۹، ۹۸	خلجين (ملك) ۱۲۰
خوشخبر (ملك) ۲۲۴	خليل خان باريك ۱۴۹
خير الدين تحفه ۲۰۶	خموش (ملك) ۵۶، ۶۲، ۷۱، ۸۴
خير الدين خاني ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲	خواجه جهان ۹۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱
۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۳	۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۷

د

دولت خان ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷	داود ۱۲۱، ۱۲۲
۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۹	داود كمال مين ۱۵۷، ۱۷۳
دولت خواه ۱۸۱	داود (ملك) ۱۸۳، ۱۸۶
دولتشه (ملك) ۵۵	داور ملك ۹۸
دولت يار كنيله ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۷۵	دريا خان ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۴۲
دهيلان ۱۲۰	دلور خان ۱۶۹، ۱۷۶
ديدان (ملك) ۱۲۰	دلکي ۳۵
ديلان (ملك) ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲	دنوح ۴۲
دينار (ملك) ۸۳	
ديو بسيل ۱۹	

ذ

ذو الجي بهتي ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۵

ج

حسین خان ۱۸۴، ۲۱۴	حاتم خان ۱۴، ۸۸
حسن سر برهنه ۱۱۹	حاجیکار ۲۲۱
حسن کانکو ۱۱۲	حاجی (ملک) ۸۵
حسن کینلهی ۱۰۶	حاکم بامر الله ۱۲۶
حسن (ملک) ۱۲۰	حام ۱۳۱
حسین ۵۸، ۶۲، ۱۲۴	حبیب الملک ۱۶۸
حسین (۴) ۲	حجبا حسین ۵۶
حسین احمد اقبال ۱۴۰	حسام الدین ۵۸، ۶۰، ۸۷، ۹۴، ۱۰۴، ۱۳۴
حسین خرمیل ۶	حسام الدین ادهک ۱۲۰، ۱۲۳
حسین زنجانی ۱۹۸	حسام الدین (اعظم ملک) ۱۲۰
حسین الشعری ۲۲	حسام الدین متوادیهک ۱۲۰
حمزه (ملک) ۱۸۴، ۲۱۴	حسام الدین نوا ۱۳۳، ۱۴۶
حمید کوملی ۹۸	حسام نوا ۱۴۶
حمید لویکی ۹۸	حسن (۴) ۲
حوده ۴۰	حسن (شاعر) رجوع کن به امیر حسن
حورم ۵۴	حسن بصری ۵۲
حیدر ۹۰	حسن بیگ ۸۳
حیمن (ملک) ۲۰۹	

خ

خان اعظم نصرت خان رجوع کن به	خاجیکا ۲۱۷
نصرت خان	خان اعظم اسد خان رجوع کن به اسد خان
خان جهان ۵۴، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵	خان اعظم اسلام خان رجوع کن به اسلام خان
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۰۹	خان اعظم سید خان رجوع کن به سید خان
خان خانان ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۴۹	خان اعظم فتح خان رجوع کن به فتح خان
خان شهید ۵	خان اعظم کمال خان رجوع کن به کمال خان

تمر خان منجر ۳۹، ۴۱	تمر ۴۳، ۵۴، ۵۵
تمغاچ خان ۷۱	تمر (ملک) ۸۵
تمغان ۷۶	تمرغه ۷۶
تیمور امیر ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷	تمرغه ۷۶

ج

جلال الدین قاضي ۶۶	جاجر ۱۵۳
جلال الدین کاشانی یا کلیسانی ۶۵	جاجن ۱۵۳
جلال الدین کرمتی ۱۲۱، ۱۲۲	جاجو ۱۵۳
جلجین ۱۵۷، ۱۶۵	جام ۱۳۱
جلو ۲۰۴	جام بابنهنیه ۱۳۱
جمال الدین ابو المعالی ۲۷، ۶۹	جان جهان ۵۴
جمال الدین قندزی یا قندری ۴۱	جانی (ملک) ۲۵، ۲۶
جمال الدین یاقوت حبشی ۲۶، ۲۷	جاورجی (ملک) ۵۳
جوده ۴۰	جسوته ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۲
جونانشه ۱۳۱	۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶
جوهر (ملک) ۱۱۲	جلال خان ۱۸۱، ۲۱۲، ۲۱۳
جهجو (ملک) ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳	لال خان میو ۲۲۷
جیت سینگه راتهور ۱۵۳	جلال الدین ۱۷، ۱۸، ۳۳، ۶۲، ۷۰
جی چند ۱۱	جلال الدین بغاری ۱۷۳، ۱۸۲
جی خپلار ۱۱	جلال الدین (فیروز شاه) ۶۱، ۶۳
جین (ملک) ۲۴۰، ۲۴۲	

چ

چنگیز خان ۱۸، ۴۳	چاهر دیو لعین ۳۶
چچو ۵۸، ۶۲	چمن (ملک) ۲۰۹

بیگل مالک ۱۹	بیگی ۷۶، ۹۸
بیگ روز منی ۸۳	بیل سارق ۵۳
بیگ سارق ۵۳	بیل میلک دیو ۱۹

پ

پتھورا ۸	پولاد (ترک بچه) ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸
پتھور رای ۸، ۹، ۱۰، ۱۱	۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۳
پندار خلجی ۹۸، ۱۰۴	پیرو محمد ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵
	پیرو دیو کوتله ۶۳

ت

تاتار خان ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳	تاتار (ملک) ۶۵
۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۶	تخفہ ۱۷۸، ۱۸۳
تاتار ملک ۱۲۴	ترعی ۶۵، ۶۶، ۶۹
تاج الدین ۸۳، ۱۶۲، ۱۸۲	ترک ۲۴
تاج الدین ترک ۱۳۴	ترکی (ملک) ۵۳، ۵۴، ۵۶
تاج الدین طالقانی ۹۴	ترمتی ۴۱، ۴۲
تاج الدین علی موسیٰ ۲۹، ۳۰	ترمتی طشتدار ۶۹
تاج الدین کوچی ۶۳، ۶۴، ۷۱	ترمد ۱۲۱
تاج الدین مولانا ۷۱	ترمه شیرین مغل ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۸
تاج الدین نقبہ یا بیتہ ۱۲۷	تغلق ۷۲، ۷۳، ۷۴
تاج الدین یلدز ۱۵، ۱۷	تغلق شاه ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵
تاج الملک ۲۲، ۶۳، ۹۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵	تکین یا تکنی ۸۵، ۹۴
۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲	تلبغہ بغداد یا بعرہ ۸۵
تبکہ ۷۶	تلبغہ ناگوری ۸۵
تتار خرد ۱۰۶	تماچی ۵۴

ب

بهاذر نامر ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱	بابک ۶۶
۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱	بتهوز رای ۸
۱۹۲، ۲۰۴	بحوری (ملک) ۱۴۹
بهار خان ۸۷، ۲۲۸	بدر الدین بوتھاری ۱۲۰
بهاء الدین ۹۳	بدر الدین سنقر ۲۹، ۳۰
بهاء الدین تهیکره ۱۲۰	بدده (ملک) ۱۹۳، ۲۴۳
بهاء الدین جکی یا جنکی ۱۴۹، ۱۸۹	براهیم نیکی ۱۱۰
بهاء الدین صام ۵	برسنکه ۱۵۲، ۱۷۱
بهاء الملک حسین الشعری ۲۲	برمه شیرین ۱۱۸
بهرام ۵۳	برهان الدین بلاراضی ۱۱۲
بهرام آینه یا آیه ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰	بشیر ۸۱، ۱۱۹
بهرام چوبین ۱۸۹	بشیر معزی ۸۳
بهرام خان ۹۲، ۱۰۴، ۱۷۳، ۱۷۴	بغوا خان ۴۳، ۵۲، ۵۴، ۷۱
بهرام سراج ۸۹	بغوا کندالی یا کندانی ۶۵
بهرام غزنین ۱۱۹	بغوا گیلانی ۷۰
بهون ۱۰۸	بغرش خان ۷۱
بشروز یا بهروز سلطانی ۱۳۳	بغرش خلجی ۶۱
بهراد فتح خان ۱۳۷	بغرش خان ۷۱
بهروز ۱۰۶	بکرماجیت ۲۰
بهیرن ۱۰۸	بکرمادیت ۲۰
بهیلیم (رای) ۱۴، ۶۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹	بکنت (ملک) ۶۰، ۶۲
۲۰۱	بلبن ۳۵
بهیم دیو ۱۴، ۶۴	بلی افغان (ملک) ۱۳۴
بیرا ۲۳۸	بویکر خان ۸۷
بیر افغان ۱۳۳	بهادر خان ۲۴۳
بیر بهان ۱۲۹، ۱۵۲، ۱۵۳	بهادر سیلیق ۶۳
بیرم خان ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۹	بهادر شاه ۹۶
بیرم دیو ۱۷۱، ۱۷۲	بهادر گرشاسب یا کرشناسب ۹۹

اسپدار رجب ۱۱۸	التومسه (ملک) ۲۹، ۲۷
اسپدار شه ۱۴۳	التون بهادر ۱۱۷
اسپدار رجب ۱۱۸	التونیه (ملک) ۲۹، ۲۷
اسد خان (لودي) ۱۷۶، ۲۴۳	الغ خان ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۷۱، ۷۲، ۷۶
اسد الدين ۶۲، ۸۴، ۹۳	۷۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶
اسفنديار ۲۳۵	الغو ۶۵، ۷۲
اسلام خان ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۱۲	الماس بیگ ۶۴، ۷۱
۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۹	الماس (ملک) ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۷
۲۴۳	الهداد کاکا لودی ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۰
اسمعیل ۲۲۸	۲۴۲
اسمعیل مخ ۱۱۱، ۱۱۲	الیاس حاجي ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۲۶
اصبح ۸۳	الیاس خان ۱۸۶
اعظم خان ۱۲۷	اماجي (ملک) ۶۲، ۷۱
اعظم ملک ۹۸	امیر حسن (شاعر) ۴۳
افراسیاب ۲۳۷	امیر خسرو رجوع کن به خسرو امیر
اقبال خان ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶	امیر علي ۵۸، ۶۳
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲	امیر علي گجراتي ۲۳۹، ۲۴۴
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۴۲، ۲۴۴	امیر کیک ترکبچه ۲۳۹
اقبال منده ۷۴	امیر هندو ۶۶
اقتال منده ۷۴	امین خان ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۷۱
اقلام خان (بهادر ناهر) ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱	اوحده خان امیر بیانه ۲۰۲، ۲۰۵
اقلیم خان (بهادر ناهر) ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱	ایاز احمد ۹۸
البخان ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۹۸، ۱۷۶	ایتکین ۲۹، ۴۱
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۳	ایتم ۵۵، ۵۷
البخان سنجر ۸۰	ایتم ۵۵، ۵۷
البغازي ۶۳، ۶۴	ایتم سرخه ۶۰، ۶۱
الب ارسلان ۱۴۴	ایتم کجه ۵۵، ۵۶، ۵۷

فہرست اسماء الرجال

۱

احمد (سلطان) ۱۸۶	آدم ۱، ۲، ۳، ۱۹۳، ۲۱۱
احمد عیاض ۹۸	آدم اسمعیل ۱۴۹
احمد فخر ۵۳	آرام شاہ ۱۶، ۱۷، ۸۴
احمد لاجین ۱۱۱	اباجی (ملک) ۶۲
احمد (ملک) ۲۲۹	ایتکین موسیٰ ۴
اختیار ترکی ۵۳	ابراہیم ۱۱۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۱۱، ۲۳۳
اختیار خان ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹	ابراہیم بنگی ۱۱۰
۱۸۳، ۱۸۹	ابراہیم خریطہ دار ۱۰۶
اختیار الدین ۶۰، ۶۱، ۶۲	ابراہیم شاہ رجوع کن بہ رکن الدین
اختیار الدین ایتکین ۲۸	ابراہیم شاہ
اختیار الدین سنبل ۸۱، ۸۸	ابوبکر بن ابو الربیع سلیمان ۱۲۶
اختیار الدین نایب وکیلدر ۶۹	ابو بکر شہ ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷
اختیار الدین نیک ترس ۴۲	۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱
ادریس (ملک) ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱	ابو بکر صدیق رضا
ادھون ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۳	ابو حنیفہ کوفی رضا ۱۳
آدی سنگھ ۱۲۴	ابو الخیر کھوکھر ۲۱۷
ارسلان خان ۷۱، ۷۲	ابو مسلم (ملک) ۱۲۲
ارکلی خان ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰	ابھیچند ۱۵۳
۷۱، ۷۲	اتاجی ۶۲
ارن مہادیو ۹۳	اجو (ملک) ۱۳۸
ارین خان ۵۵	احمد اباز ۱۲۳
ازیر خان ۵۳، ۵۵، ۵۶	احمد تحفہ ۲۰۹
ازکلی خان ۶۲	احمد چپ ۵۶، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۷۲
اسیلار شہ ۱۴۳	احمد خان ۱۲۹، ۲۱۲، ۲۴۳

فہرست اسماء سلاطین

۱	محمد سام غوری ... ۴	۱۵	ناصر الدین خسرو خان ... ۸۶
۲	قطب الدین ایبک المعزی ... ۱۳	۱۶	غیاث الدین تغلق شاہ ... ۹۲
۳	شمس الدین التمش ... ۱۶	۱۷	محمد شاہ پسر غیاث الدین ... ۹۷
۴	رکن الدین فیروز شاہ ... ۲۱	۱۸	تغلق شاہ ... ۱۱۸
۵	سلطان رضیہ ... ۲۴	۱۹	فیروز شاہ ... ۱۱۸
۶	معز الدین ... ۲۸	۲۰	تغلق شاہ پسر فتح خان پسر ... ۱۴۱
۷	علاء الدین مسعود شاہ ... ۳۳	۲۱	فیروز شاہ ... ۱۴۴
۸	ناصر الدین محمود شاہ ... ۳۴	۲۲	ابو بکر شاہ ... ۱۴۵
۹	غیاث الدین بلبن ... ۳۹	۲۳	محمد شاہ پسر فیروز شاہ ... ۱۵۵
۱۰	معز الدین کیقباد ... ۵۲	۲۴	علاء الدین سکندر شاہ ... ۱۵۶
۱۱	شمس الدین کیکاؤس ... ۶۰	۲۵	محمد ناصر الدین شاہ ... ۱۸۱
۱۲	جلال الدین فیروز شاہ ... ۶۱	۲۶	رایات اعلیٰ خضر خان ... ۱۹۳
۱۳	علاء الدین محمد شاہ ... ۷۱	۲۷	مبارک شاہ ... ۲۳۶
۱۴	قطب الدین مبارک شاہ ... ۸۲		

خان امير حصار فيروزه و امير علي گجراتي هرهمه بمراحم خسروانه و
عواطف پادشاهانه مشرف گشتند *

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

تَمَّ ۱ الْكِتَابُ مَبَارَكِشَاهِي بِعَوْنِ الْمَلِكِ الْهَي

هشتم ماه رجب رَجَبِ قُدْرَةِ سَنَةِ سَبْعِ وَخَمْسِينَ وَتِسْعِمِائَةِ (مِنْ) الْهَجْرَةِ النَّبَوِيَّةِ

فیروزه چنانچه داشت مقبر و مستقیم گردانید - کل امرا بتشریفاتِ فاخر - و انعاماتِ وافر مشرف گشتند - هر کسی از عهده و اقطاع و دیه و نان و مواجب چنانچه داشت برو مستقیم گشت - ماورای آن زیادتِ خاصه خویش تعیین کردن فرمودند - پسر بزرگ سید سالم^۱ را مجلس عالی سید خان و پسر خرد را شجاع الملک خطاب شده - ملک مدده^۲ عالم خواهر زاده علاء الملک و ملک رکن الدین خواهر زاده نصیر الملک مخاطب^۳ گشتند - نیز^۴ بند زر و مراتب و دامامه و اقطاع یافتند - ملک الشرق حاجی شدنی شعبه شهرمی دار الملک یافت - چون کار مملکت انتظام پذیرفت - پادشاه را اتفاق سوانی سمت ملتان مصمم شد - در ماه ربیع الآخر سنه المذکور سراییده دولت و اعلام نصرت در چبوتره مبارکپور نصب کردند - و امرا و ملوک را فرمان دادند تا مستعد و ساخته با لشکرها متوجه حضرت شوند - ملک الشرق به پای بونس مشرف گشت - انعاماتِ وافر و تشریفاتِ فاخر یافت - و بمراحم خسروانه و عواطف پادشاهانه^۵ مخصوص شد - بیشتر امرا و ملوک که در آمدن توقف میکردند^۶ - بآمدن ملک الشرق عماد الملک متوجه حضرت شدند - چنانچه مجلس عالی اسلام خان و محمد خان بن زیرک خان و خان اعظم اسد خان و کمال خان^۷ و محمد خان پسر نصرت خان و یوسف خان اوحدی و احمد خان نبیسه بهادر خان میو و اقبال

۱ M. سید سال

۲ I. ملک بدده

۳ M. صفا گشتند

۴ M. نیزها و بند زر

۵ M. بمراحم فراوان مخصوص

۶ MS. M. ends here.

۷ B. کمال خان نبیسه بهادر خان میو و اقبال

درون سرا پرده بادشاه در آمدند - بادشاه عالم پناه هم مستعد و ساخت
 می بود - چون کار از حد غایت - و از فوط نهایت گذشت خواست
 تا آن تیغ سیاست در حلق آن خاکساران ریزد - و بادشان را ^۱
 به آتش قهر فرونشاند - سرور الماک حرامخوار را بزخم تیغ و کتاره همان جا
 کشتند - و پسران میران صدر را گرفته پیش دربار سیاست کردند - چون کفره
 بد کردار را خبر شد - درون خانه خویش محصر شده بجنگ پیش آمدند -
 خداوند عالم ازین حال ملک الشرق کمال الماک را خبر کرد تا مستعد
 با جمعیت خویش درون شهر در آید ملک الشرق از دروازه بغداد و امرا و
 ملوک دیگر در آمدند - آخر الامر سدهیپال ^۲ لعین در خانه خویش آتش
 داده زن و فرزند خود را هیزم دوزخ گردانید - و خود را از خانه بیرون کرده
 بجنگ پیوست و علف تیغ گشت - سدهارن کاذبو و طایفه کتهریان که زنده
 گرفتار شدند - هر همه را نزدیک حظیره خان شهید مبارک شده برده سیاست
 کردند - ملک هشیار و مبارک کوتوال را گرفته پیش دروازه لعل گردن زدند -
 الغرض ^۳ روز دیگر ملک الشرق کمال الماک و کل امرا و ملوک که بیرون
 بودند با بادشاه عالم پناه بیعت از سر تازه کردند - و به اتفاق یکدیگر و عامه
 خلایق بر تخت سلطنت اجلاس دادند - ملک الشرق کمال الملک عهده
 وزارت یافت - و کمال خان خطاب شده - و ملک جیمین را غازی الملک
 خطاب کردند - اقطاع امروه و بدائر چند آنچه بود مفوض کردند - ملک آله
 داد لودی هیچ خطاب خانی التزام ننمود - برادر خود را دریا خان خطاب
 کنانید - ملک کهون راج مبارکخانی را اقبال خان خطاب و اقطاع حصار

۱ M. و بادشاهان را

۲ M. آخر الامر هیپال

۳ M. omits الغرض

نقار

Darpyakhen
Lodu

انصار از درون محروطه^۱ حصار بیرون شده با لشکر منصور بحرب پیوستند - چون یکدیگر رو^۲ با روی شدند - روی به انهرام آوردند - پشت تقویت ایشان و جمع پریشان از بد کیشان چنان شکست خورد^۳ که آشفته حال - و شکسته بال باز درون خزیدند - کسانی که از کوتاه اندیشی تبغ^۴ زبان لاف دراز کرده و گزاف می گفتند سپر در آب^۵ افکندند - و پی سپر ستوران لشکر منصور گشتند - و بعضی کشته گشته و بعضی زنده اسیر و دستگیر شدند - روز دیگر از باغات خود کوچ کرده نزدیک حصار سیری نزل کرده بیشتر امرا و ملوک اطراف بر ملک کمال الملک پیوستند - در ماه شوال سنه المذكور حصار سیری چنان محصر کردند که هیچ کسی را مجال بیرون شدن از درون نبود - فاما سبب استحکام حصار اگرچه هر روز مبارزان لشکر منصور در حصار جفسیدند - و بیشتر محل^۶ رخنه انداختند - تا مدت سه ماه قایم ماند - در ماه ذی الحجه سنه المذكور زیرک خان امیر سامانه وفات یافت - اقطاعات او بر پسر بزرگ محمد خان مغفوض شد - القصه خداوند عالم با آنکه درون حصار ظاهر با ایشان یار بود - می خواست بنوعی انتقام خون خان شهید مبارک شاه از ایشان بکشد - و لیکن دست نمی یافت - ایشان نیز از خوف الخایف درین بند بودند که بادشاه بوقت فرصت و هنگام خلوت غدیری کند - هر یکی میان یکدیگر هشیار می بودند - بتاریخ هشتم ماه محرم سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه سرور الملک حرام خوار و پسران میوان صدر مکار با خاطر پر مکر - باندیشه غدیریکی

^۱ M. محفظه

^۲ روی با روی M.

^۳ شکسته خرد خرد گشتند آشفته M.

^۴ B. omits تبغ زبان

^۵ M. سپر دران افکندند

^۶ B. omits from محل رخنه

در ماه ربیع الآخر سنه المذكور سرا پرده دولت و اعلام نصرت up to انداختند see p. 243.

مقام^۱ کرد - چون ملک آله^۲ داد خبر آمدن لشکر منصور شنید
خواست تا لب آب گنگ بغیر جنگ عبیره کرده جائی رود - فاما چون اورا
روشن بود که ملک الشرق کمال الملک برای کشیدن انتقام اهتمام تمام
دارد بدین تقویت در قصبه اهار مقام ساخت - سرور الملک ازین حال
واقف گشت - ملک هشیار غلام خود را به بهانه یاری دهی بر ملک الشرق
کمال الملک فرستاد - از خطه بداون ملک جیمین نیز بر سبیل اهتمام
عنقریب الایام کوشش^۳ کرده در قصبه اهار بر ملک آله داد پیوست -
ملک یوسف و هوشیار و سدهارن از کمال الملک خایف بودند - زیاده تر^۴
خایف گشتند - میدان مقاومت تنگ دیدند - چون گوی سرگشته بی قرار^۵
بودند - چوگان شجاعت از دست انداخته - و از خوف لشکر منصور تاخته
در شهر رفتند - سلخ ماه مبارک رمضان مذکور - ملک آله داد و میان جیمین
و امرای دیگر که با ایشان یار بودند بر ملک الشرق کمال الملک پیوستند -
چون جمعی انبوه و لشکری با شکوه گرد او شد بکوچ متواتر دوم ماه شوال
در گذر کیچیه آمد - سرور الملک را ازین حال خبر شد - اگرچه بیحال شده
بود به همه حال استعداد حصار گیری بنیاد نهاد - روز دیگر که خسرو
سپهر - خنجر مهر از غلاف^۶ بیخلاف بموافقت ایشان کشیده بر آمد^۷
ملک الشرق کمال الملک که آفتاب فلک ملک است تیغ انتقام از
نیام بیرون آورده مقابل خصم در آمده - و در صحرای^۸ باغات
خود نزل فرمود - کفار نگونسار - و هشیار بد کردار با جمیع اعوان

۱ M. omits مقام

۳ M. کوشش کرده

۵ بی قرار نمودند B.

۷ M. بر آمده

۲ I. داد الله

۴ B. زیادت تر

۶ M. غلاف پیخلاف

۸ M. و صحرای باغات

سر پلید آن شوم را بریده در دروازه آویختند^۱ - و کل خیل خانه او از زن و بچه بر دست لشکر اسلام اسیر گشته - خدای تعالی که ناصر دین اسلام است یوسف خان را فتحي بخشید - و توفیق آن داد که انتقام خون مبارک شاه از آن پلید گمراه کشید - الغرض چون آواز بی هنجاری سرور الملک مذکور - و بد کرداری کافران مقهور در همه دیار شایع گشت بیشتر امرا و ملوک که پرورده و بر آورده^۲ رایات اعلیٰ خضر خان مرحوم بودند ازین سبب سر از اطاعت باز کشیدند - سرور الملک بی تدبیر در تدبیر ایشان بود - که اختلاف^۳ ملک آله داد کاکا^۴ لودی امیر سنبهل واهار و میان جیمن^۵ مقطع خطه بداون نییسه خانجهان مرحوم و امیر علی گجراتی و امیر کیک ترکبچه بسمع او رسانیدند - ملک الشرق کمال الملک و خان اعظم سید خان پسر سید سالم برای دفع فتنه مذکور تعیین شدند - ملک یوسف پسر سرور الملک و سدهارن کذکو^۶ برابر او نامزد گشتند - در ماه مبارک رمضان عمت برکانه با ترتیبی تمام مستعد و ساخته سر پرده بالایی حوض رانی^۷ نصب^۸ کرده - بعد چند روز معدود - و مدت معهود از آن جا کوچ کرده در کرانه لب آب جون نزول فرمود - در گذر کیچه^۹ گذارا شده بکوچ متواتر بی خطر و خاطر در خطه برن رفت - و در آن مقام در تدبیر کشیدن انتقام

۱ آویخته M.

که بر آورده و پرورده M.

۳ اختلاف و اختلال ملک الله داد M.

۴ کاکا لودی Tabakāt Akbarī, p. 288.

۵ ملک جیمن Tabakāt Akbarī, p. 288.

۶ کانکو Tabakāt Akbarī, p. 288 کیکو M.

۷ راپری and I. حوض رایی M.

۸ نصب کرده در کرانه لب آب جون بعد چند روز معدود و مدت معهود B.
از آنجا کوچ کرده نزول فرمود

۹ گذر کیچه M.

آورد - ملک سورا امیر کوه را ^۱ در میدان سیاست گردن فرمود -
 ✓ ملک کرم چند و ملک مقبل و ملک فتوح و ملک بيرا را در بند
 انداخت - و در بر انداختن خاندان مبارکشاه آن حرام ^۲ نمک بی راه
 بعددِ وسع و امکان - و کوشش از دل و جان تقصیر نکرد - اقطاع و پرگنات
 ممالک بعضی خود ستید - و بعضی چنانچه اقطاع بیانه ^۳ و امروهه ^۴
 و نار نول و کهرام و چند پرگنات میان دو آب بحواله سدهپال و سدهارن
 و اقارب ایشان گردانید - رانو سیه غلام سدهپال با جمع ^۵ کثیر و طایفه شیر
 با کل خیل خانه برای ضبط شق بیانه ^۶ روان شد - در ماه شعبان سنه المذکور ^۷
 نزدیک خطه بیانه رسید - بتاریخ دوازدهم ماه درون خطه در آمد - و شب
 آنجا مقام کرد - و می خواست که قلعه سلطان گیر را آن ^۸ بی تدبیر
 قابض شود - روز دیگر با کل ^۹ حشم و خدم مستعد با اسب و سلاح -
 آن کافر بی فلاح سوار شد - یوسف خان اوحدی را از آمدن او خبر کردند -
 از قصبه هندوت ^{۱۰} کشش و کوشش کرد - و بیدرنگ مستعد جنگ
 با جمعیت بسیار و سوار و پیاده بیشمار پیش آمد - نزدیک حظیره شاهزاده
 هر ^{۱۱} در جانب صفها کشیده بحرب پیوستند - چون طاقت استقامت
 نتوانست آورد هم به حمله اول ^{۱۲} گرد از نهاد آن کافر حرام خوار - و شیر
 نابکار بر آوردند - رانو سیه لعین و بیشتر لشکر او ^{۱۳} علف تیغ بیدریغ گشتند -

۱ امیر کوه در میدان سیاست گردن فرمود M.

۲ کند نمک B. and کنده نمک M.

۳ امروهه M.

۴ جمیع کثیر B.

۵ شق بیانه M.

۶ سال مذکور M.

۷ سلطان گیر را اب بی تدبیر قابض M.

۸ دیگر کل حشم M.

۹ قصبه هندوان M.

۱۰ از هر دو جانب M.

۱۱ هم در حمله M.

۱۲ لشکر کفار او B.

و پیلان و سلاح خانه در قبض و تصرف^۱ خویش آورد - سرور الملک را خانجهان و میران صدر را معین الملک خطاب شد - کفره^۲ بد کردار هر یکی بخود رانی و خود نمائی گشتند^۳ - هرچه کردند برای خویش کردند - عاقبت^۴ الامر دیدند آنچه دیدند - و یافتند آنچه یافتند - القصة ملک الشرق کمال الملک که درخور خانی و سزاوار جهانبانی است با کل امرا و ملوک و حشم و پیل و پایگاه و خدم بیرون شهر بود درون آمد - و با بادشاه بیعت کرد - فاما در بند آن بود که بنوعی انتقام خون مبارک^۵ شاه^۶ وای نعمت خود از کفره گمراه و اهل بطلان و سرور نابکار - و میران صدر^۷ حرامخوار - و اعوان و انصار ایشان بکشد^۸ فرصت نمی یافت - آخر الامر این کار عظیم - بتوفیق خداوند کریم - از دست آن آصف ثانی - برگزیده حضرت ربّانی - شهسوار میدان شجاعت - سرو روان گلزار^۹ براعت چنان بر آمده که در هیچ قصه^{۱۰} مذکور - و در هیچ تاریخ مسطور نیست که بدین زودی کاری و بدین آسانی - دشواری بر آید^{۱۱} - اگرچه رستم دستان از انتقام خون سیاوش خانه افراسیاب را خراب کرد و لیکن آن هم بمدتی مدید - و عهدی بعید - بکوشش بسیار - و جهدی بیشمار توانست کشید - بیشتر کیفیت سباق - در سیاق اوراق - علی سبیل الاطلاق مشرّح و مکیف باز نموده آید - باز آمدیم بر سر حرف - دوم روز سرور الملک بعضی بندگان مبارکشاهی که هریک صاحب مراتب و ماهی بودند به بهانه بیعت طلبیده همه را دست

۱ M. قبض خویش

۲ M. خود نمائی گشت

۳ M. آخر الامر

۴ M. مبارک خان از کفره

۵ M. میران حرام خوار

۶ M. بکشد

۷ M. سردار و زندگانی and B. سردار و روزگان نراعت I. سردار و زندگان نراعت

بداعت

۸ که در قصه مذکور B.

۹ M. دشواری آید

ذکر سلطان العهد و الزمان محمد شاه خلد الله ملکه و سلطنته و اعلی امره و شأنه

محمد شاه بن فرید شاه بن خضر شاه بادشاهی حلیم و کریم همه^۱ اوصاف حمیده در ذات ستوده صفات او موجود - و همه خصایل نا محمود از طبع گزیده او مفقود - آثار بادشاهی و جهانداري^۲ در ناصیه مبارک او ظاهر - و انوار فضل الهی و اسرار نا متناهی^۳ از طلعت میمون او باهر - چون سلطان سعید شهید مبارکشاه طاب ثراه و جعل الجنة مثواه^۴ بشرف شهادت مشرف گشت - کفره بد کردار - و میران صدر نا بکار - همان زمان بر سرور الملک آمده و^۵ خبر واقعه شهادت باز نمودند - سرور الملک^۶ و اعوان او را در خاطر سروری - و در سر غروری پیدا آمد - بعده به اتفاق امرا و ملوک و ایامه و سادات - و جمهور خلائق و علما و قضات بطالع میمون - و اختر همایون - بحکم استحقاق - و بیاری خلاق^۷ هم در آن روز بعد نماز جمعه نهم ماه رجب^۸ رجب قدره سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائه بر تخت سلطنت - و سرور مملکت - جلوس فرمود - فاما سرور الملک اگرچه با بادشاه بیعت کرده بود خود^۹ را در میان دید - خود رائی کردن گرفت بحدی که همه خزاین و دفاین و اسپان

۱ کریم به همه B.

۳ و اسرار نا متناهی M. omits

۵ سرور الملک خبر واقعه B.

۷ خلائق M.

۲ پادشاهی در ناصیه M.

۴ و جعل الجنة مثواه M. omits

۶ سرور و اعوان B.

۸ سرور مملکت M. omits

۹ Elliot, vol. IV, p. 80 translates:—

“Sarwar-ul Mulk, although he gives his adhesion to the new sovereign, was still intent upon his own designs.”

موت^۱ ریخت - رانو سیه و اعوان و انصار او که دیو سیه از دیدارِ کریمه
شان متذفر - و زبانه دوزخ برای شان منتظر - هریکی یکایک از ان دیوان بی
دین لعین^۲ - بزخم تیغ و ژوپین - آن شاه راستین را شهید کردند - اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا
اِلَيْهِ رَاجِعُونَ - همه را به علم یقین معلوم بلکه بعین یقین معاینه است که
که سپهر بی مهر از عقدِ مصادقت میگرد^۳ - و روزگار فاساوار از عهدِ
موافقت میگذرد - اول چون مستان بی استحقاق و آنکه بی^۴ موجب
باشد می بخشد - آخر چون طفلان بی رنجش و بی آنکه شرمی حایل
گردد باز می ستاند - هر سری را که از سروری و عزت^۵ سر آمده ببند خواهد
که در پای گرد مذلت اندازد - و هر سروری را که از سری و حرمت بر آمده
یابد چون خاک ناپاک محنت یکی سازد - * بیت *

^۶ صحبت گیتی که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند
غرض از تقریر این عبارت - و تحریر این استعارت آنست که اصحاب دولت -
و ارباب حشمت بر مکر و لایست دنیای لا اعتبار مغرور نگردند - و بر لطف
و قریب^۷ چرخ غدار فریفته نشوند - بهمه وجوه^۸ اعتبار گیرند قوله
تَعَالٰی فَاعْتَبِرُوا يَا اُولٰٓئِی الَبْصَارِ - * ابیات *

اینگ در شهنامها آورده اند رستم روئین تن و اسفندیار
تا بداند این خداوندان ملک کز بسی خلق است دنیا یادگار
مدت ملک مبارک شاه مرحوم سعید شهید سیزده سال و سه ماه و شانزده
روز بود و اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ *

۱ M. خاک ممات

۳ B. مصادقت می کرد اول چون

۵ B. عمرت سر آمده

۷ M. قربت

۲ M. omits لعین

۴ M. و بی آنکه موجب

۶ I. دولت گیتی

۸ B. وجوه کمتر اعتبار

* بیت *

او درین تدبیر آگه نی که ^۱ تقدیر فلک
صفحه تدبیر را خط مشیت در کشید

از آنجا بادشاه عالم پناه گاه بیگاه بجهت جهد عمارت شهر مبارک آباد
با جمعی معدود بی تکلف میرفت - سرور الملک نابکار که برای این ^۲
کار فرصت می جست کفایت کردار - و میران صدر حرامخوار را بدین آورده
پیش از آن که این کار نهان آشکارا گردد - وقت خلوت این اندیشه بی
اندیشه با تمام باید رسانید - روز جمعه نهم ماه رجب ^۳ قدره سنه سبع
و ثلاثین و ثمانمائے بادشاه از لشکر منصور با لشکر اندک در شهر مبارک آباد
رفته بود - و استعداد نماز جمعه میکرد که میران صدر به مکر و غدر امرائی که
نوبت و پاس و ترغاک ایشان بود باز گردانید - روپاه صفت آن خوکان مردار -
و شگالان خونخوار - یعنی کفره بی فلاح - مستعد باسپ و سلاح - به بهانه وداع
درون در آمدند - سدهارون ^۴ کانکو با جمعیت خویش هم بر در ^۵ در مانده -
تا هیچ کسی از یاریدهی از راه در در نیاید - چون آن شرزه شیر شکار - یعنی
بادشاه جهاندار بر ایشان اعتماد تمام داشت هیچ تلفت نشد - بلکه ^۶
از سر رحمت و لطف و شفقت بر دشمنان خدای تعالی و دشمنان
خویش مرحمت فراوان - و عاطفت ^۷ و شفقت بی پایان کرد - ناگاه از
کمین گاه سدهپال ^۸ بد بخت ^۹ نبیسه کچو لعین ^{۱۰} تیغ بیدریغ بدان
سرو کیانی - و گلدسته جوانی - چنان انداخت که خون آب حیات او بر خاک

۱ نی ز تقدیر B.

۳ سدهارون B.

۵ نشد بلکه از سر زحمت بر دشمنان M.

۷ سدهپال M. and I.

۹ لعین M. omits

۲ آن کار B.

۴ خویش ممر بر در مانده B.

۶ و عاطفت M. omits

۸ بد بخت M. omits

آباد^۱ نام نهاد - نمی دانست^۲ که بنیادِ عمرش سخت سست گشته -
و می خواهد که روی بانهرام آرد^۳ - زمان زمان برای اتمام عمارت آن
اهتمام می نمود - در ماه مذکور فتح قلعه تبرهنده بسمع مبارک شاه
رسانیدند - و هم در اثنای آن امرای نامزدی برای قلع^۴ پولاد بد گهر
نامزد بودند سر او را بریده بر دست میران صدر در حضرت فرستادند - دوم
روز بر رسم سواری بشکار - برای آرام و قرار این^۵ دیار نهضت فرمود - بکوچ
متواتر در قلعه تبرهنده رفت - عنقریب الایام - باخوشدلی و فرجام - از آنجا
باز گشته در شهر مبارک آباد آمد - آیندگان طرف هندوستان خبر مقابله
و مقاتله که درمیان^۶ سلطان ابراهیم و البخان بسبب کالپی بود^۷ آوردند -
پیش از آن عزم داشت^۸ که همدران سمت لشکر کشد - بشنیدن این خبر
آن عزم جزم شد - فرمانها در اطراف فرستاد تا امرای شهر دار^۹ و ملوک
هر دیار با عساکر جراره^{۱۰} بر سبیل تعجیل مستعد ساخته در حضرت بیایند -
چون جمع خطیر - و لشکر کثیر - گرد بادشاه - چو ستاره^{۱۱} جمع بر گرد ماه - جمع
آمده - ماه جمادی الآخر سنة المذکور باتفاق اکبر و جمهور سرپرده دولت -
و اعلام نصرت - بکام^{۱۲} دوستان - سمت هندوستان بیرون آورده - و در چبوتره^{۱۳}
شیرگاه نزول فرمود و چند روز مقام کرد -

۱ مبارکباد نهاد B.

نهاد نمی توانست و نمی دانست B. ۲

۳ بانهرام آرد میان زمان زمان B.

۴ نامزدی برای قلعه B.

آن دیار M. ۵

۶ مقاتله که میان M.

کالپی بوده M. ۷

۸ پیش از آن عزم داشت جزم شد که مهر دران لشکر کشد بشنیدن آن خبر B.

آن عزم جزم فرمانها در اطراف *

۹ شهر دارالملک و ملوک M.

جرار M. ۱۰

۱۱ سیاره بر گرد ماه M.

به کام دوستان M. ۱۲

۱۳ در چبوتره شیرگاه B. and در چبوتره شیرگاه M.

با لشکر منصور در حضرت اعلی^۱ پیوست - کارهای دیوان وزارت از سرور
 الملك متمشی نمی شد - کار اشراف تحویل کرده - چون ملک الشرق
 کمال الملك در همه کارها معتمد و شایسته و هوا خواة و بایسته بود کار
 اشراف بحواله او گردانید - و وزارت بر سرور الملك مستقیم بود - کمال الملك
 دیوان^۲ اشراف یافته هر دو کار ملک به یک اتفاق میکردند - فامّا بنفاق
 می کردند - اصحاب مناصب و دواوین دیوان وزارت در همه کارها رجوع
 آوردند - ازین اندیشه سرور الملك بخون بدل گشت - اگرچه پیش ازین سبب
 تحویل اقطاع دیبالپور خار خار میداشت - در چمن دولت بی دولتی او
 گلی دیگر بشگفت - و از قلب بی تدبیر درین^۳ تدبیر شد که بنوعی
 انقلاب ملک کند - بعضی حرام خواران کافر چنانچه پسران کانکو و کجوکهتری
 که از آبا و اجداد پرورده و بر آورده این خاندان - و نهال گردانیده این
 دودمان^۴ بودند و هر یکی از ایشان صاحب خدم و حشم بیشمار و ولایت
 و دستگاه بسیار گشته و بعضی مسلمانان کافر زعمت میران صدر نایب عرض
 ممالک و قاضی عبد الصمد خاص حاجب و مردم دیگر را با خویش یار
 کرده درین خوض بود و استدعا می نمود - فامّا فرصت نمی یافت - هیچ
 ترس خدا و شرم خلق مانعش^۵ نیامد - که ازین اندیشه خام و کام
 نا فرجام^۶ بازماند - القصه بادشاه عالم پناه را اتفاق شد که شهری نو در
 کرانه^۷ لب آب جون بنا کند - هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و ثلاثین
 و ثمانمائه شهری در خراب آباد دنیا بنیاد نهاد - و آن شهر شوم را مبارک

۱ M. omits اعلی

۲ B. omits اشراف

۳ M. قلب بی تدبیر شد

۴ M. این خاندان بودند که هر یکی

۵ M. خلق با نفس نیامد

۶ M. کار نا فرجام

۷ M. شهری در کرانه از لب آب جون

Crush
a new
city

۵۳۷

خواست تا سمت دهلی مراجعت فرماید - در ماه شوال سنة المذكور مظفر و منصور با سوار جوار^۱ برای زیارت مشایخ کبار جانب ملتان سواری فرمود - پیل و پایگاه و حشم و بنگاه برابر ملک الشرق کمال الملک در شهر مشهور دیبالپور گذاشته - بعد فراغ زیارت مشایخ کبار - و پرداخت کارهای آن دیار - میان روزهای معدود - هرچه بشتاب و زود - مرقه الحال و مسرور - در شهر دیبالپور آمد - آنجا چند روز مقام ساخته^۲ از اندیشه شینغ علی مقهور حصار لوهور و دیبالپور خواست تا بمبارزی ستوده - و بهادری جنگ آزموده - که بر قانون جهانداري - و قاعده حلالخواري - میان همگنان علم - و در صف^۳ هیجا ثابت قدم - و راسخ دم^۴ باشد بحواله او گردانیده باز گردد - و چون ملک الشرق عماد الملک بهمه کارها سر آمده - و بیشتر مهمات از دست او بر آمده بود^۵ اقطاع لوهور و دیبالپور و جالندهر را از ملک شمس الملک تحویل کرده بحواله^۶ ملک الشرق عماد الملک گردانید - اقطاع بیانیه از ملک عماد الملک بحواله شمس الملک کرد - و پیل و پایگاه و حشم و حاشیه و بنگاه و خدم بتمام برابر ملک الشرق کمال الملک گذاشته خود بر سبیل تعجیل - بقطع فرسنگ و میل - راه دراز و بعید - روز عید در دارالملک دهلی رسید - امرا و ملوک شهردار و مردم حشم و بازار بخاک بوس بادشاه عالم پناه مشرف گشتند - با دولت و سعادت^۷ و کوبه روز افزون بوقت سعد و طالع میمون درون در آمد - در اول ماه ذی الحجه سنة المذكور^۸ ملک الشرق کمال الملک نیز بسلامت و سعادت از راه دور

۱ جواره B.

۲ ساخت M.

۳ صفر هیجا M.

۴ راسخ دم M. omits

۵ بر آمده اقطاع M.

۶ تحویل کرده ملک الشرق M.

۷ سعادت M. omits

۸ سنة المذكور M. omits

روایات اعلیٰ آمده پیوستند - امرای دیگر را فرمان داد تا از گرد حصار دور
 نشوند - خود بر سبیل تعجیل در گذر بوهی رفت - چون آن ^۱ مقهور را
 ازین حال خبر شد بیحال گشته از دور روی بانهرام آورده - چون لشکر
 منصور در نواحی دیپالپور رسید و لب آب بیاه را عبیره کرد ^۲ در کرانه
 راوی نزول فرمود - آن ملعون از آب جیلم نیز گذارا شد - ملک الشرق
سکندر تحفه را شمس الملک خطاب شد - و اقطاع دیپالپور و جالندهر
 یافت ^۳ - و با عساکر قاهره بر طایفه مقهور که در حصار لوهور محصر بودند
 نامزد کرده خود بسلامتی طرف حصار سیور که در قبض آن مقهور بود
 روان شد - لب آب راوی نزدیک قصبه طلنبه عبیره کرد - ملک الشرق را در
 تعاقب شیخ علی فرستاد - آن مقهور از خوف چنان گریخته رفت که باز
 پس ندید - بیشتر اسپ و رخت و اسباب او که در کشتیهایی او ^۴ بود
 بردست لشکر اسلام آمد - در حصار سیور امیر مظفر برادر زاده شیخ علی
 مذکور بود - بقوت حصار محصر شده با بادشاه قریب یک ماه جنگ کرد -
 آخر الامر عاجز گشته مذاکره اصلاح در میان آورده - در ماه رمضان عمت
 برکاته سنة المذكور دختر خویش برای پسر بادشاه و مبلغی مال بوجه
 خدمتی داده صلح کرده - و در ماه شوال سنة المذكور طایفه ملاعین که در
 حصار لوهور محصر بودند از ملک الشرق شمس الملک امان خواسته
 حصار خالی کردند - حصار مذکور را ملک الشرق ^۵ شمس الملک مذکور
 قابض گشت - چون بادشاه عالم پناه از مهم سیور ^۶ و فتح لوهور فارغ شده

۱ M. omits آن

۲ عبیره کرده M.

۳ جالندهر یافت محصر بودند M.

۴ در کشتیهایی بود M.

۵ ملک شمس الملک M.

۶ سیور فتح لوهور M.

کاری دیگر و شعاری بهتر نمی داشت^۱ - اَللّٰهُمَّ اَنْصُرْ مَنْ نَصَرَ دِيْنَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
وَ اَخْلُدْ مَنْ خَدَلَ دِيْنَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ - خدای تعالی که ناصر دین اسلام است
 شر آن ملعون را بکفایت رسانیده - الغرض بعد اسیر کردن مردم لوهور چند
 روز آنجا مقام ساخت - حصار لوهور که جا بجا خلل آورده بود^۲ باز از سر
 عمارت کرده موازنه دو هزار مرد مبارز از سوار و پیاده درون حصار گذاشته
 و استعداد محصری ایشان را داده خود سمت دیپالپور شده - ملک یوسف
 سرور الملک می خواست چنانچه حصار لوهور را خالی کرده منہزم
 شده بود حصار دیپالپور نیز خالی کرده برود - ملک الشرق عماد الملک
 در تبرهنده^۳ ازین حال خبر یافت - ملک الامراء ملک احمد برادر خود را
 با جمعیت برای محافظت حصار دیپال پور فرستاد - شیخ علی مذکور از
 پیش ملک الشرق بهزار حیلہ جان خویش سلامت برده و آن خوف
 هفوز در خاطر او باقی بود نتوانست که طرف دیپالپور رود - در ماه
 جمادی الآخر سفة المذكور خبر بی هنجاری آن مقهور بسمع مبارک شاه
 رسید - آن شرزه میدان^۴ شجاعت بغیر اندیشه با جمعیت موجود و لشکر
^۵ معدود بکوچ متواتر کشش کرده در خطه سامانه رفت - آنجا سبب
 ملک الشرق کمال الملک چند روز مقام کرد - چون ملک الشرق با کل
 لشکر نامزدی بشرف پای بوس مشرف گشت از سامانه میان خطه سنم^۶
 شده در حوالی تلوندی رای فیروز مین^۷ نزول^۸ فرمود - ملک الشرق
 عماد الملک و اسلام خان لودی که نامزدی در تبرهنده بودند - در رکاب

^۱ I and B. بهتر نمی دانست

^۳ I. بتهنده

^۵ I. جمعیت معدود

^۷ I. فیروز مین

^۲ آورده است B.

^۴ M. میلان شجاعت

^۶ M. خطه سامانه

^۸ B. فرموده

روز انجا مقام ساخته - همچنان آواز شینخ علی شد که با لشکر بسیار و جمعیت بیشمار بقصد بعضی امرا ازین سبب که در قلعه تبرهنده نامزد بودند می آید - رایات اعلی متفکر شدند - بنابراین شاید که امرای مذکور چنانچه کُرت اول از خوف او از گرد حصار تبرهنده عطف کرده دوم کُرت نیز کنند - ملک الشرق^۱ عماد الملک برای تقویت ایشان نامزد شد - چون ملک الشرق^۲ عماد الملک در تبرهنده رفت امرای مذکور را قراری و تقویتی پیدا آمد - الغرض شینخ علی مذکور از سیور دویده ولایت کناره لب^۳ آب بیاه تاخت^۴ - بیشتر مردم ساهنی وال و قریات دیگر اسیر کرده طرف شهر میمون لوهور رفت - ملک یوسف سروت^۵ و ملک اسماعیل برادر زاده مجلس عالی زیرک خان^۶ و ملک راجا پسر بهار خان برای محافظت حصار لوهور نامزد بودند درون حصار محصور شده با او جنگ می کردند - ماناک خلق سکنه لوهور در پاس و چوکی تقصیر نمودند - ازان سبب ملک یوسف و ملک اسماعیل یکپاس شب گذشته بود که^۷ از درون حصار بیرون آمده روی بانهرام آوردند - شینخ علی^۸ مقهور را خبر شد - لشکر تعاقب ایشان فرستاد - بعضی سواران بر دست طایفه ملاعین شهید شدند و بعضی برابر ایشان رفتند - و ملک راجا مذکور نیز اسیر گشت - روز دیگر آن ملعون مقهور یعنی شینخ علی مذکور همه مسلمانان شهر را از زن و مرد اسیر و دستگیر کرد - آن^۹ ملعون بی دین جز خراب گردانیدن دار اسلام و اسیر کردن مسلمانان

۱ M. ملک برای تقویت

۲ M. ملک عماد الملک

۳ M. omits لب

۴ M. آب بیاه تا بیشتر

۵ M. ملک یوسف سروت

۶ M. زیرک خان پسر بهار خان

۷ M. که درون

۸ B. omits علی

۹ M. omits آن

خدای تعالی جسرتی را فتح بخشید - ملک آله داد^۱ منهنج شده سمت کوهپایه کوتاهی رفت - در ماه ربیع الاول سنة المذكور سلطان سرپرده طرف کوهپایه میوات زد - بکوچ متواتر نزدیک قصبه تاژو^۲ رسید - چون جلال خان میو را ازین حال خبر کردند با جمعی کثیر و لشکری خطیر در حصار اندوز^۳ که محکم ترین قلعه‌های ایشان است محصور شده - روز دیگر بادشاه مستعد و ساخته برای قلع آن قلعه سواری فرمود - هنوز مقدمه^۴ لشکر منصور نرسیده بود که جلال خان درون حصار آتش داده بیرون شد - و سمت کوتله رفت - بیشتر رخت و اسباب و غله که برای استعداد محصری جمع کرده بود بر دست لشکر منصور آمد - رایات اعلی از آنجا کوچ کرده در قصبه تجاره نزول فرمود - بیشتر ولایات میوات را خراب کرد^۵ - چون جلال خان عاجز و مضطر گشته سر در رفته اطاعت آورده مال و محصول برقانون قدیم ادا نمود^۶ - خداوند عالم از سر جرأت ایشان باز آمد - و بمراحم^۷ خسروانه و عواطف بادشاهانه مخصوص گردانید - هم در قصبه تجاره ملک عماد الملک از اقطاع بیانه با جمعیت بسیار از سوار^۸ و پیاده بی شمار بحضرت اعلی پیوست - رایات اعلی اَعْلَاهُ اللَّهُ تَعَالٰی^۹ ملک کمال الملک را^{۱۰} با کل امرا و ملوک از منزل قصبه^{۱۱} تجاره برای ضبط کفار ولایت گوالیر و اتاوه نامزد کرده خود با سوار معدود سمت شهر مراجعت فرمود - در ماه جمادی الاول سنة المذكور بطالع سعد در دار الملک آمد - و چند

۱ B. الله داد

۲ قصبه ناور Tabakāt Akbarī, p. 284

۳ اندروز M. and I. Tabakāt Akbarī, p. 284

۴ M. omits مقدمه

۵ M. خراب کرده

۶ M. ادا نمود از حراره ایشان باز آمد

۷ M. بمراحم مخصوص

۸ M. از پیاده و سوار بحضرت پیوست

۹ M. omits اَعْلَاهُ اللَّهُ تَعَالٰی

۱۰ M. omits را

۱۱ M. omits قصبه

در ماه محرم^۱ بادشاه عالم پناه را اتفاق افتاد که سمت سامانه لشکر
 کشد^۲ - و فسد^۳ آن دیار را گوشمال دهد - با عساکر قاهره بکوچ متواتر در
 خطه پانی پتیه رفت - در اثنای آن خبر آوردند که مخدومه جهان مادر رایات
 اعلی مبارک شاه زحمت دارد - بمجرد شنیدن این خبر با سوار معدود
 سمت شهر نهضت فرمود - لشکر و بنگاه تمام با کل امرا و ملوک در خطه
 مذکور گذاشته - بعد چند روز مخدومه جهان^۴ از دار فنا بدار بقا رحلت
 فرمود - رایات اعلی بعد بجا آوردن شرط عزا ده روز دیگر در شهر مقام
 کرد - عنقریب الایام از شهر باز گشته در لشکر رفت - ملک سروپ^۵ را فرمان
 داد تا با لشکر نامزدی در قلعه تبرهنده رود - پولاد ترک بجهت استعداد حصار
 گیری بیشتر از^۶ اول داشت - بر سر آن اسباب و غله ولایت رای فیروز نیز
 جمع کرده در حصار انداخته بود - با لشکر منصور محصر شده بجنگ
 پیش آمد^۷ - ملک سروپ^۸ سرور الملک - مجلس عالی زیرکخان و اسلام
 خان و ملک کهون راج را چون کار استحکام پذیرفت گذاشته خود با لشکر
 معدود بر رایات اعلی در خطه پانی پتیه پیوست - بادشاه جهان پناه
^۹ عزیمت سواری آن طرف فسخ کرد^{۱۰} - اقطاع لوهور و جالندهر از نصرت
 خان تحویل کرده بحواله ملک آهداد^{۱۱} کاکا لودی گردانید - چون ملک
 آهداد در ولایت جالندهر در آمد جسرته ساخته و مستعد بود لب
 آب بیاه عبیره کرده در حد باجواره آمد - میان او و میان آهداد جنگ شد -

۱ در ماه محرم سنه ست و ثلاثین و ثمانمائنه B.

۲ کشید M.

۳ مخدومه جهان وفات یافت M.

۴ بیشتر اول B.

۵ پیش آمده B.

۶ M. and I omits سروپ

۷ M. and I. جهان پناه را

۸ M. شد فسخ

۹ ملک آهداد جنگ شد خدای تعالی جسرته را M.

بریده^۱ در تبرهنده برد - بیشتر اسپان و غله از ولایت بر دست پولاد مذکور آمد - باستماع این خبر^۲ بندگی حضرت رایات اعلی در ماه جمادی الاول سنه المذكور سراپرده خاص طرف لوهور و ملتان زد -^۳ و ملک سروپ^۴ بر سبیل مقدمه با لشکرهای قاهره برای دفع فتنه مذکور نامزد شد - چون لشکر منصور در حدود سامانه رسید جسرتیه حرام خوار از گرد حصار طرف کوهپایه^۵ تیکهر رفت - ملک سکندر را برابر خویش برد - و شیخ علی نیز از خوف لشکر منصور عطف کرده طرف بار توت^۶ شد - اقطاع لوهور از ملک الشرق شمس الملک تحویل کرده بحواله خان اعظم نصرت خان گرج انداز گردانید - خیلخانه شمس الملک را ملک سروپ^۷ از حصار لوهور بیرون آورده در شهر دار الملک فرستاد - حصار لوهور و اقطاع جالندهر را نصرت خان قابض شد - در ماه ذی الحجه سنه المذكور جسرتیه کهوهر از کوه با جمعیتی انبوه در لوهور آمد - میان او و نصرت خان جنگ قایم ماند - آخر جسرتیه مذکور عاجز شده باز گشت^۸ - بندگی حضرت رایات اعلی گذار^۹ لب آب جون نزدیک خطه پانی پنه^۹ لشکرگاه ساخته مدتی مقام کرد - از آنجا ملک الشرق عماد الملک را با عساکر قاهره در ماه مبارک رمضان سنه المذكور طرف بیان^{۱۰} و کاپور^{۱۰} برای گوشمال فسد آن دیار و فرقه کفار نامزدی روان کردن فرمود - و خود سلامتی بطالع سعد و اختر میمون طرف شهر مراجعت فرمود - سنه ست و ثلاثین و ثمانمائ

۱ سر او را بریده بردند در تبرهنده بیشتر B.

۳ M. omits زد

۵ M. تیلهر

۷ M. ملک سروت

۹ B. پانی پنته

۲ این اخبار بندگی رایات M.

۴ B. omits سروپ

۶ B. بار بوت

۸ B. باز گشته

۱۰ I. بیان و گوالیر

سکندر و ملک خوشخبر غلام او در حصار بودند - هم^۱ بجنگ پیش آمدند - میان یکدیگر هر روز مقاتله میشد و جنگی میرفت - هم در اثنای آن شینخ علی نیز طایفه ملاعین را جمع کرده در حد ملتان تاخت - خلق خوطپور و بیشتری قریات گزاره آب جیلم اسیر و دستگیر کرده فرود آمد - بتاریخ هفدهم ماه ربیع الاول سنة المذکور در قصبه طلبننه رفت - مردم قصبه را مذاکره صلح در میان آورده دست آورد - و بعضی از ایشان که سران گروه بودند همه را مقید گردانیده - لشکر ملاعین را اجازت داده تا حصار را قابض شوند - روز دیگر به تمام مسلمانان اسیر^۲ کافران ناپاک و بی دینان بی باک گشتند - اگرچه بیشتر نیکان قصبه از ایمه و سادات و قضات بودند آن ملعون^۳ بی مهر و شوم^۴ چهره را هیچ درد دین مسلمانان و خوف قهریزدانی مانع نشد - هرچه از جنس عورات جوان و پسرگان خورد بودند هر همه را در خانه کشید - و از جنس مردان بعضی را علف تیغ بیدریغ گردانید - و بعضی را خلاص بخشید - حصار طلبننه را که حصن حصین و قلعه متین بر روی زمین^۵ کفار تیار بود خشت خشت کرد^۶ - از درگاه باری عز اسمہ مسألت می افتد تا بنیاد ملاعین که اساس کفر اند بر صفت و جعلنا علیها سافلها از بیم بربکند - و بادشاه مسلمانان و دین اسلام را تا انقراض عالم باقی و پاینده دارد - هم در آن ایام پولاد ترک بچه از تبرهنده با جمعیت خویش در ولایت رای فیروز تاخت - رای فیروز را خبر شد - با لشکر سوار و پیاده مقابل رفت - میان یکدیگر مقابله و مقاتله شد - بتقدیر الله تعالی نیز قضا رای مذکور را رسید وفات یافت - سر او را

۱ M. بودند بجنگ

۲ B. اسیر گشتند

۳ B. ... بی مهر

۴ M. شوم چهره را

۵ M. بر روی کفار

۶ B. خشت خشت کرد و هم در آن ایام

و امرای نامزدی چهارم ماه ذی القعدة سنة المذكور در تعاقب شیخ
 علي تاقصبة سیور رفتند - امیر مظفر^۱ در حصار سیور^۲ استعداد محصری
 مهیا داشت - بدان تقویت محصر شده و به مبارزه پیش آمد - شیخ
 علي مذکور با جمعی معدود منهزم و مقهور^۳ شده طرف کابل رفت - در
 اثنای آن توقیع همایون اعلی رسید - کل نامزدی از گرد^۴ حصار سیور
 برخاسته سمت شهر آمدند - بدین^۵ سبب اقطاع ملتان از ملک الشرق
 تحویل کرده بحواله ملک خیر الدین خانی گردانید - ازین سبب که
 این تحویل بیفکر و اندیشه کرد چندان فتنه در ولایت خطه ملتان شد
 که کیفیت بسباق^۶ اوراق مشرّح در قلم آید - در ماه ربیع الاول سنة
 خمس و ثلاثین و ثمانمائه بسمع مبارک رایات اعلی رسانیدند که ماناک
 ملک سکندر تحفه سمت جالندهر سواری کرده بود - جسرتیه شیخا کهوکر
 با جمعیتی کثیر از کوه تیکر^۷ آب جیلم و راوی و بیاه را عبّره کرده نزدیک
 جالندهر کناره آب پینی آمد - ملک سکندر غافل بود با لشکر اندک
 مقابل او شده - و هم بکماله اول منهزم گشت - چون قضای آسمانی و
 تقدیر ربّانی بران رفته بود^۸ پای اسپ او در وحل افتاد - زنده بر دست
 جسرتیه مذکور گرفتار شد - مردم لشکری بعضی هم در معرکه کشته شدند
 و بعضی گریخته سمت جالندهر رفتند - جسرتیه مذکور سکندر مذکور را
 و بعضی سران گروه لشکر که با او گرفتار شده بودند برابر کرده سمت لوهور
 مقهور شد - حصار لوهور را محصر کرده فرود آمد - سید نجم الدین نایب

۱ امیر مظفر برادر زاده شیخ علي Tabkāt Akbarī, p. 282

۲ سور B.

۳ از حصار سیور M.

۴ سبب آن اقطاع M.

۵ کیفیت سباق و در آخر سباق اوراق مشرّح در قلم M.

۶ تیلهر M.

۷ B. and M. omits شده

۸ M.

بران رفته پای او M.

نماید - چنانچه نو گوئی^۱ که مگر هر همه در سوراخ اجل به یکبارگی در
رفتند - اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ * همگنان را بعلم یقین و تجربه متین روشن
است که چرخِ سر انداز و زمانهٔ شعبده باز گونه گونه^۲ بازیها از زیر چادر
دو رنگ و پردهٔ نیرنگ بیرون می آورد - و آن در نظر مردم دراز امل^۳ کوتاه
اندیش بازی می نماید

* بیت *

مکروه طلعتی^۴ است جهانِ فربِ ناک^۵

هر بامداد کرده بشوخی تجملی^۶

في الجملة دیده بصیرت هر شاه باز که باز است بروی پوشیده نیست که
از غفلت جوانی بر بازی دادن این زال چهارده باز فریفته نباید بود - و
بر لایق و فرب این مکارهٔ مردم کش اعتماد نشاید کرد - و از کارهای این^۷
قعبهٔ دلاله^۸ اعتبار باید^۹ گرفت - نه بینی که کدام شهسواران میدان
مملکت و بادشاهان سریر سلطنت را از تخت^{۱۰} تخت بتختهٔ چوب
تابوت تخت بند موبد کرده - و خندهای نوبران باغ ظرافت^{۱۱} و نوعروسان
راغ لطافت^{۱۲} را از آوانِ بهارِ جوانی بلطمهٔ تند باد خزانِ اسیر خاکِ فضا
گردانید -

هر آن ذره که اندر گرد بینی سلیمانان باد آورد بینی
باز ایم بر^{۱۳} قصه - ملک الشرق^{۱۴} عماد الملک یعنی ملک محمود حسن

۱ چنانچه کولهی که مکر B.

۲ هر گونه بازیها M.

۳ دراز آمد B.

۴ طلعتس B.

۵ قریب رنگ I.

۶ تجملی B.

۷ آن قعبه M.

۸ قعبه ولا اعتبار باید گرفت M. and قعبه لا اعتبار اعتبار B.

۹ اعتبار نباید گرفت I.

از تختگاه تخت بخت I. and تخت بخت بتختهٔ تابوت بتخشد M. ۱۰
بتختهٔ تابوت

۱۱ باغ لطافت I. - چند نوبران M.

۱۲ نوعروسان لطافت را M.

۱۳ بر سر قصه M.

۱۴ ملک الشرق ملک عماد الملک M.

با کل سوار و پیاده^۱ خویش صفها آراسته مقابل آمد - لشکر منصور مستعد ایستاده بود - ملک الشرق عماد الملک^۲ از قلب و مجلس عالی فتح خان و ملک یوسف و رای هینو^۳ از میمنه - و مجلس عالی زیرک خان و ملک کالو و خان اعظم اسلام خان و خان اعظم کمال خان از میسر^۴ مقابل او روان کردند - چون افواج لشکر منصور معاینه کرد^۵ هم از دور روی به انهرام داد - مبارزان لشکر منصور به یکبارگی حمله کردند - تعبیه^۶ او بشکست و منهرزم گشت - و چنان پشت داده^۷ که باز پس ندید - بعضی سران لشکر^۸ او در اثنای فرار کشته گشتند - و خود با تمام لشکر درون حصار که گرد بنگاه خویش بر آورده بود درآمد - چون لشکر منصور نزدیک حصار رفت و زور آورد طاقت حمله آوردن نتوانستند - جمله در آب جیلم^۹ درآمدند - و بیشتری بفرمان آهی بلشکر^{۱۰} رسیدند - و باقی ماندگان بعضی کشته و بعضی اسیر و دستگیر گشتند - حاجیکار^{۱۱} زخمی بود در زمره غرق شدگان درآمد - شیخ علی و امیر مظفر سلامت از آب عبور کرده با سوار معدود در قصبه سیور^{۱۲} رفتند - هرچه اسب و اسلحه و رخت و کالای ایشان بود - بتمام بردست مردم لشکر منصور آمد - این چنین حادثه صعب و واقعه^{۱۳} تعب در ایام سالعه و عهود ماضیه بر هیچ لشکری نگذشته بود که بر ایشان گذشت - از آن روی^{۱۴} هرکه روی به آب آورد غرق شد - و هرکه پشت بمعرکه نهاد سر بر باد^{۱۵} داد - بعدی که کسی را مجال پای گریز و قوت دست آویز

۱ عماد الملک را از قلب M.

۲ B. and I. رای هینو - Elliot, vol. IV. p. 71, Rāi Hansū.

۳ M. and I. از میسر شدند

۴ B. معاینه کرده

۵ B. omits که باز پس ندید

۶ B. بعضی سر لشکر

۷ I. آب جیلم غرق شدند

۸ B. حاجیکار

۹ B. شور Tabakāt Akbarī, p. 282

۱۰ B. از آن روز

۱۱ M. سر داد

پیش دروازه خطه ملتان آمد - لشکر ملک الشرق عماد الملک و خلق سنه شهر نیز^۱ بیرون آمده در باغات جنگ داده - هرچه از جنس گاؤ سپر^۲ و نردبان^۳ آورده بودند پی سپر پیادگان ملتان گشت - منهزم و مقهور شده باز طرف دایره خویش رفت - روز جمعه بست و هفتم ماه مبارک^۴ رمضان مذکور کثرت دیگر باستعداد تمام باز در خطه ملتان آمد - سواران را پیاده کرده تا در دروازه چفسیده - ملک الشرق عماد الملک با سوار و پیاده بر ایشان حمله آورد - ایشان تکمیل کردن نتوانستند - جمله روی بهزیمت آوردند - بعضی کشته و بعضی گریخته در فوج خویش پیوستند - آن روز نیز مقهور شده باز گشته بار دیگر گرد حصار گشتن نتوانست - القصة چون کیفیت مذکور بسمع مبارک حضرت رایات اعلی رسید مجلس عالی^۵ خان اعظم فتح خان بن سلطان مظفر گجراتی و مجلس عالی زیورخان و ملک کالوشخه پیل و خان اعظم^۶ اسلام خان و ملک یوسف سرور الملک و خان اعظم کمال خان و رای هینو دوالجی^۷ بهتی را با لشکرهای قاهره^۸ برای یاری دهی ملک الشرق ملک عماد الملک فرستاد - امرای لشکر مذکور بکوچ متواتر بتاریخ بیست و ششم ماه شوال سنه^۹ المذكور در خطه ملتان رسیدند - چند روز آنجا مقام ساختند - بتاریخ سیوم ماه ذی القعدة روز جمعه سنه المذكور نزدیک نمازگاه لشکر منصور کوچ کرده می خواست که در کوتله علاؤ الملک فرود آید - شین علی را خبر شد -

۱ شهر بیرون آمد M.

۲ گاؤ سپر and I. گاوسر B.

۳ نردبان M.

۴ مبارک M. omits

۵ مجلس عالی خان اعظم B.

۶ خان اعظم اسلام خان B.

۷ Elliot, vol. IV., p. 71, Rāi Hansū و هینو جلعین I. - هینو جلعین بهتی M.

رای هنو بهتی Khūl Chain Bhatti and Tabakāt Akbari, p. 282

۸ با لشکر قاهره M.

۹ سال مذکور B.

آب راوي را نزدیک خوطپور باز عبّره کرده طرف ملتان شد - بیشتر ولایت ملتان بسبب خشکي راوي خراب بود - هرچه در کرانه آب جيلم آبادانی مانده بود آن نیز خراب کرده ده کروهی از خطّه ملتان فرود آمد - ملک سلیمان^۱ شه لودي را ملک الشرق عماد الملک بر سیل طلایه پیش فرستاده بود - شينج علي مغل با تمام لشکر خویش کوچ کرده مي آمد - میان یکدیگر مقابله شد - از جانبین بحرب پیوستند - آخر الامر ملک سلیمان شه لودي را نیز قضائی رسید - شهادت یافت - لشکر دیگر بعضی کشته شد بعضی باز گشته^۲ در ملتان رفت - بتاریخ سیوم ماه مبارک رمضان سنّه المذکور شينج علي کوچ کرده از آنجا در موضع خسروآباد آمد - و آنجا مقام کرد - چهارم ماه مبارک مذکور با کل جمعیت خویش^۳ مستعد جنگ شده نزدیک نماز گاه خطّه ملتان آمد - ملک الشرق عماد الملک نیز مستعد^۴ جنگ در حصار ایستاده - بعضی پیادگان برای جنگ پیش رفتند^۵ لشکر او را در میان باغات^۶ داشته تا حصار آمدن ندادند^۷ - بضرورت باز گشته باز در خسروآباد رفته - هر روز افواج لشکر او مواشي و غله خلق حوالی خطه و گذاره آب جيلم تاخته مي بردند - بتاریخ بست و پنجم^۸ ماه مبارک رمضان مذکور^۹ شينج علي مذکور با کل حشم و خدم خویش مستعد جنگ

۱ I. ملک سلطان شه لودي

۲ I. omits باز گشته

۳ I. جمعیت خویش مستعد کرده بجنگ نزدیک نماز گاه خطّه ملتان آمده

۴ I. مستعد شده جنگ در حصار

۵ B. می رفتند

۶ B. داشتند تا حصار

۷ I. آمدن نتوانستند

۸ *Ṭabaḳāt Akbarī*, p. 282, places this event on the 4th of the month, and the following on the "27th".

۹ I. omits مذکور

بود ادا نمود - شیخ علی مذکور^۱ زن و بچه پولاد مذکور را برابر ستده از تبرهنده مراجعت نمود - وقت باز گشت بیشتر ولایت رای فیروز را نهب و تاراج کرد - نزدیک قصبه ترهانه لب آب ستلدر^۲ را عبیره کرد - مردم ولایت جالندهر تا جارب^۳ و منجهور اسیر و دستگیر گردانیده باز در کرانه لب آب بیاه رفت - در ماه رجب رجب قدره^۴ سنة المذکور آب بیاه عبیره کرده سمت لوهور شده - ملک الشرق ملک سکندر امیر لوهور خدمتی که هر سال می داد - او را داده باز گردانید - و از آنجا میان قصور شده مقابل شهر مشهور دیپالپور در تلواره^۵ نزل کرد - و زراعت آن دیار را تا بیست روز مقام کرده خراب ساخت - چون خبر باز گشت و خبر خراب کردن ولایت رای فیروز و اقطاع جالندهر بسمع ملک الشرق عماد الملک رسید با لشکریهای قاهره تا چهل کروه پیش رفت - و در قصبه طلبه^۶ لشکرگاه ساخت و نزل فرمود - شیخ علی از خوف ملک الشرق عماد الملک از طرف لب آب راوی شده نزدیک قصبه طلبه رفته آنجا نیز قرار گرفتن نتوانست - طرف خوطپور^۷ شده - همچنان توقیع ریاست اعلی بر ملک الشرق عماد الملک رسیده که از طلبه باز گشته در ملتان رود و با شیخ علی مقابل شود - بتاریخ بیست و چهارم ماه شعبان سنة المذکور ملک الشرق عماد الملک کوچ کرده در طرف ملتان شد - شیخ علی مذکور از عطف کردن بعضی امرا و ملوک از گرد تبرهنده و نهب کردن ولایت بغایت مغرور و پر باد شده بود - و از آتش قهر و فریب فلک غدار نمی ترسید -

^۱ B. omits مذکور

^۲ I. آب ستلج

^۳ I. جازن

^۴ تلواره شهر لوهبر

^۵ I. Elliot, vol. IV., p. 70, and طلبه I. I. Tabkāt Akbarī, p. 281, Tulamba.

^۶ خطیب پور Tabkāt Akbarī, p. 281

تبرهنده^۱ محاصر کرده فرود آیند - ملک الشرق عماد الملک باز گشته میان تبرهنده^۱ آمد - امرا و ملوک مذکور را قواعد و قوانین گرد کردن حصار نمود - و چنان محاصره کرده فرود آورده که هیچ کسی را مجال بیرون آمدن از درون نبود - چون قضیه^۲ محاصره استحکام پذیرفت خود بکوچ متواتر در ملتان رفت - بدین نبط قریب شش ماه پولاد مذکور محاصر شده جنگ می کرد - پیش ازین نهران خویش را بر شیخ علی^۳ مغل در کابل فرستاده و مبلغی مال^۴ خدمتی قبول کرد - بطمع آن شیخ علی با لشکری بسیار از کابل برای یاری دهی پولاد در ماه جمادی الآخر سنه المذكور در آب جیلم نزدیک تلوار^۵ عین الدین کهوهر آمده - امیر مظفر و خاجیکا برادر زادگان او از سیور و سلونت با جمعیت کثیر برو پیوستند - از آنجا حشر ولایت سیور و مردم کهوهر برابر کرده بقصد سمت تبرهنده روان شد - در اثنای آن^۵ راه ملک ابو الخیر کهوهر نیز ملاقات کرد - عین الملک و ملک ابو الخیر کهوهر را پیشوا ساخته در کرانه لب آب بیاه آمد - و بکوچ متواتر میان قصبه قصور شده نزدیک گذر بوهی لب آب بیاه را عبور کرده ولایت رای فیروز را تاخته - رای فیروز از گرد حصار تبرهنده سبب گرد آوردن خیل و تبع بغیر اجازت امرای دیگر کوچ کرده رفت - شیخ علی مذکور خیره تر گشت - چون ده گروهی از تبرهنده رسید اسلام خان و کمال خان و امرای دیگر هر یکی از گرد حصار خاسته در اوطان خود رفتند - شیخ علی مذکور چون نزدیک تبرهنده آمد پولاد مذکور از حصار بیرون آمده با ملاقات کرد - و مبلغ دو لکه تنکه که قبول کرده

۱ میان تبرهنده

۲ قصبه محاصره

۳ Shaikh 'Alī, Mughal Governor of Kabul on the part of Shāh Rukh Mirza—Badā'uni and Firishṭa.

۴ مال برجه خدمتی

۵ اثنای راه

شعنه^۱ و اسلام خان و کمال خان حصار تبرهنده محصر کرده فرود آمدند -
 ملک الشرق عماد الملک امیر ملتان برای^۲ تدبیر فرو نشاندن آتش فتنه پولاد
 مذکور از ملتان طلب شد - عماد الملک در ماه ذی الحجه سنة المذكور
 لشکرهای خویش هم در ملتان گذاشته^۳ جریده با جمعیت معدوده در خطه
 سرستی آمد - بشرف پایبوس مشرف گشت - و پیش ازین پولاد مذکور
 می گفت که مرا بر قول دوست راست^۴ ملک عماد الملک اعتماد
 است - اگر مرا دست گرفته پیش برد من سر در ریقه اطاعت در آرم -
 و بشرف خاکبوس اعلی مشرف شوم - رایات اعلی عماد الملک را برای
 ترغیب او در تبرهنده فرستاد - پولاد از حصار بیرون آمده ملک^۵ عماد الملک
 و ملک کالورا پیش دروازه ملاقات کرد - و میان یکدیگر معاهده شد که
 فردا^۶ از حصار بیرون آمده پای بوس بزدگی رایات اعلی بکند - آخر هم از
 میان لشکر کسی^۷ او را بترسانیده که بر تو غدر است - بدین سبب باز محصر
 شده بنیاد جنگ^۸ و جدال نهاد - ملک الشرق ملک^۹ عماد الملک باز گشته
 در حضرت رایات اعلی رفت - در ماه صفر سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائه
 بزدگی رایات اعلی - ملک الشرق ملک عماد الملک را وداع داده سمت
 ملتان فرستاد - و خود بسلامتی طرف شهر مراجعت فرمود - خان اعظم
 اسلام خان و کمال خان و رای فیروز کمال مین را فرمان داده تا حصار

۱ M. شعنه پیل

۲ All three MSS. امیر ملتان را تدبیر

۳ All three MSS. جزاره see Elliot, vol. IV., p. 69, n. 1.

۴ M. قول و دست راس ملک

۵ M. آمده عماد الملک و ملک کالو

۶ M. omits from up to حصار بیرون آمده هر روز افواج لشکر او مواشی
 see p. 219 و غلّه خلق حوالی خطه

۷ I. میان لشکر ترسانیده

۸ I. بنیاد جنگ پیش نهاد

۹ B. omits ملک

شجاع الملک خطاب گردانید - در ماه شوال سال مذکور پولاد^۱ ترک
 بچه غلام سید سالم مذکور باشتعال^۲ پسران در حصار تبرهنده در آمد و بغی
 ورزید و بیضاک بغی نهاد - و رایات اعلی پسران سید مذکور را مقید کرد - و
 ملک یوسف سرورپ و رای هینو^۳ بهتی را برای ترغیب پولاد مذکور و
 دست آوردن مال سید مذکور فستاد - چون^۴ قریب حصار تبرهنده
 رسیدند اول روز پولاد مذکور مذاکره ملاقات کرد - و سخن اصلاح در میان
 آورد - برای ایشان علوفه و گوشتی فرستاده^۵ بیغم گردانید - و دوم روز یکایک
 با جمعیت خویش از حصار بیرون آمده بر لشکر ایشان شبخون زد - چون
 ملک یوسف و رای هینو از غدر و مکر او خبر داشتند مستعد جنگ پیش
 رفتند - بتقدیر الله تعالی اگرچه لشکر بنام در آهن غرق بود پیش پولاد
 بدگهر مانند از زیر شکست - و هم بیک کوفتن قطره قطره گشت - تا فرسنگی
 تعاقب ایشان کرد - لشکر مذکور منهزم گشته در خطه سرستی رفت -
 هرچه در بنگاه از جنس خیمه و رخت و جنس جامه و نقد بود بر دست
 او آمد - بزدگی رایات اعلی باستماع این خبر متامل شد - سرابرده^۶ خاص
 بجانب تبرهنده زد - و بکوچ متواتر در خطه سرستی رسید - امرا و ملوک
 آن طرف در لشکر منصور بزدگی^۷ رایات اعلی پیوستند - پولاد مذکور
 استعداد و اسباب^۸ حصارگیری بسیار داشت - بدان^۹ مستحکمی و تقویت
 در حصار تبرهنده محصر گشت - و مجلس عالی زیرکخان^۹ و ملک کالو

۱ پولاد B.

۲ B. باشتغال

۳ Elliot, vol. IV., p. 68, Rāi Hansū Bhattī.

۴ چون ایشان قریب M

۵ فرستاد و بیغم M.

۶ منصور بزدگی رایات M.

۷ استعداد و حصارگیری M.

۸ برای مستحکمی M.

۹ زیرک خان و ملک و ملک کالو B.

ملک رجب نادره امیر ملتان رسید - اقطاع ملتان باز بحواله ملک الشرق^۱
 ملک محمود حسن گردانید - و عماد الملک خطاب کرده با عساکر قاهره
 در ملتان فرستادند - در سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمائنه بزدگویی رایات اعلی
 سمت گوالیر لشکر کشید - و بکوچ متواتر میان ولایت بیانیه شده در حوالی
 گوالیر رفت - فسدۀ آن ولایت را گوشمال داده بجانب هتھیکانت^۲ شد -
 رای هتھیکانت منہزم شده در کوه پایہ جالبہار^۳ در آمد - ولایت اورا زہب
 و تاراج ساخت - و بیشتر کفار آن دیار اسیر و دستگیر گشت -^۴ از آنجا
 طرف رابری آمد - اقطاع رابری از پسر حسن خان تحویل کرده بحواله پسر
 ملک حمزہ^۵ گردانید - و خود بکوچ متواتر سالماً و غانماً در ماه رجب
 رجب قدرہ سنہ المذکور مراجعت فرمود - در اثنا ایام سید سالم را زحمتی
 حادث گشت - و ہم دران زحمت برحمت حق پیوست - اورا بدخنة تابوت
 انداخته ہرچہ تعجیل تر در تخت گاہ دہلی آوردند - و آنجا دفن کردند -
 القصہ سید سالم مرحوم^۶ در مدت سی سال در خدمت خان مرحوم
 مغفور خضر خان طاب ثراہ بود - اقطاعات و پرگنات خارج قلعہ تبرہندہ
 درمیان دو آب بسیار داشت - و رایات اعلی ماورای^۷ آن خطہ سرستی
 و اقطاع امروہہ نیز مقوض کرده - سید مرحوم در جمع کردن مال بغایت
 حریص بود - چنانچہ در مدتی اندک^۸ مبلغی مال و غلہ واقمشہ بشمار
 در قلعہ تبرہندہ جمع آمدہ - بعد وفات سید مرحوم اقطاعات و پرگنات
 بتمام بر پسران او تفویض کرد^۹ - پسر بزرگ او را سید خان و پسر دیگر را

1 B. omits ملک الشرق

2 M. and I. ہتھکانون and ہتھیکانت

3 Elliot, vol. IV., p. 68, Jalhār.

4 M. and I. لشکر از آنجا

5 M. بحواله ملک حمزہ

6 M. سالم مرحوم مغفور خضر خان

7 M. رایات اعلی و ما سرائی آن خطہ

8 M. omits اندک

9 M. تفویض کردہ شد

لوهور زند^۱ ملک الشرق ملک سکندر در قصبه کلانور آمد - رای غالب کلانوری جمعیت سوار و پیاده برابر کرده مقابل جسرتبه در نواحی کانکوه بر لب آب بیاه پیش رفت - جسرتبه مذکور نیز مستعد شده برای محاربه ایستاده - یک دیگر بجنگ پیوستند - بعنایت الله تعالی چون لشکر اسلام را فتح روی نمود در جمع او کسری افتاد - غنایم که از طرف^۲ جالندهر آورده بود بتمام گذاشته پیریشان و منهزم گشته باز طرف تیکهر^۳ رفت - و هزیمت را غنیمت شمرد - ملک الشرق ملک سکندر مظفر و منصور طرف شهر میمون لوهور مراجعت فرمود - در ماه محرم سنه اثنین و ثلاثین و ثمانمائنه ملک الشرق ملک محمود حسن فساد کفار ولایت بیان^۴ که با محمد خان اوحدی جمع شده بنیاد (فساد) نهاده بودند فرو نشانده - و از خطه بیان^۵ برای پای بوس حضرت همایون اعلی در شهر آمد - و بشرف پای بوس مشرف گشت - و بمراحم فراوان مخصوص گشت^۴ - و اقطاع حصار فیروزه یافت - بعده^۵ بندگی رایات اعلی عزیمت سواری بجانب کوهپایه میوات مصمم^۶ کرده بازگاہ بالایی حوض خاص نصب گردانید^۵ - امرا و ملوک اطراف ممالک بحضرت پیوستند - از آنجا کوچ کرده در کوشک مهندواری^۷ نزول فرمود - مدتی آنجا مقام ساخته - جلال خان میو و میوان دیگر عاجز شده مال و محصول و خدمتی بر قانون قدیم ادا نمودند - و بعضی بشرف پای بوس مشرف گشتند - در ماه شوال سنه المذكور بندگی رایات اعلی سالما و غانما^۸ طرف شهر مراجعت فرمود - درین سال هیچ طرف^۸ مهمی نکرد - هم در این^۹ ایام خبر وفات

۱ لوهور رسد M.

۲ تیلهر M.

۳ بعده بندگی M. omits

۴ مهندواری M.

۵ هم در آن ایام M.

۶ غنایم که طرف B.

۷ گشت M. omits

۸ گردانیده M.

۹ هیچ طرفی M.

خراب گشته درون کوه در آمده - جلال خان برادر ملک قدر مذکور و سران دیگر چنانچه احمد خان و ملک فخر الدین و ملک علی^۱ و اقارب ایشان بتمام با جمعیت سوار و پیاده خویش در قلعه اندور^۲ جمع گشتند - چون ملک سرور الملک نزدیک قلعه مذکور نزول کرد طاقت نتوانستند^۳ آورد - ذکر اصلاح در میان آوردند بدین نمط^۴ که مال بر طریق گروگان در حضرت فرستند - هم برین قرار مال و محصول و گروگان ستده ملک سرور الملک با لشکرها طرف شهر مراجعت کرد - همچنان خبر رسانیدند در ماه^۵ ذی القعدة سنة المذكور که جسرته کهوهر قصبه کلانور محصر کرده - ملک الشرق^۶ ملک سکندر تحفه امیر لوهور برای یاری دهی طرف کلانور برفت^۷ - جسرته مذکور حصار کلانور را گذاشته چند گروهی پیش آمد - میان او و ملک سکندر محاربه شد - بتقدیر الله تعالی جسرته غالب آمد - لشکر ملک سکندر را انهرام افتاد - ملک سکندر با لشکر خویش باز گشته در لوهور رفت - جسرته مذکور باز میان کلانور شده در حد جالندهر آب بیابا را عبور کرده تاخت - حصار جالندهر محکم بود آفتی^۸ رسانیدن نتوانست - مردم حوالی را اسیر و دستگیر کرده باز سمت کلانور شد - باستماع این خبر بزدگی رایات اعلی بجانب مجلس عالی زیرکخان امیر سامانه و اسلام خان امیر^۹ سرهند فرمان فرستاد تا لشکرهای خویش ساخته کرده^{۱۰} یاری دهی ملک الشرق ملک سکندر^{۱۱} کنند - پیش از آنکه لشکرهای ایشان سرپرده^{۱۲} طرف شهر میمون

۱ و ملک اقارب ایشان M.

۲ All three MSS. has اندور . Elliot, vol. IV., p. 66, says fort of Alwar.

۳ نتوانست آورد M.

۴ برین شرط M.

۵ M. omits ماه

۶ ملک الشرق سکندر B.

۷ کلانور می رفت M.

۸ اکفتی M. and B.

۹ B. and M. سپهند

۱۰ ساخته یاری B.

۱۱ B. omits ملک

۱۲ سر بوده M.

گرفته^۱ سمت شهر مراجعت فرمود - پانزدهم ماه شعبان سنه احدى و ثلاثين و ثمانمائه بطالع سعد درون شهر در آمد - و در کوشک سیرى نزول کرد - امرا و ملوک اقطاع ممالک را وداع داده خود در عیش و طرب^۲ مشغول گشت - از درگاه سلطان^۳ ازل و بادشاه لم یزل جلّت قدرته و علّت کلمته^۴ در خواست آمد که این شاه سلیمان جاه را تا انقراض عالم و بقای بنی آدم بر تخت سلطنت و سرور مملکت باقی و پاینده دارد - آمین یا رب العالمین - این دعا گوی میخواست که برسم اصحاب انشاء و ارباب املاء سخنی چند در اختتام این کتاب گوید - و ختم هم در دعای شاه عالم پناه کند - فاما چون هنوز از بستان سلطانی و گلستان جوانی او یک گل از هزار نشگفته است - و از قصه رزم و افسانه بزم او هزار^۵ داستان طبعم از هزار داستان یک داستان نگفته ضرورت نا تمام بگذاشت - و بر خود التزام نمود که فتوحات شوکت آینده - و قصه ارادات دولت پاینده اگر داعی را حیات وفا کند هر سال بایقایی^۶ رساند - و درین صحیفه ثبت گرداند - اللّٰهُ تَعَالٰی وَ هُوَ الْمَوْفِقُ لِلْاَتِمَامِ وَ الْمُسَرِّعُ لِلْاِخْتِمَامِ - در ماه شوال سنه المذکور ملک قدو میوا^۷ بوسمت آنکه با سلطان ابراهیم^۸ یار شده است تحفه و عریض ارسال میکند گرفته درون خانه سیاست کردند - و ملک سرور الملک با لشکرها طرف میوات برای فرو نشاندن فتنه و ضبط ولایت نامزد شد - بعضی قصبات و قریات ایشان که در صحرا آبادان بود بتمام

^۱ گرفتند B.

در عیش و در طرب B.

^۳ از درگاه سلطان از پادشاه لم یزل M.

^۴ علت عزمته I.

^۵ هزار داستان طبعم M. omits

^۶ بابقا رساند M.

^۷ M. and Elliot, vol. IV., المذکور ملک قدو و ماو I. and المذکور قدو و میورا M.

p. 66 Kaddū the Mewattī.

^۸ سلطان یار شده M.

نزل فرمود - قلعه مذکور^۱ اگرچه از غایت ارتفاع سر بآسمان می سود و از نهایت استحکام قابل فتح نبود - فاما از اقبال خدایگان گیتی مدار آب^۲ آن طایفه نگون سار^۳ خاکسار نقصان پذیرفت و باد غرور ایشان از آتش قهر لشکر منصور فرو نشست - نه قوت دست آویز ماند نه مجال پلای گریز - برین نظم مدت هفت روز درون قلعه محصر بودند - آخر الامر بضرورت زینهارى شده امان خواست - بزدگی رایات اعلیٰ اَعْلَاهُ اللَّهُ تَعَالٰی از فرط عاطفت خسروانی و شفقت مهر مسلمانی از سر جرایم^۴ او در گذشت - و به^۵ تشریف امانی مشرف گردانید - لشکرا فرمان داد تا از گرد قلعه مذکور دور شوند - همچنان کردند - بتاریخ بیست و ششم ماه رجب رَجَبِ قَدْرَهٗ محمد خان مذکور^۶ از درون قلعه با خلق خویش بیرون آمده سمت میوات رفت - بزدگی رایات اعلیٰ چند روز برای استمالت آن شهر خراب همانجا مقام ساخت - چون برای ضبط اقطاع بیان^۷ و محافظت^۸ قلعه اهتمام تمام داشت ملک الشرق ملک محمود حسن را که در کارهای جهانداری و نگاه داشتن سرحدات دلاوری و هوا خواهی معاینه کرده بود و بسی کارهای بزرگ از دست او بر آمده - چنانچه در مبدأ حال جلوس با جسرتیه شیخا کهوکه^۹ محاربه کرده - و تهاذه لوهور داشته با شیخ زاده نایب شاهزاده خراسان مقاومت نموده - و در اقطاع ملتان در آمدن نداده - برای محافظت قلعه مذکور و ضبط اقطاع بیان نامزد کرد - و اقطاع بیان با مضافات و نواحی آن بتمام بحواله او گردانیده خود بکام دوستان^{۱۰} کناره آب جون

۱ مذکور را اگرچه M.

۲ لب آن طایف B.

۳ نگون سار M. omits

۴ سر جرات او گذشت M.

۵ B and M. omits به

۶ مذکور داد مروی قلعه M.

۷ محافظت اهتمام داشت I.

۸ M. omits کهوکه

۹ بکام دولت B.

خان مشرف گشته بود و ملک چمن^۱ نبیسه خان جهان مرحوم و ملک^۲ کالو خانی شکنه پیل و ملک احمد تحفه و ملک مقبل خانی را مستعد کرده مقابل شرقی فرستاد - میان یکدیگر مقاتله و محاربه از نیم روز تا وقت شام رفت - هم در عین قتال بودند که سلطان سپهر از ناحیت نیم روز در حدود شام تاخت - و بمنزل عین حمئه عزم نزول کرد^۳ - جهان روشن در چشمهای شان تاریک نمود - ازین سبب افواج عساکر هر دو شاه از حرب گاه باز گشته در پرده خویش فرو آمدند - چون هیچ یکی رو^۴ از دیگری نگردانید آن وقت بر بساط مقاومت بازی قائم ماند - فاما لشکر شرقی بیشتر و خمی بود - و دست چمک لشکر منصور دیده روز دیگر عطف کرده سمت آب جون رفت - بتاریخ هفدهم ماه جمادی الآخر از گذرنگ^۵ گذارا گشته طرف رابری شد - از آنجا بکوچ متواتر در ولایت خویش در آمد - بزدگی رایات اعلی تعاقب او تا گذرنگ کرد - لیکن بسبب آنکه جانبین اسلام بود تمامی امرا و ملوک بوجه شفاعت التماس کردند^۶ - خداوند عالم گیتی^۷ مدار را از تعاقب او باز داشتند - مظفر و منصور طرف هتیکانت^۸ شده مال و محصول و خدمتی از رای گوالیر و رایان دیگر بر قانون قدیم سده مراجعت فرمود - کذا^۹ لب چنبل گرفته در خطه بیانه آمد - محمد خان اوحدی سبب آنکه با شرقی پیوسته بود در خاطر هراس داشت^{۱۰} - بالای قلعه^{۱۱} محصر شد - بزدگی رایات اعلی قلعه مذکور را گرد گرفته

۱ ملک حیمین M.

۲ M. omits ملک

۳ کرد و پرداخت B. and نزول پرداخت M.

۴ یکی رخ از M.

۵ B and M. گذرنگ

۶ کرد خداوند M.

۷ B. omits گیتی

۸ M. هتیکانت and Tabakāt Akbarī, p. 278, I. هتیکانت شد M.

۹ آب چنبل M.

۱۰ M. داشته

۱۱ قلعه کوه I.

گرفته^۱ در اقطاع اثاره نزدیک قصبه برهان آباد آمد - خداوند عالم
 پناه نیز مقابل او از اتروایی کوچ کرده در قصبه باین کوته^۲ نزول
 کرد - میان هر دو لشکر مسافت اندک مانده بود - چون
 شرقی را شوکت و دلاوری حضرت اعلی و قوت و اندوهی لشکر
 منصور معاينه شد در ماه جمادی الاول سنة المذكور از مقابل
 لشکر منصور عطف کرده سمت قصبه را پری رفت - و در گذرنگ لب آب
 چون را عبیره کرده از آنجا سمت^۳ بیانه کناره آب کنهیر مقام ساخت^۴ -
 خداوند عالم گیتی^۵ مدار نیز بکوچ متواتر دنبال او در چندوار آب
 چون را گذارا شد - و چهار گروهی از لشکر او نزول فرمود - هر روز^۶ یزک و افواج
 لشکر منصور گرد بر گرد لشکر شرقی می تاختند - و برده و مواشی و اسبان
 لشکر^۷ ایشان بدین نمط می آوردند - موازنه بیست و دو^۸ روز هر دو لشکر
 برین نمط قریب یکدیگر بودند - بتاریخ هفتم ماه جمادی الآخر سنة المذكور
 شرقی با کل حشم از سوار و پیاده و پیل مستعد جنگ شد - بدنگی رایات
 اعلی خود سلامتی و ملک الشرق^۹ سرور الملک وزیر و سید السادات
 سید^{۱۰} سالم و بیشتر امرای کبار هم در برده مانده - بعضی امرای چنانچه ملک
 الشرق ملک محمود حسن و خان اعظم فتح خان بن سلطان مظفر
 و مجلس عالی زیرکخان و ملک الشرق ملک^{۱۱} سلطانسه بخطاب اسلام

^۱ ۱ M. and I. کناره اب سیاه گرفته

^۲ ۲ قصبه مالی کوته Tabakāt Akbarī, p. 277 باین کوته

^۳ ۳ کنار کیتھر and Tabakāt Akbarī, p. 278 از آنجا سمت کناره آب کنهیر مقام

^۴ ۴ ساخته

^۵ ۵ B. omits گیتی

^۶ ۶ M. and I. هر دو یزک

^۷ ۷ M. لشکر برین نمط ایشان می آوردند

^۸ ۸ M. بیست روز

^۹ ۹ B. ملک سرور الملک

^{۱۰} ۱۰ B. سید عالم سالم

^{۱۱} ۱۱ M. omits ملک

حضرت طلب شد - بکوچ متواتر باز گشت - در حضرت آمد - در ماله محرم سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائنه خداوند عالم می خواست که طرف بیانه سواری فرماید - اثنای آن رسولان قادر خان امیر کالپی در حضرت رسیدند و کیفیت آمدن شرقی عرضه داشتند - خدا یگان گیتی مدار عزم سواری بیانه فسخ کرده مقابل شرقی روان شد - هم چنان خبر رسانیدند^۱ که شرقی قصبه بهوکا نور^۲ را تاخته فرود آمده است - می خواهد طرف بداون^۳ رود - حضرت اعلی در گذر نوه پتل^۴ آب جون را عبور کرده موضع^۵ چرتولی را تاخته و از آنجا بکوچ متواتر در قصبه اترولی رفت - در اثنای آن بسمع بندگی زیادت اعلی خبر مختص خان پرادر شرقی رسید که با لشکر بی شمار و پیالان بسیار در حدود اتاوه آمده^۶ است - بمجرد استماع این خبر بندگی زیادت اعلی - ملک الشرق محمود حسن را با ده هزار سوار که هر یکی بهادران جنگ آزموده بودند بر مختص خان نامزد فرمود - ملک الشرق ملک محمود حسن با جمع لشکر کشش کرده در محلی که لشکر شرقی نزول کرده بود رسید - ازین حال مختص خان را خبر شد - پیش از رسیدن لشکر منصور عطف کرده بر شرقی پیوست - ملک محمود حسن چند روز هم دران حوالی مقام ساخت می خواست^۷ تا بر سر لشکر^۸ شرقی شبخون کند - سبب آنکه ایشان خبر دار بودند ممکن نشد - باز گشته در لشکر خودش پیوست - شرقی نیز طرف لشکر منصور کناره لب بیا

۱ خبر رسید I.

۲ قصبه بهیون کانون. Elliot vol. IV., p. 63. n. 1: — "Badāūnī has Bhūn-āknūn".

۳ بدانون I.

۴ نوه و پتل B.

۵ خرنولی B.

۶ رسیده که بمجرد and I. رسیده است M.

۷ می خواست تا بر لشکر خود پیوسته بر شرقی شبخون I.

۸ تا بر لشکر شرقی M.

ملک مقبل خانى بنده خويش گردانیده نيابت شق مذکور و پرگفته
 سيکرى ملک خير الدين تحفه را داد - و خود بدولت^۱ سعادت و کامرانى
 سمت گوالير عزيمت مصمم گردانيد - چون آنجا رسيد راى گوالير و تهنگير
 و چندوار اطاعت کردند - و مال و محصول و خدمتي بر قانون قدیم
 ادا نمودند - بعده سالماً و غانماً بکام دوستان سمت شهر مراجعت فرمود -
 و در ماه جمادى الآخر سنة المذكور بطالع سعد و اختر ميمون در کوشک
 دولتخانه در آمد - و اقطاع از ملک الشرق ملک محمود حسن تحويل شد -
 اقطاع حصار فيروزه يافت - و ملک الشرق رجب نادره را اقطاع ملتان
 مفوض^۲ گشت - بعد چند روز محمد خان مذکور از حضرت با زن و بچه
 تماشاي نموده ميان ميوات رفت - بعضی مردم که خيل او جابجا متفرق
 بودند جمع شدند - هم چنان شنيد که ملک مقبل با کل لشکر سمت
 مهر مهاون^۳ سواری کرده است - و ملک خير الدين تحفه را در^۴ قلعه گذاشته -
 خطه^۵ بيانه خالي است - بر اعتماد سگن خطه و مقدمان ولايت با جمعی
 معدود يکايک در بيانه رفت - خلق خطه و ولايت بيشتری او را پيوستند -
 بعد چند روز قلعه را نيز قابض گشت - و لشکری که در بيانه نامزدی
 مانده بود باز گشته در شهر آمد - خداوند عالم اقطاع بيانه از ملک مقبل
 تحويل کرده بحواله^۶ ملک مبارز گردانيد - و او را با عساکر قاهره^۵ برای دفع
 شر او فرستاد - چون لشکر منصور نزديک رسيد محمد خان مذکور در
 قلعه حصارى شد - ملک مبارز خطه^۶ بيانه را با کل ولايت در قبض خويش
 آورد - محمد خان مذکور جمعيتی که داشت بتمام در قلعه مذکور گذاشته
 خود بشرقي رفت - هم چنان ملک مبارز را نيز برای مصلحت در

۱ I. خود بدولت کامرانى

۳ Tabakāt, p. 277 بجانب مهاون

۵ I. omits قاهره

۲ I. مفوض گردانيد

۴ I. در

۶ B. خطه را

میوان رسید - بکوچ متواتر در ولایت میوات در آمد - ولایت ایشان را
 نهب و تاراج کرد ^۱ - میوان مذکور کل ولایت ^۲ را خراب کرده درون کوه ^۳
 جهره که محکم ترین جایگاه ایشانست در آمدند - چون کوه مذکور از
 غایت استحکام قابل فتح نبود و ننگی غله و علف شد خداوند عالم پناه
 با لشکر منصور سالم و غانماً سمت شهر مراجعت فرمود - بطالع سعد
 و اختر میمون در ماه رجب رجب قدره سنه المذکور در کوشک دولت
 خانه نزول کرد - امرا و ملوک اطراف را وداع داده خود در عیش و عشرت ^۴
 مشغول شد - سال دیگر سنه تسع و عشرون و ثمانمائه باز سمت میوات
 سواری فرمود - جلو ^۵ و قدر نبیسان بهادر فاهر و بعضی میوان که با ایشان
 پیوسته بودند مقامات خویش را خراب کرده در کوه اندور حصاری گشتند -
 چند روز محصور شده - چون لشکر منصور زور آورد حصار اندور خالی کرده
 در کوه الور رفتند - روز دیگر خداوند عالم حصار اندور ^۶ خراب گردانیده
 بقصد الور روان شد - چون نزدیک رفت ^۷ جلو و قدر آنجا نیز حصار
 شدند - لشکر منصور متواتر دهوه کرد - آخر الامر عاجز آمدند زینهار
 گشتند ^۸ و امان خواستند - خداوند عالم امان داد - بعده قدر بشرف
 پای بوس مشرف گشت - فامامی ^۹ خواست که باز گریخته در کوه
 درآید - سبب آن او را دست آورده مقید کردند - و خدایگان گیتی مدار
 ولایت و قریات میوات را بیشتری نهب و تاراج گردانیده و چند گاهی

۱ تاراج گردانید I.

۳ درون جهره M.

۵ خلق و قدو بنکان بهادر M.

۷ رفت M. omits

۹ M. omits from خواست up to در فامامی

See p. 207. انالی آن

۲ کل خلق را خراب M.

۴ عیش و طرب M.

۶ اندور را خراب M.

۸ گشته و امان M.

آورد - خداوند عالم چون غایت عجز و اضطراب او معاينه کرد و قصد کردن بر اسلام مستنکر پنداشت^۱ برین شرط صالح کرد که البختان خدمتی در حضرت فرستد و خود از ولایت گوالیر باز گردد - روز دیگر الب خان اجناس خدمتی در حضرت اعلیٰ فرستاد - و خود بکوچ متواتر بر سمت دشار باز گشت - خداوند عالم پناه مدتی کناره آب چنبل مقام^۲ کرد - و مال و محصول از کفار آن دیار بر قانون قدیم سده سالماً و غانماً^۳ مظفر و منصور طرف شهر مراجعت فرمود - در ماه رجب سده سبع و عشرین و ثمانمائۀ در دار الملک دهلی در آمد - و در پرداخت کارهای ملکی مشغول گشت - در ماه محرم سده ثمان و عشرین و ثمانمائۀ اتفاق سواری سمت کتیه^۴ مصمم کرد - چون در کناره آب گنگ رسید رای هرسنگه در حضرت پیوست - و^۵ بمراحم فراوان مخصوص گشت - فامّا سبب آنکه سه سال محصول باقی داشته بود او را موقوف^۶ کرده مدتی داشتند - الغرض لشکر منصور لب آب گنگ^۷ عبّره کرد و فسدۀ آن دیار را گوشمال داده طرف کوهپایه کمایون رفت - چندگاه آنجا بود - چون هوا گرم شد کناره آب رهب گرفته مراجعت فرمود - آب گنگ را باز نزدیک قصبۀ کذبل^۸ عبّره کرده می خواست سمت قنوج عزیمت^۹ فرماید - در شهرهای هندوستان قحط مهلک بود پیشتر نرفت - همچنان^{۱۰} خبر تمرّد

۱ M. پنداشته

۲ M. آب جینل مقام و مال

۳ M. سالم و غانم

۴ M. and I. کتیه مصمم کرده

۵ M. پیوسته بمراحم

۶ Tabakāt Akbarī, p. 275 says:—

نرسنگه رای کتیه در کنار آب گنگ آمده ملازمت نمود - بواسطۀ بقایای سه ساله چند روز در قید افتاد - آخر مال ادا نموده خلاص شد *

۷ M. لب اب گنگ را عبّره

۸ M. قصبۀ گنگ

۹ M. عزیمت فرمایند

۱۰ M. omits همچنان

الشرق ملک محمود حسن گردانیده با لشکریهای^۱ انبوه با خیل و تبع در
 انطاع ملتان روان^۲ کرد - چون در ملتان رسید عامه خلایق ملتان را
 استقامت داد - و هر یکی را انعام و ادرار و مواجب تعیین فرمود - خلق
 ملتان آسوده حال و مرفه گشتند - مردم شهر و ولایت را امنی پیدا آمد -
 و حصار ملتان که در حادثه مغل خلل^۳ گرفته بود مرمت گزانیید -
 و لشکری کثیر گرد خود جمع کرد - هم چنان خبر سوارچی الب خان امیر
 دهار بقصد رامی گوالیر بسمع مبارک خداوند عالم رسانیدند - با لشکریهای
 قاهره سمت گوالیر عزیمت فرمود - چون نزدیک خطه بیانہ رسید پسر
 اوحد خان امیر بیانہ مبارکخان اودر خود را بغدر کشته بود - از ریایات اعلی
 بغی ورزیده حصار بیانہ خراب کرده بالای کوه بر آمد - ریایات اعلی در
 دامن کوه مذکور نزول فرمود - بعد مدتی پسر اوحد خان مذکور^۴ عاجز
 شد - و مبلغی مال و خدمتی داده سر در ریفه اطاعت در آورد - ریایات
 اعلی بدولت و سعادت^۵ از آنجا سمت گوالیر بقصد الب خان نهضت
 کرد - البخان کناره آب چنبل^۶ گذرها گرفته فرود آمده بود - ریایات اعلی
 یکایک در گذری دیگر - آب مذکور را عبور کرد - و ملک محمود حسن
 و بعضی امرای دیگر چنانچه میوان و نصرت خان که مقدمه لشکر منصور
 بودند و سواران یکه تاز بغلگه البخان را غارت کردند - و بعضی سوار و پیاده
 او را اسیر و دستگیر گردانیدند و در حضرت آوردند - ریایات اعلی سبب
 آنکه جانبین اسلام بود جان بخشی کرد - و هر یکی را مخلص گردانید -
 روز دیگر الب خان مذکور رسولان در حضرت^۷ فرستاد و مذاکره صلح در میان

۱ لشکر انبوه M.

۳ B. omits خلل

۵ M. omits سعادت و

۷ I. در حضرت آورد و مذاکره صلح در میان نهاد

۲ B. روان کرد

۴ M. omits مذکور

۶ M. آب چنبل

و عشرین و ثمانمائے بطالع سعد و اختر میمون در شهر دارالماک دهلی در آمد - هم چنان ملک محمود حسن از اقطاع جالندهر با جمعیتی کثیر در حضرت اعلیٰ^۱ پیوست - و بمراحم فراران مخصوص گشت - و عهده عارض ممالک از ملک خیر الدین خانی تحویل کرده بحواله ملک الشرق محمود حسن گردانید - چون آن فیک بخت بهمه باب آراسته حق^۲ بود و هوا خواه و حلال خوار^۳ خداوند عالم پناه بود و در کارهای عالم قرب یافته روز بروز مرتبه اش تضعیف می پذیرفت^۴ - بتاریخ ماه جمادی الاول^۵ سنة المذکور میان جسرته شیخا و رای بهیم^۶ جنگ شده - رای بهیم کشته گشت^۷ - بیشتر اسپ و اسلحه او بردست جسرته آمد - از کشتن رای بهیم - جسرته مذکور را خبر شد - چیزی لشکر^۸ مغل با خویش یار کرده در حد دیبالپور و لوهور تاخت - ملک سکندر مستعد شده می خواست تعاقب او کند - جسرته باز گشت - از آب جانهاؤ گذارا شد - هم درین ایام خبر وفات ملک^۹ علاء الملک امیر ملتان رسید - و آواز شیخ علی نایب امیرزاده پسر^{۱۰} رگتمش شد که با لشکر انبوه از کابل برای نهب اقطاع بهکهر^{۱۱} و سیوستان^{۱۲} می آید - خداوند عالم بجهت دفع فساد مغل و دفع فتنه ملایعین و ضبط ولایت - عرصه ملتان و بهکهر و سیوستان را بحواله ملک

۱ حضرت پیوست M. ۲ B. آراسته حق سبکانه و تعالی و هواه خواه

۳ M. omits حلال خوار

۴ می پذیرد B.

۵ B. مذکور

۶ All three MSS. بهیم Elliot, vol. IV., p. 59 Bhīm.

۷ M. کشته شد

۸ B. چیزی مغل

۹ B. ملک علاء الدین که علاء الملک

۱۰ M. and I. پسر رگتمش Elliot, vol. IV., p. 59 n. 1. says that Shaikh 'Alī was one of the nobles of Mirzā Shāh Rukh, who was established at Kābul.

۱۱ All three MSS. بهکهر Elliot, vol. IV., p. 59 Bhakkar.

۱۲ B. سیوستان می آمد

شهری پسر ملک سرور الملک یافت - و در سنه ست و عشرين و ثمانمانه خداوند عالم پناه لشکر اسلام را مستعد کرده سمت هندوستان عزیمت سواری مصمم^۱ کرد - در ماه محرم سنه المذکور در ولایت کتپیر^۲ در آمد - مال و محصول از ایشان ستده - در اثنای آن مهابت خان امیر بداؤن که از خدایگان مغفور خضر خان طاب ثراه هراس گرفته بود^۳ بشرف پای بوس مشرف شده و بمراحم خسروانه و عواطف بادشاهانه مخصوص^۴ گشت - از آنجا آب گنگ عبور کرده در ولایت راتهوران تاخته بیشتر کفار نگونسار علف تیغ شدند - چند روز کناره آب گنگ مقام فرمود - و در حصار کنبل ملک مبارز و زیرک خان و کمال خان با لشکر برای قلع و قمع^۵ فساد راتهوران نصب گردانیده - هم چنان پسر رای سبیر که در حضرت اعلی^۶ پیوسته و برابر رکاب^۷ ریایات^۸ اعلی بود بسببی خوف گرفته تخاصی^۹ نمود - در تعاقب او ملک الشرق ملک خیر الدین خانی با لشکرهای قاهره نامزد شد - لشکر منصور رسیدن نتوانست - فاما ولایت او را نهب و تاراج و یغما^{۱۰} کرده نیز در اثاوه فرود آمد - خداوند عالم نیز به کوچ^{۱۱} متواتر عقب لشکر در اثاوه رفت - کفار نگون سار درون حصار محصر گشتند - آخر الامر عاجز شده پسر رای سبیر^{۱۲} پای بوس کرده^{۱۳} مال و خدمتی که می داد ادا نمود - خداوند عالم با لشکر اسلام مظفر و منصور باز گشت - در ماه جمادی الاول^{۱۴} سنه ست

۱ M. مصمم کرده

۳ M. گرفته بشرف

۵ برای دفع فساد

۷ رکاب اعلی B.

۹ ولایت او نهب کرده M.

۱۱ Elliot, vol. IV., p. 59 Rāi Sarwar.

۱۳ ادا نمودند B.

۲ M. کتپیر

۴ M. بمراحم مخصوص گشت

۶ M. حضرت پیوسته

۸ M. and نجاشی نموده B.

۱۰ نیز کوچ کرده متواتر M.

۱۲ پای بوس کرد B.

۱۴ M. جمادی الآخر

رمضان سنه المذكور يکديگر اصلاح کردند - جسرتہ سمت آب بپايه رفت و خلق ولايت کهوکهران که اورا پيوسته بودند کوچ کنانیده برگرد خویش جمع میکرد - هم چنان ملک ^۱ سکندر تکفه با لشکر انبوه که بجهت ياری دهی ملک محمود حسن که از پیش پادشاه تعین شده بود در گذر بوهی رسید - جسرتہ مذکور را طاقت مقاومت نبود - از آب راوی و جانهاؤ خلق خود را عبور کنانیده برابر خویش در کوه تیکه ^۲ برد - ملک الشرق سکندر در گذر بوهی آب ^۳ بپايه عبور کرد - بتاریخ دوازدهم ماه شوال سنه المذكور در شهر میمون مبارک آباد لوهور فزول کرد - ملک محمود حسن از حصار سه گروهي بیرون آمده ^۴ ملاقات کرد - پیش ازین ملک رجب امیر دیبالپور و ملک سلطانسه لودی امیر سرهند و رای فیروز مین بر ملک سکندر پيوسته بودند - لشکر مذکور کناره آب راوی شده سمت کلانور رفت - میان کلانور قصبه بهوه لب آب را عبور کرده ^۵ در حد جمون ^۶ در آمد - رای بهیلیم نیز با ایشان پیوست - بعد از بعضی طایفه کهوکهران را که در کناره جانهاؤ از جسرتہ علیحدہ شده مانده بودند نهب کرده سمت شهر میمون مبارک آباد لوهور مراجعت نمودند - همچنان فرمان اعلی همایون رسید که ملک الشرق محمود حسن در اقطاع جالندهر رود - و مستعد شده در حضرت پیوند - و ملک سکندر تهاؤ شهر میمون نگاه دارد - بر حکم فرمان اعلی با لشکر خویش درون حصار شهر میمون در آمده - و ملک محمود حسن و امرای دیگر را باز گردانیده - و عهده وزارت از ملک سکندر تحویل گشت - و بحواله ملک الشرق سرور الملک شهنه شهر شد - و عهده شهنه

^۱ M. omits ملک

^۲ Elliot, vol. IV., p. 57 "and proceeded to Tekhar", M. تیکه

^۳ M. omits آب

^۴ M. ملاقات آمد

^۵ M. در حد کرد

^۶ Elliot, vol. IV., p. 58, Jammū.

آب جانهاؤ و راوی عبره کرد - در شهر میمون مبارکآباد لوهور آمده در روزه^۱ شیخ المشایخ شیخ حسین زنجانی نزول کرد - و در^۲ یازدهم ماه جمادی الآخر سفة المذكور درون حصار خام میان یک دیگر محاربه شد - بکرم^۳ الله تعالی از اقبال بادشاه عالم پناه جسرتیه مذکور منهزم گشت - لشکر منصور تا بیرون حصار خام تعاقب کرد - فاما پیشتر نفرت - بدین سبب جانبدین قایم ماند - روز دیگر نیز^۴ جسرتیه مذکور همانجا تاخت - سیزدهم ماه مذکور کوچ کرده^۵ سمت فرو دست آب راوی رفت - از آنجا غلها^۶ جمع کرده در هفدهم ماه مذکور سه گروهی^۷ از شهر میمون مبارک آباد باز گشته فرود^۸ آمد - بیست و یکم ماه مذکور باز نزدیک حصار خام بحرب پیوست^۹ - بعد بکرم الله تعالی از اقبال بادشاه^{۱۰} لشکر اسلام راه فتح شد - درین کرت نیز تعاقب کردند - جسرتیه مذکور باز گشته^{۱۱} هم در پرده^{۱۲} خویش نزول کرد - بدین^{۱۳} نط تا مدت یکماه و پنج روز^{۱۴} بیرون حصار جنگ میشد - آخر الامر جسرتیه عاجز گشت - از آنجا کوچ کرده سمت کلانور رفت - رای بهیلم که بجهت یاری دهی لشکر منصور در کلانور آمده بود با او مخالفت بنیاد نهاد - چون نزدیک کلانور رسید میان ایشان جنگ شد - فاما هیچ یکی غلبه کردن نتوانست - برین^{۱۵} نسق جنگ قایم بود - بعده در ماه

۱ در مقام شیخ M.

۳ شد کرم M.

۵ مذکور سمت M.

۷ یک گروهی M.

۹ بحرب پیوستند M.

۱۱ باز گشت M.

۱۲ M. and Elliot vol. IV., p. 57 "and B. در نزد خویش در Jasarth returned to his army."

۱۳ برین نط M.

۱۵ بدین نسق مدتی اقدیم بود B.

۲ نزول کرد یازدهم M.

۴ دیگر بود جسرتیه B.

۶ علما جمع M.

۸ باز گشته فرود M.

۱۰ بادشاه اسلام M.

۱۴ پنج روز هر روز بیرون M.

گذشت - چون لشکر منصور کنازۀ آب بیاہ رسید گریخته سمت آب راوی شد - خداوند عالم آب بیاہ در دامن کوة و آب راوی نزدیک قصبۀ بهوہ^۱ در تعاقب او عبور کرد - جسرتہ مذکور از آب جانہاؤ گذشتہ در تیکہر میان کوة در آمد^۲ - همچنان رای بہیل^۳ مقدّم جمون بشرف پای بوس مشرف گشت - و پیشوا شدہ آب جانہاؤ عبور کنانیدہ - لشکر منصور تیکہر کہ محکم ترین جایگاہ او بود خراب گردانید - و بعضی خلق را کہ درون^۴ کوة جستہ بودند^۵ اسیر و دستگیر کرد - از آنجا سالمًا و غانمًا خداوند عالم سمت شہر میمون لوهور مراجعت فرمود - در ماہ محرم سنہ خمس و عشرين و ثمانمائہ سایہ ہمایون دولت و ظلّ چتر سلطنت خداوند عالم^۶ بر خراب آباد لوهور افتاد - در آن مرز بوم کہ جز بوم شوم ہیچ جانوری مسکن و ماوی نگرفتہ بود^۷ بعد مدتی معلوم^۸ روی بہ آبادانی آورد - و از اقبال بادشاہ عمارت پدیدگشت - قریب یک ماہ در مرمت حصار و دروازہای کنازۀ راوی مقام ساخت - چون عمارت مرتّب شد اقطاع لوهور بحوالہ ملک الشرق ملک محمود حسن گردانید - و دو ہزار سوار نامزد او فرمود - و استعداد لشکری و حصار گیری مہیا^۹ کردہ سپرد^{۱۰} - و خود بدولت و سعادت^{۱۱} طرف دار الملک دہلی باز گشت - ہم چنان در ماہ جمادی الآخر سنہ المذکور جسرتہ شیخا با جمعی کثیر از سوار و پیادہ

۱ نزدیک قصبۀ بهوہ I.

۲ در آمدہ M.

۳ رای بہیم راجہ جمون Tabakāt, p. 272

۴ دران کوة M.

۵ جستہ بود M.

۶ خداوند عالم پناہ M.

۷ مسکن نگرفتہ بعد M.

۸ بعد مدتی مدید معلوم شد رو بہ آبادانی B.

۹ مہیا و مہنا کردہ B.

۱۰ سپردہ M.

۱۱ بدولت طرف M.

Referring to
Lahore
history

و مجلس عالی زیرک خان را باز گردانید - و زیرک خان در خطه سامانه آمد - خداوند عالم پناه را پای بوس کرد - از آنجا لشکر منصور^۱ در قصبه لدرهانه رفت - جسرتیه مذکور آب ستلدر را عبیره کرده مقابل لشکر منصور نزول کرد - بصر بتمام بر دست او بود - بقوت آن لشکر منصور را عبیره کردن نمی داد - قریب چهل روز مکایره کرده آن سوی^۲ آب مانده بود - چون^۳ طلوع سهیل شد آب نقصان گشت - خداوند عالم پناه سمت قصبه قبول پور مراجعت فرمود - جسرتیه مذکور نیز مقابل لشکر گذاره لب آب گرفته می آمد - بتاریخ یازدهم ماه شوال سنه المذکور خداوند عالم - ملک سکندر تحفه و مجلس عالی زیرک خان و ملک الشوق محمود حسن و ملک کالو و امرای دیگر را با لشکرهای قاهره و شش زنجیر پیل بالا دست آب نزدیک قصبه اروبر فرستاد - وقت بامداد لشکر منصور در پایاب عبیره کرد -^۴ هم دران روز خداوند عالم نیز کوچ کرده^۵ در محلی که لشکر عبیره کرده بودند^۶ رسید - جسرتیه مذکور نیز گذاره آب گرفته مقابل خداوند عالم میرفت - هم چنان او را از گذارا شدن لشکر منصور خبر شد - هراسی در جمع او پیدا آمد - چهار کوهی از گذارا ایستاده ماند - خداوند عالم نیز با کل حشم و خدم^۷ و پیلان عبیره کرد - لشکر منصور مقابل او جنبید - چون افواج لشکر را دید بغیر جنگ روی بانهزام آورد - لشکر منصور تعاقب کرد - بنگاه او بتمام بر دست آمد - بعضی سوار و پیاده او کشته شده - چون با سواران جراره گریخته شباشب^۸ قصبه جالندهر رفت - دوم روز آن از آب بیاه نیز

۱ لشکر مذکور M.

۲ کرده از سوی آن مانده M.

۳ طلوع شد سهیل آب نقصان شد و گشت B.

۴ عبیر کرده بود رسید M.

۵ کوچ فرموده M.

۶ کرده بود رسید M.

۷ و خدم M. omits

۸ شباشب تا قصبه M.

کرده در حضرت برد - و جسرتیه نیز خدمتی در حضوت ارسال کرده
 خود باز گردد - بدین^۱ قرار بتاریخ دوم ماه جمادی الآخر سنه اربع و عشرين
 و ثمانمائه زیرک خان از حصار جالذهر بیرون آمده کناره آب^۲ پیسی
 موازنه سه کوهی از لشکر جسرتیه مذکور نزول فرمود - دوم روز آن جسرتیه
 مذکور با کل جمعیت خویش مستعد شده بر در^۳ زیرک خان آمده
 از قول خود برگشت - و به محافظت تمام مجلس عالی زیرک خان را
 برابر خود^۴ روان کرده - و آب ستلدر^۵ عبیره کرده باز در قصبه لدرهانه فرود آمد -
 چون^۶ از آنجا بکوچ متواتر بتاریخ بیستم ماه جمادی الآخر سنه المذکور
 در سرهند میان عین بشکال رسید - و ملک سلطانسه لودی امیر سرهند
 درون حصار محصور شده - جسرتیه مذکور بسیار کوشش نمود و لیکن خدای
 تعالی محافظت کرد - در حصار سرهند آفتی^۷ رسانیدن نتوانست - چون
 کیفیت او از فریاد نامه^۸ ملک سلطانسه لودی خداوند^۹ عالم پناه را روشن
 شد بتاریخ ماه رجب سنه المذکور در عین باران از شهر بیرون آمد - سرا پرده
 طرف سرهند جسرتیه مذکور^{۱۰} زد - بکوچ متواتر چون در قصبه کوهله حوالی
 سامانه رسید^{۱۱} جسرتیه مذکور خبر رسیدن لشکر منصور شنید - بتاریخ بیست
 و هفتم ماه مذکور از گرد حصار سرهند کوچ کرده سمت لدرهانه روان شد -

۱ و برین قرار M.

۲ کناره آب بینی جسرتیه مذکور با کل جمعیت M.

۳ مستعد شده در برو مجلس عالی زیرک خان آمد او از قول خود باز گشت M.

۴ برابر خویش روان کرده و آب M.

۵ آب ستلج عبیره کرد باز قصبه لدرهانه I.

۶ فرود آمد از آنجا M.

۷ B., M., and I. آفتی رسانیدن

۸ فریاد سلطانسه and I. آواز فریاد نام ملک سلطانسه M.

۹ بخداوند عالم پناه روشن شد I.

۱۰ طرف سرهند نزد بکوچ M.

۱۱ رسید چون خبر لشکر منصور شنید B.

سبب تمرّد^۱ جسرتهم مذکور این بود - مافاک یک سال پیش ازین در ماه جمادی الاول سنه ثلاث و عشرين و ثمانمائه سلطان علي بادشاه کشمیر با لشکر خویش در تهته^۲ آمده بود - جسرتهم مذکور وقت بیرون آمدن با لشکر سلطان علی مقابل شد - لشکر او متفوق بود - چیزی درون^۳ و چیزی بیرون آمده - طاقت نتوانست آورد منهنم گشت - سلطان علی زنده بردست او اسیر آمد^۴ - و اسباب و کالای لشکر او^۵ بیشتر بغارت رفت - جسرتهم مذکور^۶ کوته اندیشه و روستائی بود بر باد شد - و مشتی حشرات گرد^۷ خویش جمع دید ماخولیای شهر^۸ دهلی در سر او افتاد - همچنان خبر وفات بدگویی رایات اعلي شنید - با جمعی از سوار و پیاده گذارا^۹ آب بیاه و ستلدر شده و تلوندی رای کمال^{۱۰} مین را تاخت - رای فیروز از پیش او منهنم شده طرف جول^{۱۱} رفت - از آنجا جسرتهم مذکور در قصبه^{۱۲} لدرهانه آمد تا حد اروپا کنار آب ستلدر نهب کرد - بعد چند روز باز آب ستلدر عبیره کرده طرف جالندهر لشکر راند - زیرک خان در حصار جالندهر محصور شد^{۱۳} - جسرتهم سه گروهی از قصبه کنار آب پیسی^{۱۴} نزول کرد - مذاکره اصلاح در میان آورد - آخر هر کسی از جانبین در آمده اصلاح دهانیدند - بشرط آنکه حصار جالندهر را خالی گردانیده به تسلیم طوغان کفد - و مجلس عالی زیرک خان یک نفر پسر طوغان مذکور را برابر

۱ تمرّد ورزیدن I.

۲ در ولایت تهته M.

۳ چیزی درون در و چیزی بیرون B.

۴ اسیر آمده M.

۵ لشکر و بیشتر M.

۶ مذکور مردی کوته M.

۷ مشتی حشرات گرد خویش جمع M.

۸ ماخولیای دهلی M.

۹ گذارا لب بیاه B.

۱۰ کمال الدین M.

۱۱ Tabakāt, p. 271 and Elliot, vol. IV., p. 54, Rāi Fīroz fled before him towards the desert.

۱۲ محصور کرده شد B.

۱۳ آب بینی M.

خدای تعالی عرض مطهر^۱ اورا غریق رحمت گرداند - و بادشاه عالم پناه
را تا انقراض عالم و انقطاع نسل بنی آدم باقی و پاینده دارد بحکومت
الذبی المختار وآله البرار *

ذکر سلطان اعظم و خدایگان معظم معز الدنیا و الدین ابوالفتح مبارک شاه خلد الله ملک و سلطان و اعلی امر و شأنه

چون رایات اعلی خضر خان طاب ثراه را قریب شده که از دار
غور بدار سرور بخرامد - سه روز پیش از آن در حیات خویش این
فرزند شایسته و خلف^۲ بایسته را ولیعهد خود گردانیده باتفاق همه امرا
و ملوک بتاریخ هفدهم^۳ ماه جمادی الاول سنه اربع و عشرين و ثمانمائه
بر تخت سلطنت اجلاس داد - چون رایات اعلی وفات یافت عامه خلق
بر سلطنت او بیعت تازه کردند - امرا و ملوک رایحه و سادات و قضات
و هرچه کسی در عهد خدایگان مغفور خضر خان طاب مرقده از شغل و اقطاع
و پرگنه و دیه و وظیفه^۴ معدود تعیین داشت بر همه مقرر داشتن فرمود -
و ماورای آن خاصه خویش زیادت گردانید - اقطاع شق^۵ فیروزآباد و
هانسسی از ملک رجب نادره^۶ تحویل کرده بحواله ملک الشرق ملک
بده برادر زاده خود گردانید - ملک رجب اقطاع شق دیبالپور یافت - در
اثنای آن خبر بغی ورزیدن جسرتیه شیخا کهوکه و طوغان رئیس رسید - و

^۱ عرض مطهر M.

^۲ خلق بایسته B.

^۳ نوزدهم M.

^۴ دیه و قطیعه و معدود داشت M.

^۵ شق حصار فیروزه و هانسسی M.

^۶ رجب نادر M.

آب مذکور مقابل لشکر منصور فرمود آمد - چون آب کم گشت لشکر گذارا شد - طوغان انهرام نموده در ولایت جسرتیه کهوکه در آمد - اقطاع طوغان بحواله^۱ زیرک خان شد - ملک خیر الدین سمت شهر باز گشت - در سنه اربع و عشرين و ثمانمائه رایات اعلی طرف میوات سواری فرمود - بعضی میواتیان^۲ در حصار کوتله بهادر ناهر محصر گشتند و بعضی پیوستند - رایات اعلی نزدیک کوتله نزول کرد - میوان مذکور بجنگ پیش آمدند - هم در حمله الاول حصار کوتله فتح^۳ شد - میوان گریخته درون کوه در آمدند - رایات اعلی حصار کوتله را خراب و ابتر^۴ گردانیده سمت گوالیر رفت - هم درین مهم بتاریخ هشتم ماه محرم سنه اربع و عشرين و ثمانمائه ملک تاج الملک وفات یافت - عهده^۵ وزارت بملک الشرق ملک سکندر^۶ پسر بزرگ او مفوض گشت - چون رایات اعلی در حدود گوالیر رسید رای گوالیر محصر شد - ولایت او را نهب و تاراج^۷ گردانیده مال و خدمتی او گرفته جانب اثاره آمد - رای سبیر ملعون^۸ در دروخ رفته بود - پسر او اطاعت نمود - مال و خدمتی ادا کرد - همچنان زحمت برتن مبارک رایات اعلی غالب آمد - بکوچ متواتر سمت دهلی^۹ شهر مراجعت فرمود - بتاریخ هفدهم ماه جمادی الاول سنه اربع و عشرين و ثمانمائه بعد رسیدن در شهر برحمت حق پیوست * بیت *

از پس^{۱۰} هر شام گهی چاشنی است
آخر برداشت فرو داشتی است

۱ M. omits بحواله

۳ B. omits شد

۵ M. and I. عمل وزارت

۷ M. نهب گردانیده

۹ M. omits دهلی

۲ M. میوان

۴ M. خراب گردانید

۶ B. ملک الشرق سکندر

۸ M. omits ملعون

۱۰ M. از سر هر شام گهی

سازنگ را دست آورده مقید گردانید^۱ و بعده بکشت - درین سال
 بندگان^۲ ریایات اعلی در شهر ماند - ملک تاج الملک را با لشکریهای قاهره
 سمت اٹاوه نامزد فرمود - لشکر منصور میان قصبه برن شده در ولایت
 کول در آمد - و مفسدان آن^۳ دیار را قلع و قمع کرده در اٹاوه^۴ رفت -
 موضع دیپلی که محکم ترون مقام^۵ کافران بود نهیب و تاراج گردانیده
 از آنجا قصد اٹاوه کرد - رای^۶ سپیر ملعون محصر شده آخر صلح^۷ جست -
 مال و خدمتی که هر سال می داد ادا نمود - بعده^۸ لشکر منصور در
 ولایت چندوار در آمد - نهیب و تاراج گردانیده در کتیر^۹ رفت - رای
 هرسنگه ضابط کتیر نیز مال و خدمتی داد - از آنجا ملک تاج الملک
 مظفر و منصور سمت^{۱۰} شهر مراجعت فرمود - در ماه رجب رجب
 قدره^{۱۱} سنه المذكور خبر طغیان طوغان رئیس دوم بار^{۱۲} رسانیدند که حصار
 سرهند را محصر کرده تا حد منصور^{۱۳} و بابل تاخته است - ریایات اعلی
 باز ملک خیرالدین خانی را با لشکرها برای دفع فتنه طوغان نامزد
 فرمود - ملک خیرالدین بکوچ متواتر در سامانه رسید - از آنجا مجلس
 عالی زیرک خان و ملک خیرالدین جمع شده تعاقب او کردند - طوغان
 مذکور خبر یافت - در قصبه لدهیانه^{۱۴} آب^{۱۵} ستلدر را عبیره کرده در کرانه

۱ گردانید بعده B.

۲ سال ریایات M.

۳ مفسدان دیار را قلع کرده M.

۴ در ولایت اٹاوه M.

۵ M. omits مقام

۶ Elliot, vol. IV., p. 52 Rāi Sarwar.

۷ صلح شد جست M.

۸ M. omits بعده

۹ کتیر M.

۱۰ منصور در شهر مراجعت نمود M.

۱۱ رجب قدره M. omits

۱۲ طغیان دوم بار طوغان رئیس رسانیدند M.

۱۳ منصور بود [پور] و مایل تاخته M.

۱۴ B. and M. لدرهانه

۱۵ لب ستلدر M.

میان یکدیگر مصاف شد - ملک سلطان‌شاه لودی را خدای تعالی نصرت بخشید^۱ سارنگ مذکور را آفتی^۲ رسانیدن نتوانست - منهنم شده طرف قصبه لهری^۳ مضافات خطه سرهند رفت - خواجه علی مازندارانی^۴ امیر قصبه جهت^۵ نیز با لشکر خویش بدو ملاقات کرد - همچنان زیرک خان امیر سامانه و طوغان رئیس ترک بچه مقطع جالندهر برای یاری دهی ملک سلطان شاه لودی^۶ در سرهند آمدند - چون سارنگ مذکور را خبر شد عطف کرده طرف اروبر رفت - خواجه علی مذکور از سارنگ منصرف شده بر زیرک خان پیوست - روز دیگر لشکر منصور در تعاقب سارنگ دروغی تا قصبه اروبر تاختند - سارنگ از اروبر گریخته در کوه در آمد - لشکر منصور همان جا مقام ساخت - در اثنای آن ملک خیر الدین خانی را با لشکرها بجهت قلع فسد^۷ سارنگ مذکور نامزد فرمود - در ماه رمضان سنه المذکور ملک خیر الدین بکوچ متواتر در قصبه اروبر رسید - از آنجا لشکرها بتمام جمع شده دنبال او در کوه در آمدند - چون سارنگ مذکور مستاصل و بی دستک شده و کوه قابل فتح نبود بضرورت بعد چندگاه مراجعت نمودند - ملک خیر الدین خانی سمت شهر باز گشت - و زیرک خان در سامانه رفت - ملک سلطان شاه لودی را لشکر دیگر داده در تهانه اروبر گذاشتند - چون^۷ لشکر جابجا شد - در ماه محرم سنه ثلاث و عشرين و ثمانمائه سارنگ مذکور با طوغان رئیس ترک بچه ملاقات کرد - بعد ملاقات طوغان مذکور بغدر

۱ نصرت داد B.

۲ M. and I. مذکور اکفتی

۳ لهر سری I. و طرسری M.

۴ M. - Elliot, vol. IV., p. 51 Indarābī, and Tabakāt, مازندارانی I. - مازیدارالی

p. 269, اندرانی

۵ جهت M. and I. جهت

۶ M. سلطان‌شاه لودی

۷ M. omits چون

قریب مدت شش ماه مهابت خان حصارى شده جنگ مى کرد - نزدیک بود که فتح شود - همچنان بعضی امرا و ملوک چنانچه قوام خان و اختیار خان و بندگان محمود شاهى که از دولت خان شکسته و رایات اعلی را پیوسته بودند غدر اندیشیدند - چون رایات اعلی ازین حال خبر یافت حصار بداؤن را گذاشته سمت شهر دهلی مراجعت فرمود - در اثنای راه کنار آب گنگ بتاریخ بیستم ماه جمادی الاول سنه اثفین و عشرين و ثمانمانه قوام خان و اختیار خان و بندگان محمود شاهى را گرفته بانتقام غدري^۱ که کرده بودند همه را بکشت^۲ - و بکوچ متواتر در شهر آمد - همچنان خبر سارنگ دروغی در سمع رایات اعلی رسانیدند که مردی در کوه باجواره^۳ اعمال جالندهر پیدا شده - و خود را سارنگ^۴ میگوید - بعضی مردم نادان و کوته اندیش و جهال^۵ برو جمع می شوند - ملک سلطاننشه بهرام لودی را اقطاع سرهند مفوض کرده بجهت تسکین و قلع فتنه سارنگ دروغی نامزد گردانید - ملک سلطاننشه بهرام^۶ همچون بهرام چوبین در ماه رجب^۷ رجب^۸ قدره سنه المذكور با لشکر خاصه خویش در سرهند رفت - سارنگ مذکور با مردم روستائی و حشر قویات بقصد از باجواره سواری کرد - چون نزدیک لب آب ستلدر رسید خلق قصیه ازوبر^۷ نیز بدو پیوستند - در ماه شعبان سنه المذكور نزدیک سرهند فرود آمد - روز دیگر

^۱ غروری M.

^۲ همه را کشته M.

^۳ Elliot, vol. IV., p. 51, n. 2, Ṭabaḳāt and Badāūnī read "Bajwāra", but Firishta makes it Machiwāra.

^۴ B. سافنگ. Elliot, vol. IV., p. 51, n., "He died in the time of Timūr's invasion. Firishta."

^۵ M. کوته اندیش امرا لودی را اقطاع میهند

^۶ M. سلطاننشه در ماه رجب سنه

^۷ B. ازوبر. Elliot, vol. IV., 51 Arūbar (Rūpar)

ملک تاج الملک با لشکرو بنگه هم دران محل مقام کرد - لشکر اسلام
 آب رهب گذارا شده تا در کوه کمایون دنبال کردند - هر سگه در کوه
 در آمد - لشکر اسلام غنایم بسیار دست آورده پنجم روز باز گشت - از آنجا
 ملک^۱ تاج الملک نزدیک خطه بدائون^۲ آمده در^۳ گذاره آب گنگ آمد - و از
 گذر بجلانه^۴ گذرا شده مهابت خان امیر بدائون را وداع داده و خود بکوچ
 متواتر در آتاه رفت - ولایت آتاه را نهب و تاراج کرده - رای سبیر^۵ ضابط
 آتاه محصر شد - آخر مال و خدمتی داده مصالحت شد - تاج الملک
 از آنجا مظفر و منصور در ماه ربیع الآخر سنة المذكور طرف شهر مراجعت
 نمود - مال و خدمتی که از آنجا آورده بود پیش رایات اعلیٰ گذارنیده
 و بمراحم خسروانه و عواطف بادشاهانه^۶ مخصوص گشت - [و هم] در سنه
 احدی و عشرین^۷ و ثمانمائیه رایات اعلیٰ سمت کتھیر^۸ عزیمت
 مصمم کرد - اول مفسدان ولایت کول را گوشمال داده بعده^۹ جنگل
 رهب و نبهل را قلع کرد و آن فسده^{۱۰} را بنیاد انهدام کرد و بر
 انداخت - از آنجا در ماه ذی القعدة سنة المذكور طرف بدائون عزیمت
 فرمود - آب گنگ را نزدیک قصبه پتیالی گذارا شد - چون مهابت خان
 از آمدن رایات اعلیٰ خبر یافت خوفی در خاطر او متمکن گشت - استعداد
 محصری کرد - در ماه ذی الحجة سنة المذكور حصار بدائون محصر گردانید

۱ M. omits ملک

۲ M. and I. omits در

۳ M. گذر بجلانه

۴ Elliot, vol. IV., p. 50 Rāī Sarwar.

۵ M. بمراحم مخصوص

۶ و هم در سنه مذکور ای سنه احدی و عشرین و ثمانمائیه Tabakāt Akbarī, p. 268
 Elliot, vol. IV., p. 50 wrongly gives 822 H.

۷ B. کتھر

۸ B. بعده در جنگل رهب در آمد و نبهل را قلع و قمع گردانید و آن فسده

۹ M. فسده را بر انداخت

رئیس و بعضی ترک بچگان که سدهو را کشته بودند رسید - بجهت دفع فتنه ایشان زیرک خان امیر سامانه با لشکریهای قاهره نامزد شد - چون لشکر در سامانه رسید طوغان و بعضی ترک بچگان دیگر که در حصار سرهند^۱ ملک کمال بدهن متعلق خانزاده معظم را محصر کرده بودند گذاشته سمت کوه^۲ رفتند - زیرک خان در تعاقب ایشان در قصبه پایل^۳ رفت - آخر الامر طوغان رئیس مال غرامت قبول کرد - و ترک بچگان کشندگان ملک سدهو را^۴ از جمع خویش بیرون کرد - پسر خود را گروگان داد - زیرک خان پسر او را با مال غرامت در حضرت فرستاد - و خود سمت سامانه باز گشت - در سنه احدی و عشرین و ثمانمائه ریات اعلی - ملک تاج الملک را با عساکم قاهره برای قلع^۵ فسدّه هرسنگه ضابط کتهیر^۶ فرستاد - چون لشکر اسلام گذارا آب گنگ شد هرسنگه مذکور ولایت کتهیر^۷ را بتمام خراب کرده در جنگل آنواله^۸ که بیست و چهار کوه محوطه اوست^۹ در آمده - لشکر اسلام متصل جنگل مذکور نزول^{۱۰} کرد - هرسنگه بقوت جنگل محصر شد و بحرب پیوست - بفصرت الله تعالی لشکر اسلام را فتح شد - همه اسباب و رخت و اسلحه و اسپ کفار نگون سار بر دست لشکر اسلام آمد - هرسنگه مذکور مهتر شده سمت کوه کمایون رفت - روز دیگر موازنه بیست هزار سوار در تعاقب او نامزد کرد - و خود

۱ B. and M. سیهند

۲ M. رفتند

۳ پایل I. and Ṭabaḳāt, p. 267, B. بابل, and B. قصبه باید

۴ M. کشندگان ملک سدهو از جمع

۵ M. برای دفع

۶ B. کتهیر

۷ Elliot, vol. IV., p. 49, gives Katehr, and further in the n. 3 mentions, it is the Hindu name of the present province of Rohilkhand. At first, the Mohammadan conquerors called all the country to the east of the Ganges, Katehr, but subsequently, when Sambhal and Badāūn were made separate governments, the country beyond the Rāmṅanga only was called by that name.

۸ M. انواله

۹ M. در آورده لشکر

۱۰ B. نداول کرد

الاول همین سال بعضی ترک بچگان خیلِ بیرم خان [ملک سدهو نادره را]
 بغدر دست آورده شهید گردانیدند - و حصارِ سهند را قابض گشتند -
 رایاتِ اعلیٰ ملک داؤد دبیر و زیرک خان را برای قلع و قمع ^۱ فسدۀ ایشان
 فرستاد - ترک بچگانِ مذکور گریخته گذارا آب ستلدر ^۲ شدند و در کوه
 در آمدند - لشکر نیز دنبال ایشان در کوه رفت - مدت دو ماه در کوه گرفته ^۳
 بود - چون کوه محکم بود قابلیت فتح نداشت - لشکر منصور باز گشت -
 اثنای آن ^۴ در ماه رجب رَجَبِ قَدْرَه ^۵ سنه المذکور خبر ^۶ آمدن سلطان
 احمد ^۷ بادشاه عرصه گجرات و محصر کردن او قلعه ناگور رسانیدند - این
 خبر ^۸ پیش رایاتِ اعلیٰ گذشت - بندگانِ رایاتِ اعلیٰ میان تونک
 و توده شده سمت ناگور عزیمت مصمم کرد - چون سلطان احمد ازین حال
 آگاهی یافت باز گشته جانب دهار رفت - رایاتِ اعلیٰ در شهر نو جهابن ^۹
 در آمد - الیاس خان امیر جهابن بشرف پای بوس مشرف گشت -
 فسدۀ آن دیار را گوشمال داده طرفِ گوالیر آمد - رایِ گوالیر محصر شد -
 چون قلعه مذکور در غایت استحکام بود فتح نشد - اما مال و محصول از
 رایِ گوالیر سنده سمت خطه بیانه عزیمت کرد - شمس خان اوحدی نیز
 مال و خدمتی و محصول ادا نمود - از آنجا مظفر و منصور جانبِ دهلی
 مراجعت فرمود - همچنان در سنه عשרین و ثمانمائۀ خبر طغیانِ طوغان

۱ قلع فسدۀ ایشان را فرستاد M.

۲ I. ستلج

۳ تا دو ماه تردد نموده Tabakāt, p. 267

۴ اثناء آن ماه B.

۵ M. omits رجب قدره

۶ B omits. خبر

۷ M. and I. سلطان احمد ضابط گجرات

۸ M. and I omits این خبر پیش رایاتِ اعلیٰ گذشت بندگانِ

۹ Elliot, vol. IV., p. 49, n. 1 says that "the Tabakāt-i-Akbarī says, "Shahr-i nau-'arūs Jahān". Badāūni has simply "Jahāban". Firīšta says, "Shahr-i nau., known as 'ārūs-i jahān (bride of the world)".

نصب^۱ گردانید - و گماشته خویش تعیین کرد از آنجا آب بیا^۲ گرفته و کفار اتا^۳ را گوشمال داده سمت شهر دهلی^۴ مراجعت نمود - در سنه ثمان عشر و ثمانمائ^۵ شاهزاد^۶ معظم و مکرم ملک الشرق ملک مبارک پسر خود را که درخور سلطانی^۷ و لایق جهانبانی بود خط^۸ فیروز پور سرهند^۹ و اقطاع بیرم خان بتمام بعد وفات بیرم خان مرحوم^{۱۰} مقوض گردانید - و فرماندهی سمت غرب بحوال^{۱۱} او کرد - و ملک سدهو نادر^{۱۲} را عهد^{۱۳} نیابت شاهزاد^{۱۴} معظم معین شد - چون کارهای آن سمت بکفایت رسید در ماه ذی الحجه سن^{۱۵} المذكور شاهزاده معظم با ملک سدهو نادر^{۱۶} وزیرک خان امیر سامانه و امرا و ملوک آن دیار سمت شهر مراجعت نمود - و در شهر^{۱۷} سنه تسع عشر و ثمانمائ^{۱۸} رایات اعلی - ملک تاج الملک را با عساکر قاهر^{۱۹} سمت بیان^{۲۰} و گوالیر نامزد فرمود - چون در حدود بیان^{۲۱} رسید ملک کریم الملک برادر شمس خان اوحدی ملاقات کرد - از آنجا در حدود گوالیر در آمد - ولایت او را نهب و تاراج کرد^{۲۲} - و مال و خدمتی گوالیر و رایان دیگر سنده آب جون مقابل چندوار عب^{۲۳} کرده سمت کنیل و پتیالی رفت - رای هر سغک^{۲۴} ضابط کتیر^{۲۵} ۱۰ اطاعت نمود - مال و خدمتی او گرفته طرف شهر مراجعت کرد - و ملک سدهو نادر^{۲۶} را در اقطاع^{۲۷} سرهند که از جهت^{۲۸} ۱۲ شاهزاد^{۲۹} معظم بود [فرستاد] - در ماه جمادی

۱ مسلمانان قدیمی آن قصبه داده شقدار تعیین نمود Tabakāt, p. 266

۲ آب سیاه M.

۳ داده شهر مراجعت M.

۴ درخور بادشاهی B.

۵ B. and M. خط^۸ فیروز پور سرهند and I. خط^۸ فیروز پور سرهند B. and M. vol. IV., p. 48, "the khittas of Firozpur and Sirhind".

۶ بیرم خان مذکور B.

۷ سدهو نام^{۱۱} Tabakāt Akbarī, p. 267

۸ شهر omits M.

۹ تاراج نهاد M.

۱۰ کتیر M.

۱۱ سپهرند B. and M.

۱۲ جهت M.

و دیه و اقطاع که در عهد سلطان محمود داشتند بر ایشان مقرر و مستقیم^۱ داشت - و ایشان را در پرگنات روان کرد - کارهای ملکی بتمام انتظام پذیرفت - و هم در سنه سبع عشر و ثمانمائه ملک الشرق تاج الملک را با لشکرهای هندوستان نامزد فرمود - و خود در شهر متمکن^۲ شد - ملک تاج الملک آب جون عبیره کرده در قصبه لاهار^۳ رفت - آب گنگ عبیره کرده در ولایت کتهیر^۴ در آمد - کفار آن دیار را نهب و تاراج کرد^۵ - رای هرسنگهه گریخته در گهتی آنوله^۶ در آمد - چون لشکر اسلام نزدیک رسید عاجز گشت - محصول و مال و خدمتی ادا نمود - مهابت خان امیر بداؤن نیز ملک تاج الملک را ملاقات کرد - از آنجا کناره رهپ گرفته در گذر سرگدوار^۷ آمد و آب گنگ عبیره کرد - و کافران کهور^۸ و کنپل^۹ را گوشمال داده میان قصبه سکینه^{۱۰} شده در قصبه بارهم^{۱۱} رفت - حسن خان امیر راپری و ملک حمزه برادر او بر تاج^{۱۲} الملک پیوستند - رای سبیر بشرف پای بوس مشرف گشت - و کفار گوالیر و سیوری و چندوار بتمام مال و محصول داده سر در ربهقه اطاعت کشیدند - قصبه جلیسر^{۱۳} که در قبض کفار چندوار بود از قبض ایشان ستده مسلمانان قدیم آن مقام را

۱ مقرر داشت M.

۲ در شهر ماند M.

۳ قصبه لاهار M.

۴ کتهیر M.

۵ تاراج گردانید B.

۶ see also Elliot, vol. IV., p. 47, n. 1 در دره آنوله Tabakāt Akbarī, p. 266 در کشتی انواله B.

۷ بگذر سرگدواری Tabakāt Akbarī, p. 266

۸ کهور که آن بشمس آباد اشتها دارد Tabakāt Akbarī, p. 266. کهور M.

۹ کنبله Tabakāt Akbarī, p. 266

۱۰ قصبه سکینه I. and قصبه سکینه M. ۱۱ بارهم Tabakāt, p. 266 - پارهم I.

۱۲ ملک تاج الملک M.

۱۳ قصبه جانیسر M.

داشته بود - روز بروز مرتبه اش عالی می^۱ شد - القصه کیفیت لشکر کشیدن^۲ و فتح و نصرت و فیروزگی^۳ که پیش از گرفتن دارالملک دهلی بندگان را بایات اعلیٰ را بکرم الله تعالیٰ روی نمود در ذکر سابق باز نموده شده است - بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه سبع عشر و ثمانمانه بطالع سعد در حصار سیری در آمد - و لشکر در کوشک سلطان محمود نزل فرمود - خلق شهر که پیش ازین در حوادث^۴ ماضیه مستأصل و مقلّ حال و فقیر^۵ و حقیر و بی نوا شده بودند همه را انعام داده و ادرار و مواجب تعیین فرمود - از دولت آن نیک بخت جمله مرفّه الحال^۶ و فارغ البال^۷ و آسوده و شادمان گشتند - ملک الشرق ملک تحفه را تاج الملک خطاب کرد - و عهده وزارت او را مفوض گردانید - سید السادات - منبج السعادات - سید سالم را اقطاع و شق سهارنپور عطا فرمود - و همه کارها به رای^۸ او متمشی می شد - و ملک عبد الرحیم پسر خوانده ملک سلیمان مرحوم را بخطاب علاء الملک مشرف گردانید - و اقطاع و شق ملتان و فتحپور بحواله او کرد - و ملک سرور^۹ را عهده شهنشهری داده و نایب غیبت شد - و ملک خیر الدین خان عارض ممالک - و ملک کالو شهنشه پیل گشتند - و ملک داؤد شغل دبیری یافت - و اختیار خان را شق میان دو آب تعیین فرمود - و بندگان سلطان از پرگنه

۱ M. عالی شد

۲ لشکر و فتح B.

۳ نصرت که پیش M.

۴ حوادث ماضیه M.

۵ فقیر شده بودند M.

۶ مسرور الحال و آسوده گشتند M.

۷ مرفّه الحال الاستبصال B.

۸ برای متمشی M.

۹ The three MSS سرور Tabakāt Akbarī, p. 266, and Elliot, vol. IV., p. 47
Malik Sarwar.

مردان دولت [ملک سلیمان را] در حال طفولگی پسر کرده پرورده بود^۱ - و لیکن هم چنین روایت می کنند که او سید زاده بود - ماناک^۲ بندگی مخدوم سید السادات - منبع السعادات - جلال الحق و الشرع والدين بخاري رضي الله عنه وقتی در خانه ملک مردان دولت بجهت مصلحتی قدم سعادت آورده بودند - ملک مردان طعامی پیش آورد - و ملک سلیمان را فرمود تا دست شویاند - بندگی مخدوم بزبان مبارک^۳ فرمودند که این سید زاده است - چنین کار مناسب حال ایشان نیست - چون بندگی مخدوم سید السادات بر سیادت او گواهی داده باشند بی شبهه سید باشد - دلیل دیگر بر صحت سیادت او آنست که سخی^۴ و شجاع و حلیم و کریم و متواضع و مقبول القول^۵ و صادق الوعد و متقی^۶ بود - و این مجموع اوصاف^۷ حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم است^۸ که در ذات حمیده صفات^۹ او معاینه می شد - الغرض در آن که ملک مردان دولت وفات یافت - اقطاع ملتان بحواله ملک شیخ پسر او شد - عفریب الایام او نیز وفات یافت - اقطاع ملتان ملک سلیمان را دادند - او نیز نزدیک روزها برحمت حق پیوست - عرصه ملتان با مضافات و نواحی بندگی بندگان^{۱۰} رایات اعلی اعلا الله تعالی^{۱۱} از خدایگان مغفور فیروز شاه یافت - حق تعالی او را برای کارهای بزرگ و دولت بسیار

۱ پرورده و لیکن B.

۲ I. ماناکه بندگی

۳ بندگی مخدوم فرمود که این سید است M.

۴ B. که شیخی و شجاع

۵ M. omits مقبول القول and کریم

۶ B. متقی و کل خصایل محمود بود

۷ اوصاف و پیرهن گار و متدین و معبب علما و غریب نواز بود و این خصایل B.

حضرت

۸ M. مصطفی است

۹ که ذات او معاینه M.

۱۰ M. بندگی رایات

۱۱ M. omits املا الله تعالی

در ماه جمادی الاول سنة المذكور جانب دهلی^۱ مراجعت کرد - در ماه رمضان سنة المذكور مسند عالی لشکر سمت دهلی بیرون آورد - چون در حصار فیروزه رسید امرا و ملوک آن دیار بتمام پیوستند - ملک ادیس در حصار رهنک محصر شد - مسند عالی نزدیک شده طرف میوات رفت - جلال خان برادرزاده اقلام^۲ خان با بهادر فاهر ملاقات کرد - از آنجا باز گشته در قصبه سنبهل رفت و آن را خراب گردانید - در ماه ذی الحجة سنة المذكور باز در دهلی آمد - پیش دروازه سیری نزول فرمود - دولت خان تا مدت چهار ماه محصر شده^۳ بود - آخر الامر ملک لونا و دولت خواه و بندگان سلطانی از درون غدر کردند - دروازه نوبت خانه را قابض گشتند - چون دولت خان معاينه کرد که کار از دست رفته است امان^۴ خواسته بزدگي^۵ مسند عالی را ملاقات کرد - مسند عالی دولت خان را موقوف کرده به تسلیم قولم خان در حصار فیروزه جلا فرمود - و دهلی را قابض گشت - و این واقعه در^۶ ماه ربیع الاول سنة سبع و ثمانمائه بود - وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَ إِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَ الْمآبُ^۷ *

ذکر بندگی و آیات اعلیٰ خضر خان طاب ثراه وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَا

خضر خان پسر ملک الشریع ملک سلیمان^۸ بود - ملک نصیر الملک

۱ M. سمت دهلی بیرون

۳ M. محصر بود

۵ M. omits بزدگی

۶ M. and ElMot, vol. I. واقعه در هفتم ماه ربیع الاول. IV., p. 45 "on the 8th Rabi'-ul-Awwal."

۷ M. and I. omits و الیه المرجع و المآب

۲ M. اقلیم خان

۴ B. اما خواسته

۸ M. ملک سلیمان را ملک

ماه جمادی الاول سنة المذكور سلطان محمود سمت کتهیر^۱ سواری کرد -
چند روز از^۲ اینجا شکار باخته^۳ جانب دهلی باز گشته می آمد^۴ -
در اثنای راه ماه رجب^۵ رَجَبِ قَدْرَه^۶ سنة المذكور در اندام مبارک^۷
سلطان تکرر پیدا آمد از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود * مصرع *

بقا بقای خداست ملک ملکِ خدای

مدت ملک او با این^۸ همه تزلزل و انقلاب بیست سال و دو ماه بود
وَاللَّهُ أَعْلَمُ *

بعد نقل سلطان امرا و ملوک و بندگان سلطانی^۹ با دولت خان
بیعت کردند - مبارز خان و ملک ادریس با مسند عالی بغی ورزیده
با دولت خان یار شدند - درین سال بندگان مسند عالی هم در فتحپور
ماند - طرف دهلی سواری نکرد - در ماه محرم سنه ست عشر و ثمانمائه
دولت خان سمت کتهیر سواری فرمود - راهی هرسنگه و رایان دیگر اورا
ملاقات کردند - چون در قصبه پتیالی رسید مهابت خان امیر بداون نیز
پیوست - هم چنان خبر سلطان ابراهیم آوردند که قادر خان پسر محمود
خان را محصور کرده است - و میان ایشان محاربه عظیم^{۱۰} می شود - اما
دولت خان را جمعیت^{۱۱} چندان نبود که با سلطان^{۱۲} ابراهیم مقابل شود -

۱ کتهیر سواری کرد B.

۲ از آنجا M.

۳ شکار تاخته M.

۴ می آید B.

۵ در ماه ذیقعدة مذکور Tabakāt Akbarī, p. 264

۶ رجب قدره M. omits

۷ اندام سلطان M.

۸ با این تزلزل B.

۹ بندگان سلطان M.

۱۰ عظیم M. omits

۱۱ دولت خان جمعیت چندان نداشت M.

۱۲ نداشت با سلطان ابراهیم مقابل نشد M.

مدت شش ماه جنگ کرد - آخر الامر عاجز گشت - و مبلغی مال بوجه خدمتی و پسر خود را گروگان داده اصلاح کرده در بیعت در آمد - مسند عالی میان سامانه شده طرف فتح پور باز گشت - بعد باز گشتن مسند عالی سلطان محمود جانب کتیر^۱ سواری کرد - چند گاه آن طرف شکار باخته^۲ سمت دهلی مراجعت فرمود - الغرض کار سلطنت سلطان محمود^۳ بکلی فتور پذیرفت - و او را مجال تدبیر ملک و قرار^۴ بادشاهی نماند - و مدام در لهو و عشرت مشغول می بود - در سنه^۵ اربع عشر و ثمانمائه مسند عالی باز سمت رهنک عزم سواری مصمم گردانید - ملک ادريس و مبارز خان برادر او در خطه هانسی بشرف پای بوس مشرف شدند - در باب ایشان مرحوم فراوان فرمود - از آنجا قصبه^۶ نازول که در قبض اقلام^۷ خان بهادر ناهر بود نهیب و تاراج کرده در میوات در آمد - قصبه^۸ تجاره و سهته و کهول را خراب گردانید - و بیشتری مقامات میوات را نهیب کرده وقت باز گشت در دهلی آمد - و حصار سیری را گرد گرفت - سلطان محمود درون حصار شده جنگ قایم داشت - همچنان اختیار خان که در کوشک فیروز آباد از جهت سلطان محمود^۹ بود - مسند عالی را پیوست - مسند عالی از پیش دروازه سیری سواری فرمود - و در کوشک فیروز آباد نزول کرد - و اقطاعات میان دو آب و حوالی شهر را قابض گشت - چون تنگچه غله و علف شد در ماه محرم سنه خمس عشر و ثمانمائه میان بانپیتته^۹ شده طرف فتکپور^{۱۰} مراجعت فرمود - در

۱ جانب کیره and I. محمود کیره M.

۲ شکار تاخته M.

۴ قرار در بادشاهی M.

۵ سنه احدى عشر B.

۶ در قصبه M.

۷ بانپیتته M.

۳ سلطنت سلطانی بکلی M.

۵ سنه احدى عشر B.

۸ سلطان بود B.

۶ Tabakāt Akbarī, p. 263, and Elliot, vol. IV., p. 44

بکوچ متواتر در فتح آباد آمد - خلق^۱ فتح آباد را که^۲ با سلطان پیوسته بودند گوشمال داد - بتاریخ پانزدهم ماه مبارک رمضان سنه المذکور^۳ ملک الشرق ملک تحفه را با لشکریهای قاهره بسبب تاختن^۴ میان دو آب دهاترته نامزد کرد - فتح خان با خیل خانه خویش عطف کرده سمت میان دو آب رفت - بعضی مردم که آنجا بودند غارت و دستگیر گشتند - بندگی^۵ مسند عالی میان رهتک شده در دهلی آمد - سلطان محمود در حصار سیری و اختیار خان در کوشک فیروز آباد محصور شدند - هم چنان تفکجه علف شد - مسند عالی آب جون را عبور کرده در میان دو آب در آمد - از آنجا مقابل اندری باز آن^۶ طرف آب شده بکوچ متواتر در فتح پور رفت - در شهر^۷ اثنی عشر و ثمانمائنه بیرم خان ترک بچه از مسند عالی بغی ورزیده دولت خان را ملاقات کرد - بشنیدن خبر مذکور بندگی مسند عالی سمت سرهند سواری فرمود - بیرم خان خیل خانه خویش در کوه فرستاد - خود با لشکر گذارا آب جون رفته دولت خان را پیوست - مسند عالی تعاقب او کرده^۸ کناره آب جون فزول فرمود - چون بیرم خان چاره ندید عاجز و مضطر گشته باز بر مسند عالی آمد - و پراگندانی که داشت برو مقرر و مستقیم شد^۹ - مسند عالی بکوچ متواتر سمت فتح پور مراجعت فرمود - و در این^{۱۰} سال سلطان محمود هم در شهر بود - هیچ طرفی سواری نکرد - و در سنه ثلاث عشر و ثمانمائنه مسند عالی طرف رهتک عزیمت فرمود^{۱۱} - ملک ادريس در حصار رهتک محصور شده

۱ B. omits خلق

۳ M. المذکور و ملک

۵ M. omits بندگی

۷ در سنه اثنی عشر

۹ برو مقرر شد

۱۱ عزیمت نمود

۲ M. omits که

۴ M. تاختن دهاترته نامزد

۶ M. باز این طرف

۸ M. omits کرده

۱۰ M. دران سال

۸۴ ۸۵

۸۴ ۸۵

فهاد - بتاريخ^۱ یازدهم ماه رجب رجب قَدْرَه سنه تسع^۲ و ثمان مائه دو
 گروهی از سامانه میان یکدیگر مکاربه شد - خدای تعالی دولت خان
 را فتح بخشید - بیرم خان منهرم^۳ گشته در سرهند رفت - بعده به امان
 و دست راست دولت خان را پیوست - فاما پیش ازین با مسند عالی
 خضر خان بیعت کرده بود و اطاعت می نمود - چون خبر مذکور بسمع
 مسند عالی^۴ رسید با لشکریهای قاهره بقصد دولت خان سواری فرمود -
 چون در حد فتح پور^۵ رسید دولت خان عطف کرده گذارا آب جرن
 رفت - و امرا و ملوک که با او پیوسته بودند بتمام بندگی مسند عالی را
 ملاقات کردند - شق حصار فیروزه قوام خان را مقوض کرد - و اقطاع سامانه
 و سنام از بیرم خان کشیده بحواله مجلس عالی زیرک خان گردانید -
 و اقطاع سرهند^۶ و چند برگنه دیگر بیرم خان را داد - و خود طرف
 فتح پور مراجعت فرمود - در قبض سلطان غیر از میان^۷ دو آب و اقطاع
 رهتک چیزی^۸ دیگر نماند - در ماه رجب رجب قَدْرَه^۹ سنه احدی
 عشر و ثمان مائه^{۱۰} سلطان محمود سمت حصار فیروزه سواری کرد - قوام
 خان در حصار فیروزه محصر شد - بعد چند روز باصلاح پیش آمد و پس
 خویش را با خدمتی برابر سلطان داد - از آنجا میان دهار ترهت شده^{۱۱}
 سمت دهلی باز گشت - خبر مذکور در سمع مسند عالی رسانیدند^{۱۲}

۱ بتاريخ ماه رجب B.

۲ Elliot, vol. IV., p. 42, n. 1 says that "the Tabakāt-i-Akbarī (p. 262) confirms this date, but Firishṭa makes it 810, which seems to be the more correct".

۳ منهرم شده B.

۴ مسند عالی خضر خان رسید M.

۵ فتح آباد رسید M.

۶ سیهرند B.

۷ میان دو آب M.

۸ رهتک آن طرف اقطاع دیگر M.

۹ رجب قَدْرَه M. omits

۱۰ ثمان مائه M. omits

۱۱ دهاترته M.

۱۲ رسانید M.

سنه عشر و ثمانمائه سمت^۱ دهلي عزیمت کرد - نصرت خان گرگ انداز و تاتار خان پسر سارنگخان و ملک مرحبا غلام اقبال خان از سلطان محمود روي تافته اورا پیوستند - اسد خان لودي در حصار سنبهل محصر شده - دوم روز حصار سنبهل فتح کرد و تاتار خان را داد - از آنجا بکوچ متواتر نزدیک^۲ کناره آب جرون در گذر کیچه^۳ فرود آمد - مي خواست که عبیره کند - همچنان خبر یافت که ظفر خان عرصه دهار را فتح کرد - و البخان پسر دلاور خان بر دست او اسیر گشت - میخواست که در^۴ جونیپور رود - از گذر کیچه مراجعت نمود و بکوچ متواتر در جونیپور رفت - فاما ملک مرحبا را درون^۵ حصار برن گذاشت و اندکی جمعیت نامزد فرمود - هم چنان در ماه ذی القعدة^۶ سنة المذكور سلطان محمود از دهلي در برن آمد - ملک مرحبا مقابل بیرون آمد - جنگ داده و هم بحمله اول شکسته درون^۷ حصار در آمد - لشکر سلطان نیز متعاقب او درون رفت - مرحبا مذکور کشته گشت - از آنجا سلطان طرف سنبهل عزیمت فرمود - هفوز کناره آب گنگ فرسیده بود که تاتار خان حصار خالي کرده سمت قنوج رفت - سنبهل بحواله اسد خان لودي^۸ گردانید - بعده^۹ سلطان طرف شهر مراجعت فرمود - ^{۱۰} دولت خان که جانب سامانه نامزد شده بود چون نزدیک سامانه رسید بیوم خان ترک بچه که بعد شهادت یافتن بهرام خان شق سامانه را گرفته بود مخالفت بنیاد

نزدیک شهر کناره^۲ M. and I. سمت دهلي عزیمت کرد B. omits^۱

کچه^۳ B.

مي خواست که در جرون پور^۴ and I. مي خواهد که جرون پور رود M.

در حصار^۵ M.

در حصار آمد^۷ M. ماه ذی القعدة^۶ B. omits

گردانیده^۸ M.

بعده^۹ M. omits

فرمود القصة دولت خان^{۱۰} M.

خانۀ اقبال خان را از دهلی بیرون آورد - و ^۱ در خطۀ کول فرستاد ^۲ -
 فاما ^۳ آن بادشاه نیکو سیرت هیچ یکی را از جمله خیل و تبار او زحمتی
 نرسانید - و فوجداری میان دو آب دولت خان را مقوض گردانید -
 و اختیار خان را کوشک فیروز آباد داد - اقلیم ^۴ خان بهادر ناهر دو پیل ^۵
 خدمتی ^۶ آورده بر سلطان پای بوس کرد - در ^۷ ماه جمادی الاول سنۀ
 تسع و ثمانمانه سلطان طرف قنوج سواری فرمود - و دولت خان را
 با لشکرهای قاهره ^۸ سمت سامانه نامزد گردانید - چون سلطان نزدیک
 قنوج رسید سلطان ابراهیم مقابل قنوج گذارا آب ^۹ گنگ آمده نزول
 کرد - بعد چندگاه سلطان ابراهیم سمت جونپور باز گشت - و سلطان
 محمود طرف دهلی مراجعت فرمود - چون سلطان در دهلی آمد
 لشکر که برابر بود متفرق شده در اقطاع خویش رفتند - سلطان ابراهیم
 از اثنای راه باز گشته در قنوج آمد - محمود ملک ^{۱۰} ترمیتی که از جهت
 سلطان بود در حصار قنوج محصر گشت ^{۱۱} - تا مدت چهار ماه جنگ ^{۱۲}
 قائم داشت - آخر الامر چون کسی بغریاد نرسید بضرورت امان خواسته
 ملاقات کرد - اقطاع قنوج بحوالۀ اختیار خان نبیسه ملک دولت ^{۱۳}
 یار کنبه گردانید و هم در قنوج بشکال گذرانید - در ماه ^{۱۴} جمادی الاول

فرستاد و فوجداری میان دو آب M. ^۲ آورد چرن در خطۀ B. ^۱

نرسانید up to فاما آن پادشاه M. ^۳ omits from

اقلام خان M. ^۴

ناهر هر دو پیل سبب خدمتی B. ^۵

خدمتی آورده سلطان را پیوست M. ^۶

بوس کرد در سنه B. ^۷

قاهره M. ^۸ omits

آب M. ^۹ omits

ملک محمود ترمیتی از جهت M. ^{۱۰}

محصر شد M. ^{۱۱}

جنگ M. ^{۱۲} omits

ملک دولت دولت یار خان M. ^{۱۳}

در ماه جمادی الاول B. ^{۱۴} omits

ذوال جی^۱ بهتی را دست آورد - سیوم^۲ روز اقبال خان شکسته عهد پوست آن شیر غران یعنی بهرام خان کشید - دیگران را بسته و غل در گردن کرده برابر خویش برد - دران گه در کنار دهنده نزدیک^۳ خطه اجودهن رفت - بندگان مسند عالی خضر خان طاب ثراة با لشکرهای قاهرة^۴ و حشم و خدم که هر همه شیران معرکه و مردان مبارزه بودند مقابل اقبال خان آمد - و دانست^۵ که آن لشکر شکسته عهد را ادبار یار شده است زیراچه عهد شکستن کار زنان است * بیت *

گرچه زن هر یکی هزار باشد در عهد کم استوار باشد

نوزدهم ماه جمادی الاول سنه ثمان و ثمانمائه میان یکدیگر مصاف شد - چون اقبال خان را ادبار روی آورده بود هم بمحله اول شکست^۶ خورد - مسند عالی تعاقب آن شکسته عهد کرد - اسپ اقبال خان زخمی شد بود^۷ بیرون رفتن^۸ نتوانست^۹ پای در وحل افتاد - شیران غریب بر سر آن لعین رسیدند - اقبال خان قدری دست و پا جذباید - آخر الامر کشته گشت - سر او را بریده در فتحپور فرستادند - الغرض دولت خان و اختیار خان و امرای دیگر از دهلی بر سلطان محمود کسان فرستادند و بجهت سلطنت استدعا نمودند - در ماه جمادی الآخر سنه المذكور سلطان از قنوج با جمعیتی اندک در شهر در آمد و سلطنت را قابض شد - و خیل

^۱ M. Elliot, vol. IV. p. 40, Rai Himū (son of) Khul Chain Bhattī. See also *ibid*, n. 5.

^۲ M. سیوم روز پوست بهرام خان کشید و ایشان را بسته برابر خویش

^۳ B. omits نزدیک

^۴ M. لشکرهای قاهرة مقابل اقبال خان آمد

^۵ M. omits from دانست و up to استوار باشد

^۶ M. شکست تعاقب او کرد

^۷ M. زخمی شد بیرون

^۸ M. بیرون آوردن

^۹ M. نتوانست کشته گشت

نگونسار جنگ حصار قایم داشتند - آخر الامر خدمتی و چهار زنجیر پیل^۱ که به رای گوالیر بود داده اصلاح کردند - در ماه شوال سنه المذکور اقبال خان از آقاوه در قنوج رفت و با سلطان محمود^۲ مبارزه بسیار کرد - چون حصار محکم بود آفتی رسانیدن نتوانست بی غرض باز گشت^۳ *

در ماه محرم^۴ سنه ثمان و ثمانمائنه اقبال خان^۵ طرف سامانه سواری فرمود - بهرام خان ترک بچه^۶ که با برادرزاده او پسر سارنگخان مخالف شده بود از خوف او عطف کرده در کوه هرهور^۷ در آمد - اقبال خان در قصبه^۸ اربور^۹ در کوه هرهور^۹ نزول فرمود - آخر الامر مخدوم زاده شیخ عالم الدین نبیسه حضرت قطب الاقطاب^{۱۰} مخدوم سید جلال الحق و الشرع و الدین بخاری رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در میان آمد - بهرام خان بر اعتماد او ملاقات کرد - از آنجا سمت ملتان عزیمت فرمود - چون در تلوندي رای کمال مین^{۱۱} رسید بهرام خان و رای داود کمال مین و رای هینو

۱ B. پیل زنجیر که برای

۲ M. omits محمود

۳ M. باز گشت در ماه محرم

۴ B. adds after گشت بی غرض باز گشت the following:—

باز گشت لاجرم حرام خوارنگو (ن) سار گردد (گردید) زیراچه پیورده و برگزیده آن حضرت و سلطان مذکور التفات نمی فرمود زیراچه - * بیت *

چوب را آب فرو می نبود دانی چیست شرمش آید ز فرو بردن پیورده خویش

۵ M. omits اقبال خان

۶ Tabakāt Akbarī, p. 260 says:—

بهرام خان ترک بچه که با سارنگ خان مخالفت ورزیده بود از ترس اقبال خان جای خود را گذاشته بکوه بدهور رفت *

۷ M. and I. Elliot, vol. IV., p. 40, Badhnor هل هور در آمده

۸ M. قصبه روپر

۹ M. هدوز

۱۰ M. قطب الاقطاب العالم سید

۱۱ M. and I. کمال الدین

طرف سواری کرد - بیرم^۱ دیو مذکور پیشتر آمده در دهولپور^۲ با اقبال خان محاربه کرد - هم در حمله اول شکسته درون حصار در آمد - پیشتری کفار علف تیغ بیدریغ^۳ شدند - چون شب افتاد حصار خالی کرده سمت گوالیر رفت - اقبال خان تعاقب کفار تا^۴ قلعه گوالیر کرد - ولایت ایشان را^۵ که در صکرا بود تاخته طرف دهلی باز گشت - در سنه ست و ثمانمائه تاتار خان پسر ظفر خان امیر گجرات پدر خویش را بغدر دست آورده^۶ مقید کرد - و در خطه بهروج^۷ فرستاد - و خود را سلطان ناصر الدین محمد شاه خطاب گردانید - و لشکریهای انبوه جمع کرده قصد دهلی کرد - بکوچ متواتر می آمد - در اثنای راه شمس خان^۸ او را زهر داده هم در آن روز وفات یافت - زهی^۹ دنیای غدار این چنین بادشاه شه سوار حلیم و کریم را بیک طرفه العین بکشت - و روح مطهر او بدار السلام پرواز کرد - الغرض چون آن بادشاه نیکو سیرت فرشته سربرت را بکشتند - شبشب ظفر خان را از بهروج^{۱۰} در لشکر آوردند^{۱۱} - بتمام حشم و خدم پیورده و برگزیده از آن بودند او را مطیع و منقاد گشتند - در سنه سبع و ثمانمائه اقبال خان سمت اتاوه سواری کرد - رای سبیر^{۱۲} و رای گوالیر و رای جالبهار^{۱۳} و رایان دیگر در اتاوه آمده محصر شدند - مدت چهار ماه کفار

۱ M. and I. سواری کرد پسر بیرم خان ۲ M. در حصار دهولپور

۳ M. omits بیدریغ

۴ M. omits تا

۵ M. ایشان که در

۶ B. دست آورده بود

۷ M. در اساول فرستاد

۸ B. شمس خان او دراو

۹ M. and I. omit from upto زهی دنیا غدار

۱۰ M. از اساول در لشکر

۱۱ M. and B. لشکر آوردند - لشکر بتمام از آن او بود او را پیوست در سنه

منقاد پیوستند

۱۲ Elliot, vol. IV, p. 39, Rāi Sarwar. رای سرور

۱۳ Elliot, vol. IV, p. 39, Rāi of Jālhar. رای سرور

باز سمت قنوج سواری فرمود - درین سال سلطان^۱ مبارک شاه وفات یافت - برادر خرد او^۲ ابراهیم بجای او بادشاه شد - و خود را سلطان ابراهیم خطاب کرد - چون او را از آمدن سلطان محمود و اقبال خان^۳ خبر شد او نیز با جمعیت بسیار مقابل ایشان آمد - ادیان^۴ هر دو لشکر قریب شده بودند که مبارزه^۵ شود - سلطان محمود به بهانه شکار از لشکر اقبال خان بیرون رفت و با سلطان ابراهیم ملاقات کرد - اما سلطان ابراهیم سلطان را چندان اطاعت نه کرد - از عطف کرده در خطه قنوج آمد - شاهزاده هریوی^۶ که از جهت مبارک شاه در قنوج بود او را بیرون آورده قنوج را قابض شد - اقبال خان سمت دهلی مراجعت فرمود - و سلطان ابراهیم در جونپور رفت - خلق قنوج از وضع و شریف با سلطان پیوستند - غلامان و متعلقان که پراکنده شده بودند گرد او جمع^۷ گشتند - الغرض سلطان هم بر اقطاع قنوج قانع شد - در ماه جمادی الاول سنه خمس و ثمانمائه اقبال خان سمت گوالیر سواری کرد - قلعه گوالیر^۸ که در شور مغل برسنگه^۹ ملعون از قبض مسلمانان بغداد قابض شده بود چون او^{۱۰} در دوزخ رفت بیرم دیو پسر او بجای او بنشست - و قلعه مذکور بدست^{۱۱} او آمد - از غایت استحکام قابل فتح نبود - از آنجا برخاست - ولایت او را خراب^{۱۲} کرد - سمت دهلی مراجعت نمود - سال دیگر باز دران

۱ B. omits سلطان

۲ M. برادر خود ابراهیم

۳ M. اقبال خان را

۴ B. and M. میان هر دو لشکر

۵ شده بود مبارزه شد

۶ Elliot, vol. IV., p. 39, Malik Zāda Harbūl.

۷ M. گرد او گشتند

۸ M. در قلعه

۹ B., M., I., and Tabakāt Akbarī, p. 259 برسنگه but Elliot, vol. IV., p. 39, Nar Singh.

۱۰ M. چون در دوزخ

۱۱ B. بدست

۱۲ M. خبرا کرده

که ناصر دین محمدی است اقبال خان را فتح بخشید - کفار نگونسار
مقهور و منزه شدند - اقبال خان تعاقب ایشان تا حد اتّاره کرد - بعضی
کشته گشتند - و بعضی اسیر شدند - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی ذٰلِکَ - از آنجا
در خطّه قنوج رفت - همچنان سلطان الشرق مبارک شاه نیز از طرف
هندوستان آمد - میان هردو لشکر آب گدگ حایل بود - هیچ یکی عبّر
کردن نمی توانست - تا مدت دوماه جنگ قایم ماند - آخر هر یکی سمت
خانّه خویش مراجعت کردند - در اثنای^۱ راه اقبال خان از شمس
خان^۲ و مبارک خان بدگمان شد - و بغدر ایشان را دست آورده کشت -
همدین سال طغی خان ترک بیچّه سلطانی که داماد غالب خان
امیر سامانه بود لشکریهای کثیر جمع کرده بقصد^۳ مسند عالی خضر خان
طاب ثراه سمت دیپالپور سواری کرد - چون مسند عالی^۴ را ازین حال
خبر شد مستعد شده با لشکریهای قاهره در خطّه اجودهن آمد - بتاریخ نهم
ماه رجب رُجَبِ قَدْرَه^۵ سنّه المذکور^۶ میان یکدیگر کناره آب دهنده مضاف
شده - خدای تعالی مسند عالی را فتح بخشید - طغی خان منزه شده
در قصبه^۷ انبوهه رسید - غالب خان و امرای دیگر که برابر او بودند طغی خان
را بغدر گشتند - در سنه اربع و ثمانمائنه سلطان محمود از خطّه دهار در
دهلی آمد - اقبال خان استقبال نمود و در کوشک همایون میان جهان پناه
فرود آورد - فامّا هرچه دستگیر بادشاهی بود در قبض خویش داشت - ازین
جهت میان او و^۷ میان سلطان نفاق پیدا آمد - اقبال خان را برابر کرده

۱ اثناء آن راه M.

۲ شمس خان بدگمان شد M.

۳ بقصد بندگی مسند عالی M.

۴ چون خضر خان را ازین حال M.

۵ رجب قدر M. omits

۶ see Elliot, vol. IV., p. 38, n. 2. و قصبه اسوه M.

۷ میان او و سلطان B. and M.

هندوستان را چنانچه قزوق و اودهه و کره و دلمو^۱ و سندیل و بهرایچ و بهار و جون پور خواجه جهان - و شق دهار را دالور خان - و شق سامانه را غالب خان - و شق بیانه را شمس خان اوحدی قابض گشتند - مملکت دهلی در چندین محل قسمت شد - در ماه ربیع الاول سنه اثنین و ثمانمانه اقبال خان سمت بیانه سواری کرده - شمس خان در قصبه نو^۲ و بتل بود - میان ایشان جنگ شد - اقبال خان را اقبال یاری کرد - شمس خان منهزم شده در بیانه رفت - دوزنجیر پیل که در قبض او بودند بر دست^۳ اقبال خان آمدند - از آنجا جانب کتهیر^۴ لشکر کشید - از رای هرسنگه^۵ مال و خدمتی گرفته سمت شهر مراجعت^۶ فرمود - هم دران سال خواجه جهان در جون پور برحمت حق پیوست - ملک مبارک قرنفل بجای او بادشاه شد - و خود را سلطان مبارک شاه خطاب کرد و کل اقطاع را قابض شد - در ماه جمادی الاول^۷ سنه ثلاث و ثمان مانه اقبال خان باز سمت هندوستان سواری کرد - شمس خان امیر بیانه و مبارک خان بهادر ناهر او را ملاقات کردند - ایشان را نیز برابر خود برد^۸ - در ماه جمادی الآخر^۹ سنه المذكور کفار^{۱۰} آب بیا^{۱۱} نزدیک پتیالی سبیر^{۱۲} ملعون و کفار دیگر^{۱۳} با جمعیتی کثیر مقابل اقبال خان آمدند - روز دیگر میان ایشان مصاف راست شد - بجنگ پیوستند - خدای تعالی

۱ M. دلمو

۲ M. اقبال خان

۳ B. کتهیر and I. کتهیر

۴ M. از رای سنکه

۵ M. مراجعت نمود

۶ M. جماد الاول

۷ M. برابر خود در ماه

۸ M. جماد الاول

۹ M. آب سیاه نزدیک پتیالی . See also Elliot, vol. IV., p. 37. n. 2.

۱۰ Elliot, vol., IV. p. 37, Rāi Sir

۱۱ B. کفار ملعون دیگران با جمعیتی

نفر پیاده هندو بر شهاب خان شبخون زدند - شهاب خان شهادت یافت و جمعیت او متفرق^۱ شد - پیلان پیکار واهی^۲ ماندند - اقبال خان را خبر شد زود تر آنجا رسید و پیلان را دست آورد - روز بروز قوت و شوکت زیادت^۳ میگرفت و مرتبه اش متضاعف می شد - و از هر طرف لشکر گرد او جمع می آمد^۴ - و سلطان ناصر الدین را نقصان و فتور روی می نمود^۵ - در ماه جمادی الاول^۶ سنة المذکور اقبال خان از برن سمت دهلی لشکر کشید - نصرت شاه فیروز آباد را گذاشته جانب میوات رفت - و همان جا وفات یافت^۷ - دهلی در قبض اقبال خان آمد و در حصار سیری سکونت گرفت - بعضی خلق شهر که از مغل خلاص یافته بودند در دهلی آمده ساکن گشتند - عفریب الایام حصار سیری آبادان و معمور^۸ شد - شق میان دو آب و اقطاع حوالی را در ضبط خویش در آورد - فاما بلاد ممالک چنانچه در تصرف امرا و ملوک بود همچنان در قبض و تصرف^۹ هر یکی ماند - عرصه گجرات را با تمام نواحی و مضافات ظفر خان وجیه^{۱۰} الملک - و شق ملتان و دیبالپور و ساحت^{۱۱} سند را بزدگی مسند عالی خضر خان طاب ثراة - و شق مهبوبه و کالپی را محمود خان پسر ملک زاده فیروز - و اقطاع سمت

۱ M. مستغرق شد and I. مستغفر شد

۲ I. پیلان پیکار واهی ماندند . Elliot, vol. IV., p. 3 translates: "and the elephants were abandoned."

۳ M. قوت می گرفت

۴ M. جمع می شد

۵ M. فتور پیدا می گشت

۶ M. ربیع الاول

۷ M. and B. omits همان جا وفات یافت

۸ M. omits و معمور

۹ M. قبض هر یکی ماند

۱۰ M. و حبیب الملک

۱۱ B. با ساحت سند

که از عداوت سازنگخان پیش ازین بر امیر تیمور^۱ پیوسته و پیشوائی کرده بامان و دست راست دست آورده و شهر میمون لاهور را نهیب و تاراج نهاد - زن و بچه شیخا مذکور و مردم دیگر که در پناه او درون حصار لاهور در آمده بودند بتمام گرفتار و اسیر شدند - و مسند عالی خضر خان را اقطاع ملتان و دیبالپور مفوض گردانید - در اقطاعات^۲ مذکور فرستاد - از آنجا بکوچ متواتر میان کابل شده در دار الملک سمرقند رفت - بعد رفتن او در حوالی دهلی و تا آنجا که لشکر او گذشته بود وبا و فقط افتاد^۳ - بعضی مردم در وبا و بعضی بعذاب گرسنگی هلاک شدند - تا مدت دو ماه دهلی خراب و ابتور^۴ بود - و در ماه رجب^۵ قدره^۶ سنه المذکور سلطان ناصرالدین نصرت شاه که از غدر اقبال خان عطف کرده سمت میان دو آب رفته بود با جمعیت معدود در خطه میرت آمد - عادل خان با چهار زنجیر پیل و لشکر خویش^۷ با سلطان پیوست - بغدر او را دست آورد و پیلان را قابض شد - خلق میان دو آب که از دست مغل خلاص یافته بودند برو^۸ جمع شدن گرفت - با موازنه^۹ دو هزار سوار در فیروز آباد رفت - و دهلی اگرچه خراب بود قابض شد - شهاب خان از میوات با ده زنجیر پیل و جمعیت خویش و ملک الماس از میان دو آب آمده بدر^{۱۰} پیوستند - چون لشکر بسیار گرد سلطان جمع^{۱۱} شد - شهاب خان را در برن برای قلع و قمع^{۱۱} اقبال خان نامزد کرد - در اثنای راه چند

۱ M. بر امیر پیوسته بود

۲ M. اقطاع مذکور

۳ M. افتاده

۴ M. خراب بود

۵ M. رجب سنه المذکور

۷ B. بدو جمع

۶ M. لشکر با سلطان پیوسته

۹ B. برو پیوستند

۸ M. موازنه با دو هزار

۱۰ M. جمع گشت

۱۱ M. قلع اقبال خان

کرد - روز دیگر بالای حوض فرود آمد - اقبال خان با^۱ لشکر و پیلان بیرون آمده در میدان با امیر تیمور مقابل شد - و هم بکمل^۲ اول شکست خورد - چند زنجیر^۳ پیل بر دست لشکر امیر تیمور^۴ آمد - و باقی پیلان بهزار حیل و زجر ثقیل^۵ درون شهر برد - فاماً وقت در آمدن بسیار خلق شهر و لشکر^۶ پایمال و کشته گشت - بحدی^۷ که از کشته پشته و از مرده توده بر آمد - چون شب در آمد اقبال خان و سلطان محمود زن و بچه گذاشته از شهر بیرون آمدند - سلطان محمود^۸ طرف گجرات رفت - و اقبال خان آب چون^۹ عبده کرده در قصبه برن در آمد - روز دیگر امیر تیمور خلق شهر را امان داده مال امانی از ایشان گرفت - چهارم روز آن فرمود تا همه خلق^{۱۰} را که درون شهر بودند اسیر کند - همچنین کردند - اِنَّا لِلّٰهِ وَرَضِیْنَا بِقَضَاءِ اللّٰهِ - بعد چند روز مسند عالی خضر خان طاب ثراه که از خوف امیر تیمور در کوه میوات پناه بسته بود و بهادر ناهر و مبارک خان و وزیرک خان بعهد و امان امیر تیمور را ملاقات کردند - جز مسند عالی خضر خان طاب ثراه دیگر همه را بند کرد - و از دهلی دامن کوه گرفته مراجعت فرمود - و^{۱۱} خضر خان را رخصت کرد و گفت دهلی همه را گرفته بتو بخشیدم - وقت بازگشت خلقی که در کوه مانده بودند از ایشان نیز اسیر و دستگیر گشتند - چون در حد لاهور^{۱۲} رسید شیخا کهوکه^{۱۳} را

۱ M. omits لشکر

۲ M. جند پیل بر دست

۳ M. امیر آمد

۴ M. حیل درون شهر

۵ B. لشکری پایمال و کشته شد

۶ M. omits محمود

۷ M. چون را عبده

۸ M. همه خلايق را see also Tabakāt Akbarī, p. 255 for full details.

۹ B. and M. omits from خضر خان up to بخشیدم

۱۰ M. لاهور

۱۱ M. کهو کهیر

پته او گفته بود ^۱ عادلخان خطاب کرده ^۲ اقطاع سامانه میان دو آب بحواله
 او گردانید - و خود در پرداخت کارهای ملکی مشغول بود - همچنین
 در ماه صفر سنه احدی و ثمانمائۀ خبر آمدن امیر تیمور بادشاه خراسان
 رسانیدند که قصبۀ طلمبه را تاخته در ملتان نزول کرده است و اسیران لشکر
 سارنگخان را که پیر محمد داشته بود زیر تیغ بیدریغ ^۳ آورد - ازین جهت
 اقبال خان بغایت متامل و متفکر گشت - امیر تیمور بکوچ متواتر حصار
 بهتغیر گرد کرد - رای ذو الجی ^۴ بهتی را اسیر گردانید - و خلقی که
 محصر شده بودند همه را بکشت - از آنجا در حوالی سامانه تاخت -
 بعضی خلق ^۵ دیبالپور و اجودهن و سرستی که از خوف او گریخته سمت
 شهر می آمدند بعضی اسیر و دستگیر شدند و بیشتری بشرف شهادت
 مشرف گشتند - از آنجا آب جون را عبیره کرده در میان دو آب در آمد -
 بیشتر ولایت را نهب و تاراج ^۶ گردانید - در قصبۀ نمولی ^۷ نزول فرمود -
 اسیرانی که از در سند تا آب گنگ بر دست لشکر او گرفتار شده بودند
 موازنه پنجاه هزار مرد ^۸ کم و بیش و الله اعلم بِالْحَقِیْقَةِ همه را علف تیغ
 گردانید - قصبات و شهرهای مسلمانان و مردم روستا از مسلم و هندو از خوف
 او گریخته بعضی در کوه و بعضی در جول و بعضی در آب گیرها در آمده
 پناه جستند - و بعضی مردم در حصار دهلی در آمدند - در ماه جمادی
 الاول ^۹ سنه احدی و ثمانمائۀ آب جون را عبیره کرده در فیروز آباد نزول

و لشکر کشیدن سوی حصار پانی پته او گفته بود M. omits ۱

خطاب کرد و اقطاع میان دو آب M. omits ۲

رای جلعین M. omits ۳

نهب کرد M. omits ۴

قصبۀ لونى Tabakāt Akbarī, p. 255, قصبۀ نمونی M. omits ۵

مردم کم و بیش B. omits ۶

جماد الاول M. omits ۷

اصلاح دادند - مقرب خان برابر سلطان محمود در حصار جهان پناه آمد و اقبال خان هم در سیری بود - ناگاه^۱ یکایک اقبال خان با جمعیت خویش رفت و خانه مقرب خان گرد گرفت - و امان داده او را^۲ بکشت - و سلطان محمود را نکبتی فرسانید - فاما کارهای ملکی بتمام و کمال^۳ خود میکرد - سلطان را بر طریق نمونه و نقش دیوار^۴ داشت - در ماه ذی القعدة سنة المذکور اقبال خان سمت پانی پته بقصد تاتار خان سواری کرد - چون تاتار خان را خبر شد بنگاه و پیلان و چیزی لشکر درون حصار پانی پته گذاشت - خود با لشکر^۵ جراره قصد دهلی کرد - اقبال خان حصار پانی پته را محصر گردانید - میان دو سه روز فتح شد - پیلان و اسپان و اسباب و خیل^۶ و تبار تاتار خان بتمام^۷ بدست او آمد - تاتار خان نیز در حصار دهلی کوشش بسیار^۸ نموده - فاما حصار دهلی مجال^۹ فتح نبود - مسخر کردن^{۱۰} نتوانست - هم درین میان خبر پانی پته شنید^{۱۱} - از استماع این خبر می جوشیده - اما ممکن نبود که فکر حصار پانی پته بکند - بضرورت از دهلی عطف کرده با لشکر جرار^{۱۲} طرف گجرات بر پدر خویش رفت - اقبال خان با^{۱۳} پیلان و اسپان از پانی پته شده سمت دهلی مراجعت فرمود - ملک نصیر الملک قرابت^{۱۴} تاتار خان را که برو پیوسته بود و لشکر کشیدن سعی حصار پانی

۱ تا یکایک M.

۲ داده کشت M.

۳ و کمال M. omits

۴ و نقش دیوار M. omits

۵ خود جراره B.

۶ و خیل و تبار M. omits

۷ بتمام B. omits

۸ بسیار M. omits

۹ فاما فتح کردن نتوانست M.

۱۰ مسخر کردن نتوانست M. omits

۱۱ شنید از دهلی عطف کرده بالشکر طرف M.

۱۲ جرار M. omits

۱۳ اقبال بیلان و اسپان دیگر M.

۱۴ قریب تاتار خان M.

ملتان رسید^۱ - سارنگ خان طاقت مقاومت^۲ و مصاف میدان تنگ دید بضرورت حصارى شده - تا مدت شش ماه جنگ^۳ قایم داشت - آخر الامر بتاریخ نوزدهم ماه رمضان سنه ثمان مائه به سبب تنگی علف و غله امان خواسته با پیر محمد ملاقات کرد - سارنگخان را با کل خیل و اتباع او و تمام لشکر و خلق شهرى را اسیر کردند - و حصار ملتان را پیر محمد^۴ قابض شده همانجا لشکرگاه ساختند - در ماه شوال سنه المذكور اقبال خان با سلطان ناصر الدین پیوست - و میان ایشان در حظیره^۵ شیع المشایخ قطب^۵ الحق و الشرع و الدین عهد شد - سلطان ناصر الدین را با لشکر^۶ و پیلان برابر کرده درون حصار جهان پناه برد - سلطان محمود و مقرب خان و بهادر ناهر درون دهلی کهنه حصارى شدند - سیوم روز اقبال خان غدر کرد - سلطان ناصر الدین غافل بود خود را یاد کردن نتوانست - با جمعیتی معدود و پیلان از درون حصار جهان پناه بیرون آمد - اقبال خان با لشکر خویش تعاقب کرد - پیلان نامدار^۷ بتمام بر دست اقبال خان آمد - سلطان ناصر الدین منهزم شده در فیروز آباد رفت - از آنجا با کل اتباع خویش بیرون آمده^۸ و آب جون عبر کرده بر^۹ تاتار خان وزیر خویش پیوست - فیروز آباد را اقبال خان قابض گشت - بعده میان مقرب خان و اقبال خان هر روز جنگ می شد - تا مدت دو ماه میان^{۱۰} ایشان برین نوع مقابله^{۱۱} بود - آخر کسی از امرا و ملوک در میان آمده

۱ M. در ملتان سارنگ خان آمد

۲ M. مقاومت جنگ میدان نبود

۳ M. جنگ

۴ M. پیر محمد

۵ M. المشایخ نظام الحق و الشرع والدین

۶ M. لشکر پیلان

۷ M. نامدار

۸ M. آمد و آب

۹ M. کرده و تاتار خان وزیر

۱۰ M. میان

۱۱ M. مقاتله بود

ایشان مضاف شد - حق سبکخانه^۱ و تعالی تاتار خان را نصرت بخشید - سارنگ خان گریخته سمت ملتان روی نهاد - تاتار خان - سارنگ خان مذکور را تار کرده^۲ سامانه بحواله غالب خان کرد - و خود بذات شریف^۳ تا حد تلونندی بارای کمال الدین مین در تعاقب سارنگخان رفت - آخر^۴ از آنجا مراجعت کرد - در ماه ربیع الاول سنة المذکور پیر محمد فیسغه^۵ امیر تیمور بادشاه خراسان با لشکریهای انبوه آب سنده^۶ عبور کرد - حصار اُچه را^۷ گرد گرفت - علی ملک که از جهت سارنگ خان والی اُچه بود موازنه یک ماه حصارى شده جنگ میکرد - همچنان^۸ سارنگخان ملک تاج الدین ذایب خویش و امرا و ملوک^۹ دیگر را با چهار هزار سوار جرّار نامدار و مرکبان آن دیار^{۱۰} بیاری دهی در اُچه نامزد گردانید - پیر محمد را از آمدن لشکر و^{۱۱} ملک تاج الدین مذکور خبر شد - حصار اُچه را گذاشته در موضع ترمتمه کنار آب بیاه آمد^{۱۲} - و ملک تاج الدین آنجا نزول کرده بود تاخند - لشکری غم بود - طاقت مقاومت^{۱۳} نتوانست آورد - بعضی همانجا شهید شدند و بعضی که^{۱۴} خود را در آب زدند بیهوشی غرق^{۱۵} گشتند - و طعمه ماهیان دریا شدند - ملک تاج الدین با سوار معدود منهزم شده در ملتان آمد - پیر محمد نیز با لشکر خویش متعاقب او در

۱ M. omits و سبکخانه

۲ M. تاتار خان سامانه را

۳ M. omits بذات شریف

۴ M. omits آخر

۵ M. نشه امیر تیمور

۶ M. سنده را عبور

۷ M. omits را

۸ M. همچنان شد سارنگخان

۹ M. و ملوک

۱۰ M. سوار بیاری دهی در اُچه

۱۱ M. از آمدن ملک تاج الدین خبر

۱۳ M. omits مقاومت

۱۲ M. آب بیاه و خانها ملک تاج الدین

۱۴ M. که در خود را

۱۵ M. غرق گشتند ملک تاج

بادشاهی می کردند - مال و محصول خود تصرف می گردانیدند - تا مدت سه سال برین نوع قرار گرفته بود ^۱ - و هر روز میان دهلی و فیروز آباد قتل ^۲ و قتل جنگ و جدال می شد - گاهی ایشان غالب می آمدند و دهلویان را درون حصار می انداختند - و گاهی دهلویان تا حصار ^۳ فیروز آباد می تاختند - هم چنان در سنه ثمان و تسعین و سبعمانه سارنگخان را با مسند عالی خضر خان امیر ملتان مخالفت شد - میان یکدیگر محاربه و مقاتله بسیار می رفت - آخر بعضی غلامان - ملک مردان تهی ^۴ دادند و با سارنگخان یار شدند - شق ملتان بدست سارنگخان آمد - و لشکر و جمعیت بسیار جمع ^۵ کرده در ماه رمضان سنه تسع و تسعین و سبعمانه طرف سامانه رفتند - غالب خان امیر سامانه حصارى شده جنگ و جدال ^۶ میکرد - چون طاقت مقاومت ^۷ نبود منهنم شده با سوار و پیاده معدود در پانی پته آمد و تاتار خان را پیوست - خبر کیفیت مذکور سلطان نصرت شاه را روشن و مبرهن ^۸ گشت - ملک الماس عهده دار بندگان را با ده زنجیر پیل و لشکر معدود بیاری دهی ^۹ تاتار خان نامزد کرد و فرمود تا سمت سامانه سواری کنید - سارنگخان را دور کرده سامانه را بحواله غالب خان گردانید - بتاریخ پانزدهم ماه محرم سنه ثمان مائه نزدیک موضع کوهله ^{۱۰} میان

^۱ گرفته بودند B.

^۲ فیروز آباد قتل می شد M.

^۳ حصار خانه M.

^۴ بعضی از غلامان ملک Tabakāt Akbarī, p. 253 ; ملک مردان مهی دادند M. and Elliot, بهی با سارنگ خان پیوستند - سارنگ خان تقویت یافته ملتان را گرفت vol. IV. p. 32 translates:—At length some of the people (*ghulam*) of Malik Mardān Bhattī joined Sārang Khān, and with their assistance he got possession of the district (*shikk*) of Multan.

^۵ جمع M. omits

^۶ جنگ می کرد M.

^۷ طاقت استقامتش نبود M.

^۸ روشن گشت M.

^۹ بیاری دهی برابر تاتار خان M.

^{۱۰} نزدیک موضع کوهله Tabakāt Akbarī, p. 254

مستعد بود طاقت نتوانست آورد - از راه دروازهٔ حرم از کوشک بیرون آمد - بعضی لشکر بدو پیوست - و بعضی یاره^۱ هر جانبی رفت - سعادت خان با جمعیت خویش درون دهلی در آمد و مقرب خان را ملاقات کرد - میان چند روز مقرب خان او را بغدر دست آورده بکشت - امرا و ملوک که در فیروز آباد مانده بودند چنانچه محمد مظفر^۲ و شهاب ناهر و فضل الله بلخی و بندگان فیروز شاهی بتمام بر سلطان ناصر الدین پیوستند - و بر سلطنت او بیعت تازه^۳ کردند - محمد مظفر وزیر شد و بخطاب^۴ تاتار خانی مشرف گشت - و شهاب ناهر را^۵ شهاب خان و فضل الله بلخی را قتلغ خان خطاب کردند - و عهده داری بندگان خاص ملک الماس سلطانی یافت - در دهلی و فیروز آباد^۶ دو بادشاه گشت - مقرب خان بهادر ناهر را با جمعیت او بر خویش داشت و حصار دهلی کهنه بکوالهٔ او کرد - و ملو را اقبال خان خطاب گردانید - و حصار سیری او را داد - آخر میان دهلی و فیروز آباد هر روز محاربه و مقاتله میرفت - و میان مسلمانان یک دیگری خون ریزی می شد - هیچ یکی را از ایشان این قوت نبود که بر دیگری غلبه کند - شق میان دو آب و اقطاع^۷ سیپننه و پانی پتنه و جهجر^۸ و هنگ در قبض سلطان ناصر الدین ماند - و در ضبط سلطان محمود جز حصارهای مذکور مقامی دیگر نبود - امرا و ملوک بلاد ممالک بسر خویش^۹

۱ یاره هرجائی and I. بعضی تاوه هرجائی رفت M.

۲ محمد مظفر وزیر و شهاب ناهر و ملک فضل الله M.

۳ بیعت کردند M.

۴ خطاب تاتار خانی M.

۵ B. omits را

۶ فیروز آباد و بادشاه گشت M.

۷ بعضی پرگنات میان Tabakat Akbari, p. 252 and اقطاع سنبل و پانی پتنه M.
دو آب و پانی پت و سون پت و رهنک و جهجرتا بست گروهی شهر

۸ جهجر M.

۹ ممالک بسر خویش هر یکی پادشاهی شده مال M.

و پایگاه و کل اسباب ملک داری در قبض سعادت خان ماند - مقرب خان را از آمدن سلطان تقویتی حاصل گشت - روز دیگر خلق شهر^۱ از سپاهی و بازاری جمع کرده برای جنگ از دروازه^۲ شهر بیرون آورد - سعادت خان را خبر شد - او نیز با کل لشکر خویش در میدان پیش آمد - میان یکدیگر محاربه شد و مقاتله بسیار رفت - آخر مقرب خان منهزم گشته درون شهر^۳ در آمد - و مردم شهری بیشتر^۴ پایمال شدند - فاما سعادت خان حصار را سدن نتوانست - مراجعت کرده بالای حوض خاص نزول کرد - چون حصار دهلی قابل فتح نبود و هوای بشکال قریب رسید سعادت خان از آنجا کوچ کرده در فیروز آباد رفت - و با امرائی که موافق او بودند اتفاق کرده که کسی را از فرزندان سلطان مرحوم فیروز شاه طاب کراه و جعل الجنة^۵ مثنوا^۶ بر تخت سلطنت در فیروز آباد اجلاس^۷ دهند - نصرت خان^۸ بن فتح خان بن سلطان مرحوم فیروز شاه میان میوات بود - او را آورده در ماه ربیع الاول سنة المذکور بر تخت سلطان در کوشک فیروز آباد بنشاندند - و ناصر الدین نصرت شاه خطاب کردند - اما او را طریق نمونه پیش^۹ داشتند - و کارهای ملکی تمام سعادت خان میکرد - چون چند روز برین طریق^۹ بگذشت بعضی بندگان فیروز شاهی و بعضی پیلانان با سلطان ناصر الدین یار شدند - و سعادت خان بیغم بود - یکایک سلطان ناصر الدین را بر پیل سوار کردند و هر کسی برو جمع شدن گرفت - سعادت خان غیر

^۱ B. and M. شهر را از سپاهی

^۲ دروازه‌ها شهر M.

^۳ M. درون در آمد

^۴ M. بیشتری پایمال

^۵ M. omits جعل الجنة مثنوا

^۶ M. جلوس دهند

^۷ B. نصرت خان بن فیروز خان بن سلطان مرحوم

^۸ M. پیش نداشته بودند

^۹ M. برین بگذشت

لوهور رفت - از آنجا شب‌اشب زن و فرزندان^۱ خویش سته طرف کوه
 جمون^۲ رفت - دوم روز سارنگخان حصار لوهور را قابض شد - و ملک کندهو
 برادر خویش را عادل خان خطاب کرده در حصار^۳ لوهور گذاشته خود
 سمت دیبالپور مراجعت فرمود - در ماه شعبان سنه المذکور سلطان سعادت
 خان را برابر سته سمت بیانه سواری مصمم کرد - و مقرب خان را با چند
 پیل معدود و خیل خاص او در شهر گذاشت - چون سلطان نزدیک
 گوالیر رسید ملک علاؤ الدین دهاروال و مبارک خان پسر^۴ ملک راجو و
 ملو برادر سارنگخان بر سعادت خان غدر اندیشند - بنوعی او را خبر شد -
 ملک علاؤ الدین و مبارک خان را دست آورده بکشت - ملو گریخته
 پیش^۵ مقرب خان در دهلی آمد - سلطان هم از آنجا مراجعت فرموده
 نزدیک شهر فرود آمده بود^۶ - مقرب خان استقبال نمود و بشرف پابوس
 مشرف گشت - فاما به سبب خوف و هراسی که در خاطر او متمکن شده بود
 باز گشته درون شهر در آمد - و استعداد بنیاد جنگ نهاد - دوم روز سلطان^۷
 و سعادت خان با جمیع امرا و ملوک و پیلان ساخته و مستعد^۸ شده پیش
 دروازه میدان آمدند - مقرب خان حصارى شده جنگ میکرد - تا مدت سه ماه
 برین نمط میان ایشان جنگ قائم^۹ بود - همچنان سلطان را بعضی نزدیکان
 او در ماه محرم سنه سبع و تسعین و سبعمائه درون شهر بردند - فاما پیلان^{۱۰}

797

۱ B. فرزند خویش

۲ M. کوه جون Elliot, vol. IV. p. 29 "Jūdi," and Tabakāt, p. 251

۳ M. حصار کوهور

۴ B. مبارک خان و پسر ملک

۵ M. گریخته بر مقرب خان

۶ M. آمده مقرب خان

۷ M. سلطان سعادت خان

۸ M. و مستعد پیش

۹ B. قائم مانده بود and I قائم بود ممر در آن واقعه سلطان را

۱۰ M. پیل و پایگاه

جونپور رفت - بآهستگی اقطاع قنوج و کره و اوده و سندیه^۱ و دلمو و بهراچ و بهار و ترهت را در قبض و تصرف خود آورده بیشتر کفار را قلع و قمع^۲ کرد - و حصارها که کافران آن دیار خراب و نهب و تاراج^۳ کرده بودند از سر بنا کردند - باری تعالی اسلام را قوت و نصرت بخشید - رای جاج نگر و بادشاه لکهنوتی پیلان که در دهلی هر سالی می رسانیدند خواجه جهان را رسانیدن گرفتند - هم دران ایام سارنگخان را طرف دیپالپور برای ضبط اقطاع و قلع و قمع شیخا کهوکه نامزد کردند - در ماه شعبان سنه المذکور سارنگخان در دیپالپور رفت - حشم دیپالپور و بندگان را استقامت داد و مستعد کرد و اقطاع دیپالپور در ضبط خود آورد - در ماه ذی القعدة سنه ست و تسعین و سبعمائه رای ذوالجی^۴ بهتی و رای داؤد کمال مین و لشکر ملتان را برابر کرده نزدیک قصبه برهاره^۵ آب ستلدر را عبور کرد - و نزدیک^۶ دوهالی آب بیاه را گذارا شده در ولایت لوهور در آمد - چون شیخا کهوکه شغید که سارنگخان جانب او می آید او نیز لشکر کشیده حوالی دیپالپور تاخت - و قصبه اجودهن را محصر گردانید - هم چنان خبر یافت که سارنگخان قصبه بهددریت^۷ را نهب کرده فرود آمده است - از اجودهن شب میان کرده در لوهور آمد - دوم روز مستعد جنگ شده پیش رفت^۸ - در ساموتهله دوازه کروهی لوهور با یکدیگر مصاف شد - سارنگخان را خدای تعالی فتح بخشید - شیخا کهوکه منهزم شده در

۱ B. and M. شدیده

۲ M. omits قمع

۳ M. omits تاراج

۴ M. رای جلجین

۵ M. ترهاره آب

۶ B. نزول دوهالی

۷ I. Elliot, vol. IV, p. 29 "Hindupat".

۸ M. پیش رفتن

ذکر سلطان محمود ناصر الدین شاه

سلطان محمود ناصر الدین پسر خرد سلطان محمد شاه بود - چون سلطان علاء الدین وفات یافت بیشتر امرا و ملوک که اقطاعات ایشان سمت غرب بود چنانچه غالب خان امیر سامانه و رای کمال الدین مین و مبارک خان هلاجون و خواص خان امیر اندری و کرنال از شهر بیرون آمده جوار باغ نزول کرده می خواستند بغیر ملاقات جانب اقطاعات خویش روند - خواجه جهان را خبر شد ترغیب کرده ایشان را در شهر آورد و بر سلطنت سلطان محمود بیعت گذاید - بتاریخ بستم ماه جمادی الاول سنه المذکور باتفاق امرا و ملوک و جمهور آئمه و سادات و علما و مشایخ بر تخت سلطنت در کوشک همایون اجلاس دادند - و سلطان ناصر الدین محمود شاه خطاب کردند - عهده وزارت هم بر خواجه جهان مقرر کردند ^۱ - مقرب الملک مقرب خان شده و ولی عهد سلطان گردانیدند ^۲ و عبد الرشید سلطانی را سعادت خان خطاب کردند - و عهده باربگی یافت - ملک سارنگ را سارنگ خان خطاب کردند - و اقطاع دیپالپور بحواله او گشت - و ملک دولت یار دبیر را دولت خان خطاب کردند - و عهده عماد الملک دادند و عارض ممالک گشت - کار اقطاع ^۳ هندوستان از غلبه کفار نگو سارضعف ^۴ پذیرفته بود - خواجه جهان را سلطان الشرق خطاب کرده و کار تمام هندوستان از قنوج تابهار بحواله او گردانیدند - در ماه رجب ^۵ رجب قدره سنه ست و تسعین و سبعمانه با بیست زنجیر پیل سمت هندوستان روان داشتند - کفار دیار آثاره وکول و کهور ^۶ و کنبل و حوالی قنوج را گوشمال داده در عرصه

^۱ مقرر داشت B. and مقرب کرد M.

^۳ M. اقطاعات

^۵ M. رجب سنه

^۲ گردانید B.

^۴ B. ضعیف

^۶ M. کهور کنبل

از محمد آباد سلطان را در شهر در آوردند - و درون حظیره بدر بالای حوض
خاص دفن کردند - مدت ملک سلطان شش سال و هفت ماه بود - و الله
أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ *

ذکر سلطان علاؤ الدین سکندر شاه

سلطان علاؤ الدین سکندر شاه پسر میانگی سلطان محمد شاه بود و
همایون خان خطاب داشت - چون سلطان محمد شاه برحمت حق پیوست
سه روز شرط عزّا بجا آوردند - بتاریخ نوزدهم ماه ربیع الاول سنة المذكور
باتفاق امرا و ملک و ایمة^۱ و سادات و قضات که در شهر بودند
در کوشک همایون جلوس فرمود - شغل وزارت هم بر خواجه جهان
مقرر داشت - و عهده و اشغال هرچه کسی در عهد پدر او داشتند بر ایشان
مستقیم گردانیدن^۲ فرمود - همچنان ملک مقرب الملک و امرا و ملوک دیگر
تابوت سلطان مرحوم برابر کرده در دهلی آمدند - و بر سلطنت سلطان علاؤ
الدین بیعت کردند - پیلان و اسپان و هرچه اسباب دارات بادشاهی بود بتمام
او را تسلیم نمودند^۳ - تا مدت یک ماه برین قرار در تدبیر سلطنت مشغول بود -
بتقدیر الله تعالی زحمتی برتن سلطان پیدا شد - روز بروز زیادت
می گشت - بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول سنة المذكور برحمت حق
پیوست *

بجز خون شاهان درین طشت نیست

بجز خاک خویان درین دشت نیست

و مدت ملک او یک ماه و شانزده روز بود و الله أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ *

۱ I. omits و سادات

۲ I. گردانید

۳ I. تسلیم کردند

کرده صورت اصلاح درمیان آورده - کفار مذکور ملاقات کردند - ملک مذکور برابر کرده در قنوج برد - و به بهانه مشورت درون حصار طلبید - همه درون رفتند - مگر سبیر ملعون در پرده^۱ خویش ماند - که آخر همه را دست آورده دوزخ فرستاد - سبیر از بیرون گریخته سمت آثاوه رفت - ملک مقرب الملک مظفر و منصور سمت محمد آباد مراجعت کرده - در ماه شول سنه خمس و تسعين و سبعمائه - سلطان جانب میوات سواری کرد و ولایت ایشان تاخته سمت محمد آباد جتیسر^۲ رفت - درین میان زحمت در تن سلطان پیدا آمد - و روز بروز زیادت شدن گرفت - هم چنان خبر رسانیدند که بهادر ناهر حوالی شهر را تاخت - سلطان اگرچه زحمتی بود در چودول سوار شده قصد کرده - بهادر ناهر نیز از کوتله بیرون آمد - با سلطان مقابل شد - آخر هم باول حمله شکسته و منهزم شده درون کوتله رفت - لشکر سلطان دنبال او کرد - او درون در آمد - بیشتر خلق کوتله اسیر^۳ گشتند - اسب و اسلحه و اسباب ایشان بتمام غارت شده - بهادر ناهر مذکور از کوتله گریخته در کوه جهر خزید - سلطان از آنجا سمت محمد آباد مراجعت فرمود - و دنبال عمارت و آبادانی جتیسر مشغول گشت - فامّا زحمت روز بروز در تن سلطان غالب می آمد - در ماه ربیع الاول سنه ست و تسعين و سبعمائه شاهزاده همایون خان را با عساکر قاهره بر شیخا کهوکه^۴ که بغی ورزیده و حصار لوهور^۴ را قابض شده بود نامزد کرد - شاهزاده می خواست طرف لوهور روان شود - هم چنان خبر وفات سلطان رسید - شاهزاده هم در شهر توقف کرده - و این واقعه هفدهم ماه ربیع الاول سنه المذكور بود *

بیت *

سعدی گر آسمان بشکر پرورد ترا چون می کشد بزهرا ندارد تفضلی

در دایره خویش B. 1

جتیسر I. 2

اسیر و دستگیر I. 3

حصار لاهور I. 4

شهر بود بر سلطان رسید - بر مضمون آنکه اسلام خان می خواهد سمت ملتان و لوهور رود - و آنجا فتنه انگیزد - بمجرد رسیدن^۱ خبر سلطان از جتیسر لشکر گرد^۲ کرده در شهر آمد - و محضر ساخت^۳ و اسلام خان را طلبیده^۴ کیفیت مذکور ازو استفسار کرد - او منکر گشت - جاجر^۵ نام کافری برادر زاده^۶ اسلام خان ناپاک بسبی ازو رنجیده بود^۷ بدروغ بر روی او گواهی داد - اسلام خان را بنحیث پیش دربار سیاست کردن فرمود - و شغل وزارت بحواله^۸ خواجه جهان گردانید - و ملک مقرب الملک را در محمد آباد در جتیسر تعیین کرد و لشکرها نیز^۹ نامزد او گردانید - در سنه خمس و تسعین و سبعمائنه خبر جمع شدن سبیر و ادهرن و جیت سنگه راتهور و بیر بهان مقدم بهنو^{۱۰} گانو و ابهیچند مقدم چندوار و فتنه انگیزختن ایشان بسمع سلطان رسانیدند - بجانب^{۱۱} ملک مقرب الملک^{۱۰} فرمان فرستاد که بذوئی فتنه ایشان را فرونشاند - ملک مقرب الملک سمت خطه قنوج سواری فرمود - کفار مذکور نیز با جمعیت خویش مقابل آمدند^{۱۱} - ملک مذکور ایشان را ترغیب

۱ رسیدن این خبر M.

از جیت کشش کرده در M. ۲

۳ محضر ساخته B.

۴ طلبید کیفیت M.

۵ Elliot, vol. IV, p. 26, جاجو نام هندوی Tabakāt Akbarī, p. 248. جاجن M. n. 4 supports the latter reading. The three MSS. have practically one version, but the Tabakāt Akbarī, p. 248 gives a quite different one:

جاجو نام هندوی و برادر زاده^۶ او که از اعدای او بودند بدروغ در معرکه گواهی دادند Elliot, vol. IV, p. 26 also translate according to the Tabakāt.

۶ بودند B.

۷ نیز B. omits

۸ مقدم بهنو و فتنه انگیزختن B.

۹ to بجانب ملک مقرب الملک (see p. 156, line 10) from M. omits about 2 foll. کوشک همایون اجلاس دادند

بجانب مقدم چندوار ملک مقرب الملک سمت خطه قنوج سواری فرمود الخ B. ۱۰

۱۱ مقابل آمدند ملک مقرب الملک انتظار فرستاد که تا بذوئی فتنه ایشان B. ۱۱ فرونشاند ملک مذکور ایشان را ترغیب الخ

رای برسنکه ملاقات کرد^۱ - او را جامه داده باز گردانید - از آنجا کناره آب چون گرفته سمت دهلی مراجعت فرمود - در سنه اربع و تسعين و سبعمائه خبر ترمذ برسنکه^۲ مذکور و سبیر^۳ و ادهرن و بیر بهان رسید - سلطان برای قلع برسنکه - اسلام خان را نامزد کرد - و خود سمت اٹاوه برای قلع و قمع سبیر و ادهرن و کافران دیگر لشکر کشید - برسنکه ملعون مقابل^۴ اسلام خان آمد - و بجنک پیوست - بتائید الله تعالی لشکر اسلام را فتح^۵ شد - برسنکه ملعون منہزم گشت - لشکر منصور تعاقب او کرد - بیشتر کفار را بدوزخ فرستاد و ولایت او خراب و تاراج^۶ گردانید *إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَظَ أَهْلِهَا أَدْلَةً* آخر برسنکه مذکور بامن و دست^۷ راست باسلام خان ملاقات کرد - و برابر شده در حضرت^۸ دهلی آمد - و سبیر ملعون و ادهرن قصبة بالرام را تاختند - چون سلطان کناره آب بیاہ رسید ایشان گریخته در اٹاوه محصر گشتند - سلطان بکوچ متواتر پیش اٹاوه نزول فرمود - روز اول قدری جنگ شد - چون شب افتاد - حصار^۹ اٹاوه را خالی کرده فرار نمودند - روز دیگر حصار اٹاوه را سلطان خراب گردانیده سمت خطه قنوج رفت - از^{۱۰} گذر آب گنگ شده کفار قنوج و دلمو را گوشمال داده مراجعت کرد - در جتیسر آمد و آنجا حصارى بنياد نهاد - و محمد آباد نام کرد - در ماه^{۱۱} رجب سنه المذكور نبشته خوجه جهان که نایب غیبت در

^۱ B. omits کرد

^۲ Elliot, vol. IV., p. 25 n. 2 "Firishta calls him Nar Sing which is right, though Har Singh is possible".

^۳ Tabakāt Akbarī, p. 248 و سرباد هرن و بیر بهان رسید ; Elliot, vol. IV, p. 26 spells سر داد هرن as Sarvādharan.

^۴ B. ملعون منہزم مقابل

^۵ فتح و فیروزی بخشید B.

^۶ M. ولایت او را خراب گردانید

^۷ B. بامن و دست و راست

^۸ M. حضرت

^۹ B. حصار

^{۱۰} M. رفت از آنجا گذر آب گنگ

^{۱۱} B. ماه رجب قدره سنه

اعلی^۱ آمدند - سلطان را شوکت و قوت و مکنت^۲ زیادت حاصل گشت -
 شاهزده همایون خان و اسلام خان و غالب خان و رای کمال الدین و رای
 ذوالجی^۳ را با لشکرهای قاهره برای قلع و قمع^۴ فساد^۵ ابوبکر شه و بندگان
 فیروز شاهي^۵ نامزد کرد - امرای مذکور در قصبه^۶ مهندواری رسیده
 بودند - در ماه محرم سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه ابوبکر شه و بهادر ناهر
 و بندگان فیروز شاهي جمعیت کردند یکایک روز روشن بر لشکر مذکور
 زدند - بعضی لشکر را خسته کردند - اسلام خان باجمعیت خود مستعد
 شده بحرب پیوست - شاهزاده و لشکر دیگر نیز سوار شدند - و هم بحمله
 اول ایشان را^۶ شکستند - لشکر سلطان تعاقب کرد - و بیشتر^۷ منهزم شده
 در حصار کوتله رفتند - و بعضی اسیر و دستگیر گشتند - چون خبر مذکور
 بسمع سلطان رسید سلطان نیز همان طرف سواری فرمود - نزدیک کوتله کناره
 دهند نزول کرد - ابوبکر شه و بهادر ناهر امان خواسته بر سلطان ملاقات کردند -
 بهادر را جامه داده باز گردانید - ابوبکر شه را برابر کرده در منزل کهندي برد^۸ -
 ز آنجا ابوبکر شه را در خطه^۹ امرهه^۹ جلا کرده و حبس کردن فرمود -^{۱۰} چنانکه
 هم دران حبس برحمت حق پیوست - * بیت^{۱۱} *

مار را چون دم کشی سر بیاورد کوفتن

کار مار دم گسسته نیست کاری سرسری

و مدت حکومت^{۱۲} او یک و نیم سال بود - و خود سلطان طرف اتاره رفت -

۱ M. حضرت آمدند

۲ M. omits مکنت

۳ M. رای جلبین

۴ M. omits قمع

۵ M. فیروز شاهي را نامزد

۶ B. ایشان شکستند

۷ M. تعاقب کرد بیشتری منهزم

۸ M. کهندي مردی بود

۹ M. خطه میرته جدا کرده

۱۰ B. چنانچه

۱۱ M. omits the whole بیت

۱۲ B & M. omits مدت حکومت او یک و نیم سال بود

چتر بر سر او کشیدند - سیوم روز بتاریخ نوزدهم ماه رمضان سنة المذکور^۱ سلطان از جتیسر^۲ در شهر آمد - و در کوشک فیروز آباد جلوس فرمود - مباشر جب شغل وزارت یافت و خطاب اسلام خانی مقرر شد - و بندگان مذکور و خلق شهر بر سلطان پیوستند - بعد چند روز معدود از فیروز آباد درون حصار جهان پناه در کوشک همایون آمد - و پیلان از قبض بندگان فیروز شاهی ستیده تسلیم^۳ به پلیمانان قدیم کردند^۴ - سبب این معنی بندگان مذکور فتنه انگیز شدند - چون سلطان قوی^۵ حال بود و پیلان بتمام^۶ در حوزة تسخیر خویش آورد ایشان را مجال مقاومت نماند * بیت *

هرکه را شبخوان خورشید است خالی چون شود

با ولی نعمت مقابل دولتش گردد تمام^۷

شباشب با زن و فرزندان گریخته در کوتله بهادر ناهر بر ابوبکر شه پیوستند - و هرکه از جنس بندگان مذکور در شهر مانده بود ایشان را فرمان داد تاسه روز هیچ کسی از ایشان نماند - شهر از شر آن ناپاکان^۸ پاک شد - چنین روایت می کنند که پیشتر بندگان مخدول بعد سیوم روز در دست شاهزاده آمده اند - هر یکی می گفتند که ما اصیلیم - شاهزاده فرمود هرکه از شما کهرا کهری کرچنا گوید او اصیل است - سبب آن بیشتر بی هندوستانیان نا چیز شدند - و بندگان فیروز شاهی علف تیغ گشتند - چنانچه این حکایت در تمام هند و سند مشهور است - همچنان امرا و ملوک و لشکریهای بلاد ممالک در حضرت

۱ ماه رمضان سلطان M.

۲ جتیره M.

۳ به تسلیم پیل بانان M.

۴ قدیم کرده M.

۵ حال M. omits

۶ و ملتانیان بتمام قبض آمد and پیلان بتمام قبض آمد ایشان را M.

۷ بیت M. omits the

۸ شهر از شر ایشان خالی شد همچنان امرا M.

بر سلطان پیوستند - چون ابوبکر شه را ازین قصه خبر کردند - همان روز وقت چاشت یکایک با جمعیت خویش هم از راه دروازه مذکور درون شهر در آمد - ملک بهاء الدین جکی^۱ که از جهت سلطان محافظت دروازه میکرد همانجا شهادت یافت - چون ابوبکر شه نزدیک کوشک همایون رسید سلطان بیغم بود - یکایک خبر شد - با چند سواران^۲ معدود از راه درجاک کوشک بیرون رفت - و در دروازه حوض خاص شده باز در جتیسر بر لشکر و بنگاه خود پیوست - امرا و ملوک و لشکری که از شهر برابر سلطان بیرون شدن نتوانستند - بعضی اسیر و بعضی کشته شدند - چنانچه خلیل خان^۳ باریک و ملک آدم^۴ اسمعیل خواهر زاده سلطان مرحوم زنده بدست آمدند - و بسیاست پیوستند - در ماه رمضان سنه المذکور مبشر جب^۵ سلطانی که اسلام خان شد بود و بیشتر بندگان^۶ فیروز شاهي را بسببی^۷ با ابوبکر شه مخالفتی پیدا آمد - پنهانی عرایض بر سلطان فرستادن گرفتند - آخر الامر^۸ آشکارا شد - ابوبکر شه را طاقت استقامت نماند - با سوار معدود و مختصان خویش چنانچه ملک شاهین^۹ عماد الملک و ملک بهری و صغیر خان سلطانی دهلي را گذاشته در کوتله بهادر ناهر رفت - بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه المذکور^{۱۰} مبشر جب و بندگان فیروز شاهي عرایض بر سلطان فرستاده^{۱۱} کیفیت رفتن ابوبکر شه باز نمودند - و خانخانان پسر خرد سلطان را بر پیل سوار کرده

۱ M. جنکی

۲ چند سوار معدود B.

۳ M. خلیل خان نایب باریک

۴ M. omits آدم

۵ Elliot, vol. IV. p. 24, n. 1., says that Firishta has "Hājib".

۶ M. شاهي را بسبی از سبب با ابوبکر B. and بیشتر بندگان

۷ M. فیروز شاهي بسببی ابوبکر شه

۸ M. آخر اشکارا

۹ B. ملک شاهین دهلي را

۱۰ B. ماه رمضان مذکور

۱۱ B. فرستاده و کیفیت

گاه ساخته حوالی دهلی را ^۱ خراب میکرد - ابوبکر شه را خبر شد - ملک شاهین عماد الملک با چهار هزار سوار و پیادگان و بندگان ^۲ بی شمار طرف پانی پته نامزد کرد - در موضع نسیمینه ^۳ حوالی پانی پته مذکور میان هر دو لشکر مصاف شد - لشکر ابوبکر شه را خدای تعالی فتح بخشید ^۴ - لشکر شهزاده منهنم شده سمت سامانه مراجعت کرد - خیمه و رخت و بنگاه بتمام بردست ایشان آمد - الغرض چون لشکریهای دهلی را هر بار از فیض ربانی فتح و نصرت روی میداد - سلطان محمد و لشکر او را طاقت مقاومت نماند - و ^۵ بدین سبب ضعیف دل گشت - فاما امرا و ملوک و حشم و خدم ^۶ و رعیت بلاد ممالک کلا و جملة ^۷ با سلطان موافق بودند - ابوبکر شه نمی توانست که شهر را خالی گذاشته تعاقب کزد - در ماه جمادی الاول سنه المذکور ابوبکر شه لشکر ساخته کرده سمت جتیسر ^۸ سواری کرد - بیست گروهی از شهر نزول کرده بود - و سلطان را ازین حال ^۹ خبر شد - لشکر و و بنگاه همه ^{۱۰} در جتیسر گذاشت - با چهار هزار سوار جراره قصد دهلی کرد ^{۱۱} - بعضی بندگان که برای محافظت در شهر مانده بودند در دروازه بدائون مقداری جنگ حصاری ^{۱۲} کردند - چون در دروازه آتش زدند بندگان مذکور ^{۱۳} منهنم شدند - سلطان هم از راه دروازه مذکور درون ^{۱۴} شهر در آمد - و در کوشک همایون نزول فرمود - خلق شهر از وضع و شریف و بازاری ^{۱۵} بتمام

۱ حوالی دهلی که خراب M.

۲ بیسه I. and موضع بسینه M.

۳ نماند بدین سبب B.

۴ کلا و جملا B. کلا و جملة M.

۵ ازین حال علم شد M.

۶ دهلی آمد M.

۷ مذکور B. omits

۸ بازار بتمام M.

۹ سوار و بندگان پیاده بی شمار M.

۱۰ فتحیاب بخشید B.

۱۱ حشم و رعیت M.

۱۲ جتیرا M.

۱۳ همه B. omits

۱۴ حصاری شده کردند M.

۱۵ مذکور در شهر M.

امیر قنوج و رای سبیر و رایان و رایگان دیگر موازنه پنجاه هزار سوار و پیاده بی شمار بر سلطان پیوستند - و ملک سرور را خواجه جهان خطاب شد ^۱ و شغل وزارت یافت - و ملک نصیر الملک را ^۲ خضر خان و خواص الملک را خواص خان و سیف الدین را سیف خان خطاب کرد - در ماه شعبان سنة المذكور دیگر بار سمت دهلی عزیمت فرمود - ابوبکر شه نیز استقبال کرد - در موضع کندلی رسید - میان یکدیگر مصاف شد - مقاتله و محاربه بسیار رفت - بتقدیر الله تعالی لشکر سلطان منهزم گشت - ابوبکر شه غالب آمد - بنگاه و اسباب لشکر سلطان بتمام بر دست بندگان بغارت رفته - موازنه سه کروه تعاقب لشکر کردند - سلطان شکسته باز در موضع جتیسر ^۳ قرار گرفت - ابوبکر شه سمت دهلی مراجعت فرمود - بتاریخ نوزدهم ماه رمضان سنة المذكور بندگان فیروز شاهی را که در خط و قصبات بودند چنانچه ملتان و لوهو و سامانه و حصار فیروزه ^۴ و هانسی بحکم فرمان سلطان محمد در ^۵ یک روز مقطعان و خلق سکنه شهرهای مذکور بنحاق شهید کردند - آخر بسبب مخالفت که میان یکدیگر همه مسلمانان ^۶ را ^۷ برای سلطنت می شد کفار هندوستان ^۸ قوت گرفتند - و دست از ادای جزیه و خراج باز کشیدند - و قصبات مسلمانان را نهب میکردند - در ماه محرم سنة اثنین و تسعین و سبعمائنه شاهزاده همایون خان و امرا و ملوک را که نامزد او بودند چنانچه غالب خان امیر سامانه و ملک ضیاء الملک ابورجا و مبارک خان هلاجون و شمس خان امیر حصار فیروزه جمع کرده در خطه پانی پتیه لشکر

۱ شده و شغل M.

۳ موضع جتیسر M.

۵ محمد یکدیگر در یک روز B.

۷ M. omits را

۲ خطاب خضر خان M.

۴ حصار و هانسی و بحکم M.

۶ همه M. omits

۸ می شد کفار دیار هند قوت M.

فرمود - ما دام که در حوالی برسد موازنه پنجاه هزار سوار جمع شد^۱ - الغرض ابوبکر شه را آمدن سلطان خبر کردند - بندگان فیروز شاهي بسبب مخالفتی که با سلطان کرده بودند با او موافق شدند - بتاریخ بیست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه احدى و تسعين و سبعمائه سلطان در کوشک جهان نما نزول فرمود - ابوبکر شه نیز بعضی حشم و بندگان در فیروز آباد داشته بود - بتاریخ دوم ماه جمادی الاول سنه المذكور بندگان مذکور کوچها و دیوارهای فیروز آباد گرفته با لشکر سلطان جنگ قایم داشتند - هم در آن روز بهادر ناهر با جمعیت خویش در شهر آمد - ابوبکر شه را^۲ به آمدن او تقویتی حاصل شد - روز دیگر ابوبکر شه با حشم و سوار و پیاده^۳ بی شمار و پیلان نامدار در فیروز آباد آمد - میان یکدیگر محاربه و مقاتله بسیار رفت - آخر بتقدیر الله تعالی لشکر سلطان منهزم شده طرف اوطان خویش رفتند - سلطان با موازنه دو هزار سوار آب چون عبور کرده سمت میان در آب شده - از آنجا شاهزاده همایون خان پسر میانگی خود را طرف سامانه برای جمع کردن لشکر فرستاد - ملک ضیاء الملک ابور جا و رای کمال الدین مین^۴ و رای خلجین^۵ بهتی که اقطاعات ایشان در آن سمت بود برابر او نامزد گردانیده^۶ خود کفاره گنگ در موضع جتیسر^۷ مقام ساخت - امرای هندوستان چنانچه ملک سرور شکنه شهر و ملک الشرق نصیر الملک مقطع ملتان و خواص الملک مقطع بهار و ملک سیف الدین و ملک کدر و پسران ملک حسام الدین^۸ نوا امیر اوده و پسران ملک دولتیار کنبد^۹

۱ I. جمع آمده

۲ ابو بکر شه با حشم را بآمدن

۳ پیاده در فیروز آباد M

۴ مین I.

۵ رای ذوالجی B.

۶ گردانید و خود M.

۷ M. موضع جیسر and I جیسر See also Elliot vol. IV, p. 22, n. 3.

۸ حسام نوا M.

۹ کنبل M.

علف تیغ بیدریغ گردانیدند - ابو بکر شه دهلی را قابض شد^۱ - پیلان و خزانة بادشاهان بر دست او آمد - روز بروز قوت می گرفت - همچنان امیران صده سامانه ملک سلطان شه خوشدل را بغدر بالای حوض سنام بیست و چهارم ماه صفر سنة المذکور بزخم گناره و تیغ کشتند - آن روز در سامانه رستخیز شد - خانه ملک سلطان شه و خیل و تبع^۲ او بتمام غارت کردند - و سر ملک سلطان شه مذکوره^۳ بریده در نگر کونت بر شاهزاده محمد خان فرستادند - و او را استدعا نمودند - مدت ملک سلطان تغلق شاه پنج ماه و چند روز^۴ بود و الله اعلم *

ذکر سلطان محمد شاه پسر خود سلطان فیروز شاه

سلطان محمد شاه پسر خود سلطان مرحوم فیروز شاه بود - چون خبر کشته شدن ملک سلطان شه رسید سلطان از نگر کونت بکوچ متواتر میان قصبه جالندهر شده در خطه سامانه رفت - در ششم^۵ ماه ربیع الآخر سنة المذکور در خطه مذکور بار دوم بر تخت مملکت و سریر سلطنت^۶ جلوس فرمود - امیران صده سامانه و مقدمان ولایات کوه بتمام او را پیوستند - و بر سلطنت او بیعت تازه کردند - و بعضی امرا^۷ و ملوک دهلی نیز از ابو بکر شه روی تافته بر سلطان آمدند - چنانچه^۸ در سامانه بر سلطان^۹ بیست هزار سوار و پیاده بی شمار جمع آمد - از سامانه بکوچ متواتر سمت دهلی عزیمت

۱ M. شده

۳ M. omits مذکوره

۵ B. omits در ششم

۷ I. امرای دیگر و ملوک دهلی

۹ M. سلطان موازنه بیست

۲ M. omits و تبع

۴ M. شش ماه و هزده روز بود

۶ M. تخت مملکت جلوس

۸ M. چنانچه هم در سامانه

* رباعی *

سر الپ ارسلان دیدی ز رفعت رفت بر گردون
 بمرد آخر بخاک اندر تن الپ ارسلان بینی
 نه او را بر کمر کوکب نه مه رویان با غیبغ
 نه اندر زیر زان مرکب نه در دستش عنان بینی

ذکر سلطان ابوبکر شاه

بعده ابوبکر^۱ شه را از خانه بیرون آورده بر پیل سوار کردند - و چتر بر سر او داشتند - و سلطان ابوبکر شه خطاب کردند - عهده وزارت بحواله رکن جنده^۲ پلید مردار کشته خداوند شد - آخر میان چند روز رکن جنده بعضی بندگان فیروز شاهي را با خویش یار کرد - و می خواست که ابوبکر شه را بکشد - و خود بادشاه شود - ابوبکر شه را خبر شد - بعضی بندگان که با او یار نبودند پیش دستی کرده رکن جنده را بکشتند - و بر دار^۳ کردند قَالَ الْغَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ حَفَرَ يَدْرًا لِأَخِيهِ فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ * بیت *

ان کس که کرد با تن دارا ستم هفوز

نقاش نقش او همه بردار می کنند

لاجرم کشفده ولی نعمت خویش را همین بار دهد - الغرض و بعضی بندگان که با آن^۴ حرام خوار میشوم مردار یار شده بودند ایشان را نیزه

بعد ازین واقعه امرای بیرای ابو بکر بن ظفر^۱ Tabakāt Akbarī, p. 242 says خان بن سلطان فیروز را بپادشاهی برداشته ابوبکر شاه خطاب دادند

^۲ M. رکن جنده شد

^۳ M. omits from بردار کردند up to بعضی بندگان. The text of M. runs thus بکشند و بندگان که با او یار شده بودند

ایشان نیز علف تیغ گشتند^۵ M. با آن حرام خوار میشوم مردار^۴

داري نمی دانست و دغابازي فلک غدار ندیده در شراب و لهو^۱ و لعب مشغول گشت - کارهای سلطنت من کل الوجوه مهمل ماند - بندگان فیروز شاهي بحمدی سرباکی و بیباکی کردن گرفتند که ضبط بادشاهي برخاست - هم چنان^۲ سلطان تغلق اسپدار شه^۳ برادر خویش بی موجبی بند کرده - و ابوبکر شه^۴ پسر ظفر خان ازو گنج گرفته - ملک رکن الدین جنده نایب وزیر و بعضی امرا و بندگان فیروز شاهي با او موافق شده بلغاک کردند - ملک مبارک کبیر^۵ را در میان کوشک فیروز آباد وقت باز گشت از در سرای بزخم تیغ یکایک شهید کردند - و میان دیوان غوغا خاست - سلطان تغلق شاه را خبر شد از راه دروازه که طرف آب جون بود بیرون آمد - ملک فیروز وزیر برابر بود - رکن جنده حرام خوار نابکار را علم شد - با جمعیت خویش و بندگان فیروز شاهي تعاقب کردند - گذارا آب جون رسیدند - سلطان تغلق شاه و ملک زاده فیروز را شهید کردند - و سرهای ایشان بریده پیش دربار آویختند - و این واقعه بیست و یکم ماه صفر سنه احدى و تسعين و سبعمائنه بود -

* بیت *

در خاک ریخت آن گل دولت که باغ ملک

با صد هزار ناز پیرورد در برش

زهی^۶ قدرت خدا - بادشاهي با تاج و تخت که از آن دروازه با هزاران شوکت بیرون آمده بود بیک طرفة العین سر او را بریده هم بر آن دروازه آویختند - تَعَزَّ مِنْ تَشَاءُ وَ تَذَلُّ مِنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ - اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ -

۱ لهو مشغول گشت B.

۲ هم چنان سلطنت سلطان B.

۳ سالار شه and Tabakāt Akbarī, p. 242 اسبلار شه B.

۴ B. omits شه

۵ M. کبیری

۶ M. omits from عنان بینی up to قدرت زهی

خطاب کرد - ملک زاده فیروز^۱ پسر ملک تاج الدین را شغل وزارت داد و به خطاب خانجیهانی مشرف گردانید - و خداوند زاده غیاث الدین ترمذی^۲ را عهده سرسلاحداری تعیین کرد - و ملک فیروز علی را از بزدی خانه خلاص داده عهده سر جانداری که^۳ پدر او داشت مغوص گردانید - و اقطاع گجرات بکواله ملک مفرح سلطانی که در عهد سلطان مرحوم داشت کرد - و اقطاعات و اشغال دیگر چنانچه هر کسی را بود مقرر داشت - و ملک فیروز علی و بهادر ناهر را بقصد شاهزاده محمد خان با جمعیت انبوه نامزد کردن فرمود - و امیران اقطاعات چنانچه سلطان شه امیر سامانه و رای کمال الدولة^۴ و الدین متین و امرای دیگر نیز برابر ایشان نامزد شدند - در ماه شوال سنة المذکور لشکر در کوه سر مور آمد - شاهزاده محمد خان از آنجا عطف کرده بالای کوه در راههای مخالف شده در قلعه کوه بکناری^۵ رفته - لشکر نیز دامن کوه گرفته در دره کوه^۶ بکناری مذکور آمد - میان یکدیگر مقداری جنگ شده - چون کوه محکم بود شاهزاده را نکبتی فرسید - از آن جانب^۷ بالای کوه شده طرف سکته^۸ رفت - لشکر از بکناری^۹ کوچ کرده در قصبه^{۱۰} اربور آمد - و درین دره اربور نزدیک چوتره^{۱۱} قیمار^{۱۲} نزول کرده شاهزاده از سکته در قلعه نگرکوت رفت - لشکر تا حد گوالیر در دنبال بود - بیشتر ارا^{۱۳} مخالف دیدند - ملک فیروز علی و امرای دیگر از تعاقب مراجعت کردند - شاهزاده هم در نگرکوت قرار گرفت - اما تغلق شاه جوان و بی تجربه بود کار ملک

۱ M. فیروز شاه

۲ B. Tabakāt Akbarī, p. 242 ترمذی

۳ M. سر جانداری پدر

۵ M. omits کوه

۷ M. and I. سکته طرف سکته

۸ M. لشکر از بکناری and B. رفت از بکناری کوچ کرده

۱۳ M. (Chantara) Station جوتره قمار

۴ M. کمال الدین مین

۶ I. از آن جا بالای کوه

۹ M. اربور

۱۱ M. راه مخالف

*a stronger
thoroughly exam-
before disposal
for removing all the*
(۱۴۱)

مقطعان و عهده داران و مقدمان آن حوالی - ایمة و قضات و سایر مسلمانان را جمع کرده محضر می ساختند و میت را می نمودند - و سوال با سبّ قاضی می نوشتند^۱ که در میت هیچ محلی اثر جراحت نیست - بعده دفن میکردند - در تفحص قضایا و تنفیذ احکام شرع اهتمام تمام داشت - مِنْ كُلِّ الْوَجْهَةِ هیچ قوی مجال نداشت که برضعیفی در عهد دولت او زور تواند آورد -

بعد بسی گردش چرخ آزماي
او شده آوازه عدلش بجای
خدا تبارک و^۲ تعالی بادشاه حلیم کریم عادل را غریق رحمت^۳ گرداند
و در جوار رحمت خلدش^۴ جای دهد *

و مدت ملک سلطان مرحوم فیروز شاه طاب ثراة سی و هشت^۵
سال و نه ماه بود و الله اعلم بالصواب^۶ *

ذکر سلطان تغلق شاه پسر فتح خان ملقب بغیاث الدین

تغلق شاه پسر فتح خان بن فیروز شاه^۷ که پسر خوانده و نبیره سلطان مرحوم سلطان فیروز بود بعد وفات سلطان مرحوم^۸ باتفاق بعضی امرا و ملوک و بندگان فیروز شاهي هم در روز وفات بتاریخ مذکور بر تخت سلطنت در کوشک فیروز آباد جلوس فرمود - و خود را سلطان غیاث الدین

۱ M. بنبشتند

۲ M. omits و تبارک

۳ M. رحمت حق

۴ M. جوار خودش

۵ M. سی هفت

۶ M. omits بالصواب Tabakāt p. 238 says وفات فیروز تاریخ او است

۷ B. فیروز شاه پسر سلطان and M. فیروز خان پسر سلطان مرحوم بن فیروز بود

مرحوم فیروز بود

۸ M. omits مرحوم

سلطان مرحوم تغلق^۱ شاه پسر فتح خان نبسیه خود را ولی عهد گردانید -
و امور مملکت و نظام^۲ سلطنت من کل الوجوه بحواله او کرد^۳ - هم
چنان امیر حسین احمد اقبال داماد سلطان^۴ مرحوم که از جمع شاهزاده
علیهده افتاده بود امیر هندوان^۵ گرفته بر تغلق شاه آوردند - تغلق شاه
او را پیش دخول کردن زد - و بر امیر صدۀ سامانه فرمان فرستاد تا غالب^۶
خان امیر سامانه را بند کرده در حضرت آرند^۷ - ملک سلطان شه خوش
دل مولی زاده ملک مقبول فراز خان عالی خان را بمحافظت بغیر بند
در حضرت آورد - تغلق شاه او را بند کرد در خطۀ بهار جلا کرد^۸ - و اقطاع
سامانه بحواله ملک سلطان شه مذکور گردانید - بتاریخ هژدهم ماه رمضان سنه
تسعی و سبعمائه ضعف برتن سلطان مرحوم فیروز شاه طاب الله^۹ ثراه غلبه
کرد - برحمت حق^{۱۰} پیوست * روایت می کنند مخبران صادق و راویان
راسخ از پیران کهن سال که در مملکت دهلی بعد سلطان مرحوم
ناصر الدین پسر سلطان مغفور شمس الدین التمش که نوشیروان ثانی بود
عادل و حلیم و معمار و مشفق و خدا ترس^{۱۱} و رعیت نواز و غریب
دوست بادشاهی دیگر مثل خدایگان مرحوم فیروز شاه طاب الله ثراه
و جعل الجنة مثواه نبود - شوکت عدل او بکدی در دلهای خلایق راه
یافته اگر غریبی رهگذری بتقدیر الله تعالی میان راه وفات می یافت

۱ شاهزاده تغلق شاه M.

۲ امور سلطنت M.

۳ بحواله او گردانید M.

۴ B. omits سلطان مرحوم

۵ امیر هندوان گشت گرفته M.

۶ M. and Elliot, vol. IV. p. 18 'Ali Khān. Tabakāt Akbarī, p. 238

غالب خان امیر سامانه را نیز بجهت موافقت محمد شاه مقید ساختن جلا وطن کرده
بولایت بهار فرستاد

۷ حضرت آرند تغلق شاه او را بند کرده M.

۸ جدا کرد M.

۹ B. omits الله

۱۰ M. omits حق

۱۱ خدا ترس تر بادشاهی دیگر M.

پنج ماه دیگر کار سلطنت سبب ضبط قدیم بر قانون قاعده متمشی می شد - آخر کار رخنه عظیم پیدا آمد - بندگان فیروز شاهي که موازنه یک لک دربنده^۱ دهلی و فیروز آباد ساکن و متوطن^۲ بودند به سبب مخالفت

ملک سماء الدین و ملک کمال الدین از شاهزاده روی تافته با سلطان مرحوم پیوستند - و جنگ و خصومت پیدا آوردند - چون شاهزاده را ازین حال خبر شد ملک ظهیر الدین لوهری را به بندگان^۳ که در میدان نزول جمع شده بودند فرستاد - بندگان مذکور بزخم خشت و سنگ ملک ظهیر الدین مذکور را مجروح کرده از^۴ جمع خویش بیرون کشیدند - بهیچ سبیلی باصلاح^۵ راضی نگشتند - ملک ظهیر الدین همچنان مجروح بر شاهزاده رفت - شاهزاده مستعد^۶ بود با جمعیت تمام سوار و پیاده و پیل در میدان^۷ آمد - بندگان مذکور مقابل شدند - چون لشکر و پیلان زور آوردند^۸ بندگان مذکور در کوشک سلطان مرحوم در آمدند و پناه جستند - برین نبط تا دو روز جنگ میان یکدیگر قائم بود - سیوم روز نیز شاهزاده مستعد شده پیش دربار^۹ آمد - بندگان مذکور سلطان مذکور را از درون بیرون آوردند - چون لشکر و پیل بانان همه پرورده سلطان مرحوم^{۱۰} بودند بیکبارگی از جانب شاهزاده روی تافته بر سلطان مرحوم پیوستند - شاهزاده میدان مقامت تنگ دید روی بهزیمت نهاد - و با جمعی مختصر طرف کوه سر مور رفته - بندگان مذکور خانه او را و خانههای مختصان او را غارت کردند - آن روز میان شهر استخیزی عظیم آمد - خلق چون قرار گرفت

متوطن M. omits ۲ فیروز شاهي که دهلي I. and درتنه دهلي M. ۱

بر بندگان M. ۳

از M. omits ۴

بر اصلاح B. ۵

مستعد شده بود B. ۶

در امیلان نزول آمد B. and در زندان نزول آمد M. ۷

زور آوردند و پناه جستند برین نبط B. ۸

پیش باز آمد M. ۹

مرحوم M. omits ۱۰

سنة المذكور شاهزاده محمد خان در قصر جهان^۱ نما جلوس فرمود - خطاب و اشغال واقعات و نان و مواجب و ادرار و انعام و هرچه کسی در عهد سلطان مرحوم داشت برایشان مقرر و مستقیم کرد - ملک یعقوب امیر اخوریک^۲ را سکندر خان خطاب شد - و اقطاع گجرات یافت - و ملک اجورا مبارز خان و کمال عمر را دستور خان و سماء عمر را معین الملک مخاطب گردانید - و ملک سماء الدین و کمال الدین قرب و اختصاص^۳ گرفتند - و کارهای دیوان بحواله ایشان میشد - ملک یعقوب سکندر خان را با لشکرها در مکاری^۴ بر خانجهان نامزد کرد - چون لشکر^۵ در مکاری رسید کواک ملعون خانجهان را گرفته بر سکندر خان فرستاد - سکندر خان او را کشته سر او را در حضرت اعلی^۶ برد - هم چنان سکندر خان را در اقطاع گجرات روان کرد - و خود شاهزاده در پرداخت^۷ امور و کارهای ملکی مشغول شد - در ماه ذی الحجة سنة المذكور سمت کوهپایه سرور سواری فرمود - تا مدت دو ماه در شکار گرگ^۸ و گوزن مشغول بود - در اثنای آن خبر کشته شدن سکندر خان رسید که او را ملک مفرح امیر کهنبایت و امیران صده گجرات بغدر کشتند - و لشکری که با او از حضرت رفته بود بعضی مجروح و بعضی غارت شده برابر سید سالار در حضرت آمدند - شاهزاده محمد خان باستماع این خبر متامل و متفکر شده سمت دار الملک دهلی مراجعت فرمود - اما جوان بی تجربه بود در لهو و طرب مشغول گشت - و کشته شدن سکندر خان سهل پنداشت - تا مدت

۱ B. جهانابی

۳ M. قرب اختصاص

۵ M. لشکری بدر مکاری

۷ M. در پرداخت ملکی

۲ M. امیر آخور را سکندر خان شد

۴ B. مجاری

۶ M. اعلی

۸ B. کرگدن و گوزن

و سبعمائه مستعد شده با جمعیتی کثیر آخر شب پیش در خانجهان رفت - چون او را ازین حال خبر شد دریا خان بن ظفر خان را از بندی خانه کشیده بگشت - و خود با چند نفر معدود ساخته شده بیرون آمد - و شاهزاده محمد خان بجنگ پیوست - آخر طاقت آوردن نتوانست - باز عطف کرده درون خانه در آمد - و وقت در آمدن زخمی شد - چون میدانِ مقاومت تنگ دید از راه دری دیگر بیرون آمد و با چند نفر معدود گریخت - میان میوات شده در محاربی بر کوا چوهان رفت - و ازو پناه جست - شاهزاده محمد خان خانه خانجهان را از زر و مال و اسلحه و اسبان^۱ و اسباب بتمام غارت کذائیده و از آنجا باز گشت - با جمعیت تمام پیش دربار آمد - ملک بهزاد فتح خان^۲ و ملک عماد الدوله و ملک شمس الدین بزبان^۳ و ملک مصالح^۴ مکرران را که با خانجهان یار بودند پیش دربار آورده گردن زد - چون کیفیت مذکور پیش سلطان مرحوم گذرانیدند سلطان مرحوم عهده^۵ وزارت بهوالله شاهزاده محمد خان گردانید - امرا و ملوک و بندگان فیروز شاهي و عامه خلق بدر رجوع آوردند - سلطان مرحوم پیر و ضعیف گشته بود - بعده ضرورت^۶ اسباب ملک داری از اسپ و بیل و مال و حشم بتمام تسلیم^۷ او کرد - و بخطاب ناصر الدین محمد شاه مشرف گردانید - و خود در خانه خویش بطاعت باری تعالی^۸ مشغول گشت - در مساجد جمعه به تمام بلاد ممالک^۹ خطبه بنام هر دو بادشاه می خواندند - در ماه شعبان

۱ M. اسپ

۲ B. بریان ؟

۳ B. بزبان

۴ M. عهده و الغرض بهوالله

۵ M. بعده بضرورت

۶ M. omits تعالی

۷ M. فتح خانی

۸ M. ملک مصالح

۹ B. تسلیم کرد

۱۰ M. بلاد مملکت

گشتند - و هرکرا مخالف میدید بهر طریق که می توانست پیش سلطان مرحوم گردانیده^۱ بعضی را تلف میکرد - و بعضی را بی دستگه گردانیده - آخر کار بجائی رسید که هرچه خانجهان می گفت سلطان مرحوم همان می کرد - ازین سبب کار مملکت فتور می گرفت - و هر روز نقصان می شد - روزی خانجهان پیش سلطان مرحوم عرضه داشت^۲ که شاهزاده محمد خان بعضی امرا و ملوک چنانچه دریا خان بن ظفر خان امیر گجرات و ملک یعقوب محمد حاجی اخور بک و ملک راجو و ملک سماء الدین و ملک کمال الدین پسر^۳ ملک عمر عارض بندگان خاص را با خویش یار کرده می خواهد که^۴ فتنه انگیزد - سلطان مرحوم چون همه کارها بحواله خانجهان گذاشته بود بغیر فکر و تأمل فرمان داد تا ایشان را دست آرد - این خبر بسمع شاهزاد محمد خان رسید - چند روز در سرای نیامد - هرچند خانجهان طلب می فرستاد او عذر می کرد - خانجهان به بهانه حساب بقایا دریا خان بن ظفر خان امیر مهوبه را موقوف درون خانه خود داشته - ازین سبب شاهزاده را خوف و هراس زیاده تر گشت - پیش سلطان مرحوم کیفیت خویش باز نمود - سلطان او را نیز فرمان داد تا خانجهان را دور کند - دریا خان بن ظفر خان را خلاص دهد - شاهزاده محمد خان ساخته - ملک یعقوب اخور بک اسپان پایگاه را بتمام و ملک قطب الدین^۵ فرامرز شکنه پیل همه پیلان را با عمارى و برگستوان بر شاهزاده آوردند - بندگان فیروز شاهی و امرای دیگر و خلق شهر نیز بیشتری باو یار شدند - در ماه رجب سنه تسع و ثمانین

^۱ M. گردانیده

^۲ M. عرضه داشت کرد

^۳ M. کمال الدین پسران

^۴ M. omits که

^۵ B. قطب الدین شیخ فرامرز

مقطع شقّ بدائون و سید علاؤ الدین برادر او را کهرکو مذکور بجهت
 ضیافت در خانه خود برده بود و غدر کرد ایشان را بکشت - در سنه اثنین
 و ثمانین و سبعمائه سمت کیتهر^۱ سواری فرمود بانقمام سادات مذکور -
 و ولایت کیتهر را نهب و تاراج کرد - و همه^۲ را اسیر کرد و دستگیر و خوار
 و ذلیل گردانید إِنَّمَا الْمَلُوكُ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلُوا
أَعْرَآةً أَهْلِهَا أَذَلَّةً فسدۀ آن دیار را مالش داد - کهرکو مذکور^۳ فرار نموده
 و الْفِرَارُ مِنْ مَا لَا يُطَاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ در ولایت مهنرگان^۴ که در کوهپایه
 کمایون است در آمد - سلطان ایشان را نیز نهب کرد - چون از آن مهم فارغ
 شده اقطاع بدائون بحواله ملک قبول قران خوان سر پرده دار خاص
 گردانید - و در شقّ سنبهل برای مالش و ضبط^۵ کیتهر ملک خطاب
 افغان را نامزد کرد - و هر سال باسم شکار هم^۶ در ولایت کیتهر سواری
 میکرد - ولایت مذکور چنان مضطر و^۷ خراب گشت که جز شکار دران
 دیار دیگر^۸ نبود - سنه سبع و ثمانین و سبعمائه^۹ در موضع بیولی هفت
 گروهی از خط بدائون حصار بر آورد و آن را فیروز پور نام نهاد - خلق آن را پور
 آخرین^{۱۰} میگویند - بعده سلطان مرحوم پیر و ضعیف گشته^{۱۱} و عمر قریب
 نود سالگی^{۱۲} رسید - خانجهان که وزیر او بود مطلق العنان شد و همه
 کارهای سلطنت را قبض کرد - امرا و ملوک فیروز شاهي بتمام مستحّر او

۱ کیتهر M.

۲ M. omits from همه را اسیر up to أَذَلَّةً

۳ M. مذکور گریخته در ولایت

۴ M. ولایت مهنگان

۵ M. omits در

۶ M. که جز شکاری دیگر دران روز نبود

۹ Elliot, vol. IV., p. 14 wrongly translates 754 H. (1382 A.D.). See also Tabakāt Akbari, p. 236.

۱۰ B. بو آخرین

۱۱ M. گشت

۱۲ M. نود سالی

مالش و ضابط M. ۵

مضطر M. omits ۷

و اکچل^۱ سواری فرمود - رای سبیر^۲ و ادهرن^۳ مقدمان^۴ اتاوه^۵ که با سلطان طغیان ورزیده و یک کورت با لشکر اسلام مقابل شده منهنم گشته بودند - بترغیب و استظهار در آورده با زن و فرزند^۶ و خیل و تبع روان^۷ کرده در شهر آورده - و در اکچل^۸ و پتلاهی حصارها بنا کرده ملک زاده فیروز پسر ملک تاج الدین ترک را با جمعیت کثیر و امرای کبیر^۹ نامردی آنجا گذاشت - و اقطاع فیروز پور و پتلاهی^{۱۰} بحواله او گردانید - و اقطاع اکچل^{۱۱} ملک بلی افغان را داده سمت دار الملک مراجعت فرمود - هم دران سال ملک نظام^{۱۲} الدین نوامیر اوده که برابر سلطان بود^{۱۳} در لشکر وفات یافت - اقطاع اودهه ملک سیف الدین پسر بزرگ او را موقوف گشت - در سنه احدی و ثمانین و سبعمائه سمت سامانه سواری فرمود - چون در سامانه رسید ملک قبول قران خوان امیر^{۱۴} مجلس خاص مقطع سامانه خدمتهای بسیار پیش کشید - سلطان در باب او مراجع^{۱۵} فراوان و شفقت بی پایان ارزانی فرمود - از آنجا میان قصبه انباله و شاه آباد شده در کوهپایه سانتور رفته از رای سرموز^{۱۶} و رایان کوه خدمتی و مال سنده سمت دار الملک مراجعت فرمود - هم چنان خبر^{۱۷} تهر کهرکو مقدم ولایت کیتهر^{۱۸} رسید - ماناک سید محمد

برادر؟

صید.

۱ اتاوه و اکچک B.

۲ رای سبیر M.

۳ ادهرن و مقدمان M.

۴ فرزندان M.

۵ روانی کرده M.

۶ اکچک B.

۷ امرای نامردی آنجا M.

۸ فیروز پور پتلاهی B.

۹ اکچک B.

۱۰ حسام الدین M.

۱۱ بود هم در لشکر M.

۱۲ امیر مجلس بک خاص B.

۱۳ مراجع فراوان فرمود M.

۱۴ سرموز M.

۱۵ خبر M. omits

۱۶ مقدم کیتهر Tabakāt Akbarī, p. 235 کیتهر M.

یافت - ازان که سرحدهای مملکت^۱ با امرای بزرگ و هوا خواهان خویش داده^۲ مستحکم گردانیده بود - چنانچه طرف هندوستان سرحد^۳ بنگاله اقطاع کره و مهوبه و شق دلموه^۴ بکواله^۵ ملک الشرق مردان دولت که نصیر الملک خطاب داشت کرده^۶ - و اقطاع آوده و سندیله^۷ و شق کول بکواله^۸ حسام الملک^۹ حسام الدین نوا و اقطاع جونپور و ظفر آباد بکواله^{۱۰} ملک بهروز^{۱۱} سلطانی و اقطاع بهار^{۱۲} بکواله^{۱۳} ملک بیر^{۱۴} افغان گردانیده - امرای مذکور در مالیدن فساد کفار آن دیار و ضبط اقالیم سرحد تقصیر نمی کردند - چنانچه سلطان را برای ضبط^{۱۵} و قرار آن سمت تعلقی نبود - اما سرحد خراسان بجهت سد فتنة مغل هیچ امیری درخور آن نبود - بضرورت ملک الشرق نصیر الملک را از^{۱۶} اقطاع کره و مهوبه طلبیده در عرصه ملتان فرستاد - تا فتنة ملاعین و فساد آن سمت را مالش دهد - و اقطاع با نواحی و مضافات بکواله او گردانیده - و اقطاع هندوستان یعنی کره و مهوبه هم بر ملک الشرق ملک شمس الدین سلیمان پسر ملک مردان دولت مقرر داشتن فرمود - القصه بعد کشته شدن دامغانی نیابت^{۱۷} اقطاع گجرات بکواله^{۱۸} ملک مفرح سلطانی گردانید - و فرحت الملک خطاب کرد * در سنه تسع و سبعین و سبعمائه طرف اتاوه

۱ B. مملکت امرای

۳ M. سر حدها

۵ B. omits کرده

۷ M. حسام الملک و حسام الدین

۹ M. بهروز

۱۱ B. ملک مرفغان

۱۲ M. omits از

۲ B. دیده

۴ M. شق دلموه

۶ M. سدید

۸ B. اقطاع سار

۱۱ B. omits ضبط

۱۳ M. omits نیابت

نقل کرد - سلطان ازین سبب بغایت متامل و متفکر شد - و انکسار بسیار در ذات مبارک او پدید آمد - در سنه ثمان و سبعین و سبعمائۀ شمس دامغانی چهل لک تنگه زیادت بر محصول گجرات از وجه مطالبه و صد زنجیر فیل و دریست اسپ تازی و چهار صد برده از مقدم بچکان و حبشی هر سال قبول کرد - بر ملک ضیاء الملک ملک شمس الدین ابورجا که نیابت^۱ گجرات داشت گفتند که مال زیادت اگر او^۲ قبول کند اقطاع گجرات هم برو مقرر دارند - چون دانست که قابلیت ندارد و شمس دامغانی گزاف می گوید قبول نکرد دامغانی مذکور نیز بندرز و چودول نقره^۳ یافت - و بنیابت گجرات از جهت ظفر خان تعیین شد - چون در گجرات رسید سودای باطل و خیال فاسد در دماغ او راه یافت - علامات^۴ طغیان ظاهر گردانید^۵ از سبب مالی که زیادت خراج و خدمتی بر محصول قدیم گجرات قبول کرده بود و حاصل کردن نتوانست - آخر الامر امیران صدۀ گجرات چنانچه ملک شیخ ملک فخر الدین تالد و سران گروه^۶ خروج کرده - در سنه ثمان و سبعین و سبعمائۀ ملک شمس الدین دامغانی را کشتند - سر او بریده در حضرت فرستادند - این فتنه فرونشست^۷ - و در عهد دولت آن پادشاه نیک بخت و فرخ پی کار مملکت از فطر عدل و احسان او چنان قرار گرفته بود که از هیچ طرف فتنه سر بر نمی کرد - و کسی را مجال^۸ نبود که پای از دایرۀ اطاعت بیرون کشد - مگر فتنۀ دامغانی که بمجرد بغی ورزیدن سزای خود

۱ نایب گجرات B.

۲ اگر قبول کند M.

۳ مذکور بر بندرز و چودول مقرون یافت M.

۴ علامت B.

۵ گردانیدند M.

۶ فخر الدین تا او سران کرده خروج کرده M.

۷ فروست M.

۸ محل نبود B.

گرفته در نگر کوت رفت - آن را فتح کرده از آنجا عزم تهته^۱ نمود - چون در تهته رفت جام بابنهیه^۲ که ضابط تهته بود بقوت آبگیر^۳ محصر شده - مدتی محاربه کردند - در لشکر سلطان مغفور تنگچه^۴ علف و غله بکدی شد که بیشتر مردم بعذاب گرسنگی هلاک گشته - بضرورت ناچار بعد کوشش بسیار جانب گجرات روان شد - ایام بشکال رسیده بود - بعد انصرام بشکال^۵ قصد تهته کرد و اقطاع گجرات ظفر خان را^۶ مفوض گردانید - ملک نظام الملک معزول شده با تمام^۷ خیل خانه در شهر آمد - بعد چند گاه نیابت وزارت ممالک یافت - چون سلطان مرحوم باز در تهته رفت - جام^۸ بابنهیه امان خواست - بحضرت پیوست^۹ و بمراحم مخصوص شد - سلطان^{۱۰} او را با تمام^{۱۱} مقدّمان آن طرف برابر خویش در دار الملک دهلی آورد - چون مدتی خدمت کردند سلطان باز جام^{۱۲} را اقطاع تهته داد و با ترتیب تمام^{۱۳} روان گردانید - در سنه اثنین^{۱۴} و سبعین^{۱۵} و سبعمائه^{۱۶} خانجهان نقل کرد - خانجهانی پسر مهتر او جونانشه^{۱۷} یافت - در سنه ثلاث^{۱۸} و سبعین^{۱۹} و سبعمائه^{۲۰} ظفر خان در^{۲۱} گجرات نقل کرد - شغل اقطاع گجرات بر پسر مهتر او شد - در دوازدهم ماه صفر سنه ست و سبعین و سبعمائه شاهزاده فتح خان در منزل کنتهور^{۲۲}

۱ B. تهته

۳ M. تنکچه

۵ M. omits را

۷ جام و بابنهیه M.

۹ M. سلطان ایشان را

۱۱ M. سلطان بار حام

۱۳ M. ائنه

۱۵ M. جونانشه بزرگ

۱۷ Tabakāti Akbari p. 234 در منزل کتھوار وفات یافت

۲ B. بقوت انکیر

۴ M. بشکل

۶ M. با تمامی خیل خانه

۸ M. پیوستند

۱۰ M. با تمامی مقدمان

۱۲ M. با ترتیب باز گردانید

۱۴ B. ستین

۱۶ B. ظفر خان در نقل

را بکشت - و سیرم^۱ و دم و دندان ایشان بیاورد چنانچه درین محل

* رباعی *

ضیاء الملک رباعی گفته است -

شاهی که ز حق^۲ دولت پاینده^۳ گرفت

اطراف جهان چو مهر تابنده گرفت

از بهر شکار پیل در جاج نگر

آمد در بکشت سی و سه زنده گرفت

سلطان از آنجا بکوچ متواتر باز گشته در کوه رسید - و از کوه در سمت

دار الملک دهلی مراجعت فرمود - در ماه رجب سنه اثنین^۴ و ستین

و سبعمائه مظفر و منصور درون شهر در آمد - بعد چندگاه شنید که نزدیک

پور^۵ کوهی است از گل - و آبی [از] میان آن^۶ کوه بزرگ^۷ می آید و در

سندلر می افتد - آن را سرستی می گویند - و این طرف آن کوه جوئی

است آن را جوی سلیمه خوانند - اگر کوه گلین بکوند آب سرستی

درین جوی در آید از آنجا در سهند^۸ و منصور پور و از آنجا در سنام

برود دایم جاری باشد - چون آنجا رسید در حفرة آن کوه چندگاه مشغول

شد - و سهند را تا ده کوهی^۹ بحواله ملک ضیاء الملک شمس الدین

ابو رجا^{۱۰} از شق سامانه خارج گردانیده تا آبادان کند - و آنجا حصار

برآورده فیروز پور نام کرد^{۱۱} - چون سلطان کافتن کوه مذکور قابل ندید ترک

۱ M. سیرم و دندان

۳ M. یابنده

۵ B. Firishta "Parwār".

۶ B. و آبی میان آن و کوه

۸ M. سهند و منصور بود و از آنجا

۱۰ M. شمس الدین ابو رجا شق سامانه

۲ B. که بحق

۴ M. اثنه و ستین

کوه بزرگ لب آب می آید B. ۷

تا ده کوهی M. ۹

نام کرده M. ۱۱

بشکال بگذشت ^۱ در ماه ذی الحجة سنة المذکور با لشکریهای قاهره از راه بهار طرف جاج نگر عزیمت کرد - فرمان داد تا ^۲ لشکر ستور و عورات و اسب لاغر و مردم ضعیف نیاید ^۳ - ملک قطب الدین برادر ظفر خان وزیر را با پیلان و بنگاه در کوه گذاشته خود بکوچ متواتر روان شد - چون در سیکره ^۴ رسید آن را بتاخت - رای سیکره انحراف نمود - از آنجا شکر خاتون ^۵ دختر رای سادهن ^۶ با دایه بدست آمد - سلطان او را در محل دختران بپرورد - چون سلطان پیشتر شد ملک عماد الملک را با بعضی بندگان برابر بنگاه یک منزل عقب گذاشت - هم درین محل احمد خان که از لکنوتی عطف کرده در کوه رفته بود ^۷ مانده بود بعضرت پیوست - بمراحم مخصوص گشت - سلطان از آنجا در شهر بنارس ^۸ که مسکن رای بود رسید - لب آب مهندی را بگذشت و شهر رای فرار نمود - جانب تلنگ رفت - سلطان یک منزل بر عقب او پیشتر شد - چون معلوم شد که رای دور رفته است ^{۱۰} سلطان باز گشته هم دران حدود شکار می کرد - رای بیر بهان دیو کسان فرستاد و صلح جست تا خلق او کشته نشود - و سلطان بعبادت باز گردید - سی و سه زنجیر پیل و تحف و نفایس دیگر بوجه خدمتی پیش فرستاد - سلطان از آنجا باز گشته در بدموتی و برمتلاوی ^{۱۱} که مرغزار پیلان بود شکار می کرد - دو پیل

۱ بشکال گذشت B.

۲ تا در لشکر B.

۳ ضعیف بیاید M.

۴ see also Elliot, vol. IV., p. 10, و سنکرة Tabakāt Akbarī, p. 232 note 3.

۵ شکر خان B.

۶ see Elliot, vol. IV., p. 10, رای سارین راجه سنکرة Tabakāt Akbarī, p. 232 note 4.

۷ زینتور M.

۸ شهر بنارس Tabakāt Akbarī, p. 232

۹ مهندی را گذشت M.

۱۰ دور رفته است بر عقب سلطان M.

۱۱ برمتلاوی M.

خطاب فرمود - و سید رسولدار از برلد برابر رسولان لکهنوتی آمده بود باز در لکهنوتی نامزد شد - سلطان سکندر سید رسولدار را با پنج زنجیر پیل و تحفه و نفایس در حضرت فرستاد - و پیش از رسیدن سید رسولدار - عالم خان از لکهنوتی در حضرت آمد - بروی فرمان شد که سلطان سکندر نادان و بی تجربه است راه اخلاص گذاشته است - ما اول نخواستیم که تیغ در میان آریم - چون او چنانچه شرط اطاعت است بجا نیاورد اینک^۱ ما خود می رسیم - سلطان بعد بشکال^۲ با لشکر^۳ ها جانب لکهنوتی روان شد - در اثنای راه شاهزاده فتح خان اسباب ملک داری چنانچه پیلان و فراش خانه لعل یافت - و سکه بنام او زدند و اصحاب شغل تعیین شدند - چون سلطان در حد پندوره رسید سلطان سکندر در حصار اكداله جائی که سلطان شمس الدین به دز^۴ او حصارى شده بود حصارى شد - سلطان سیزدهم ماه جمادی^۵ الاول سنه احدى و ستين و سيعمانه بر در حصار اكداله نزول فرمود - چون چند روز در استعداد حصار گیرى گذشت ایشان را معلوم شد که ما را حدّ مقاومت با این^۶ لشکر نخواهد بود - بضرورت امان خواستند و صلح جستند - پیل و مال و اسباب خدمتی قبول کردند - سلطان بیستم ماه جمادی^۷ الاول سنه المذكور از پیش اكداله کوچ کرده مراجعت فرمود - چون در پندوره رسید سلطان سکندر سی و هفت زنجیر پیل و تحفه و نفایس دیگر خدمتی فرستاد - سلطان بکوی متواتر در جون پور آمد - موسم بشکال شد - همانجا ماند - چون

۱ M. نیاورد آنکه ما خود

۲ M. برشکال

۴ M. بزر او حصارى

۶ M. با آن لشکر

۳ M. با لشکر جانب

۵ M. جماد الاول

۷ M. جماد الاول

سامانه عزیمت فرمود و آنجا شکار^۱ می باخت - در اثنای آن خبر رسید که فوجی از مغل در حدود دیپالپور رسیده است - ملک قبول سر پرده دار با لشکرها فامزد شد - مغل^۲ از پیش لشکر عطف کرده در ولایت خود رفته - سلطان بر سمت دار الملک دهلی مراجعت کرد - و در آخر سنه^۳ المذكور ملک تاج الدین فتنه^۴ و چند امرای دیگر از لکهنوتی باسم رسالت با تحفه و خدمتیاران^۵ در حضرت آمدند - و بانواع مراحم مخصوص گشتند^۶ . سلطان نیز اسبان ترکی و تازی و میوه های خراسان از هر جنس و تحفه دیگر بر دست ملک سیف الدین شکنه^۷ پیل برابر ملک تاج الدین فتنه برای^۸ سلطان شمس الدین در لکهنوتی روان کرد - چون در بهار^۹ رسیدند شنیدند که سلطان شمس الدین وفات یافت - و پسر او سلطان سکندر بادشاه شد - رسولان لکهنوتی را در بهار داشتند و این کیفیت در حضرت اعلی باز نمودند - فرمان شد تحفه و نفایس در حضرت بفرسند - و اسبان^{۱۰} حشم بهار را بدهند و رسولان را در کره برسانند - همچنان کردند - در سنه ستین و سبعمائنه سلطان با لشکرها ایوبه عزیمت لکهنوتی مصمم کرده روان شد - خانجهان را در دهلی گذاشت - و تاتار خان را از حد ولایت غزنین^{۱۰} تا ملتان شقدار کرده آنجا داشت - چون سلطان در ظفر آباد رسید هوای بشکال قریب شد - همانجا مقام کرد - و درین منزل اعظم ملک شیخ زاده بسطامی که بر حکم فرمان از مملکت بیرون رفته بود از خلیفه خلعت آورد - سلطان در باب او مرحمت کرد - و اعظم خان

۱ M. و انجانب شکاری می تاخت

۳ M. بیته

۵ B. گشته

۷ M. بر سلطان

۹ B. اسبان بهار را بدهید

۲ M. omits مغل

۴ M. خدمتیاران

۶ M. شکنیک پیل

۸ M. بهار رسیدند

۱۰ M. غزنین ملتان

در هانسی رسانیدند - از آنجا در اراس^۱ برد و آنجا حصاری مستحکم
 بنا فرمود و حصار فیروزه نام کرد - و زیر کوشک آن حوضی وسیع بگفت - و از
 آن جوی پر آب گردانید و جوی دیگر از کهکهر^۲ کشیده زیر حصار سرستی برد
 و از آنجا تا هرنی^۳ کهکهر رسانید - و درین میانه حصاری ساخته فیروز آباد
 نام کرده و جوی دیگر از لب آب بدهی^۴ چون کشیده در حصار فیروزه برد -
 و در حوض انداخته از آنجا نیز پیشتر برد - در ماه ذی الحجة روز عید
 اضحی^۵ سنه المذکور خلعت و منشور خلیفه الحاکم بامر الله ابو الفتح
 ابی بکر بن^۶ ابی الربیع سلیمان از دار الخلافه مصر متضمن تفویض ممالک
 همد رسید - و هم درین^۷ سنه المذکور رسولان لکهنوتی از الیاس حاجی
 با تکفه و نفایس بسیار رسیدند - بمراحم فراوان و عواطف بی پایان مخصوص
 شده باز گشتند - و در کورت دیگر خدمتیل^۸ و تکفه از الیاس حاجی
 بیاوردند - و در حصار فیروزه پای بوس کردند - فرمان شد این متاع بر بندگان
 کمیته ما بیشتر ازین باشد - باید که بعد ازین پیلان چیده که از بنادر^۹ حاصل
 میشود بیاورد - سنه ثمان و خمسین و سبعمائنه ظفر خان محمد کر^{۱۰}
 فارسی از سنار گانون تافته از راه دریا در توسائین^{۱۱} با درونچیر
 پیل خدمتی بدرگاه پیوست - و بمراحم مخصوص گشت و نیابت
 وزارت یافت - در ماه ذی الحجة سنه تسع و خمسین و سبعمائنه طرف

صارف و
لا شد

756

758

منوچهر

759

برالین Tabakāt Akbarī, p. 230

کهکهر Tabakāt Akbarī, p. 230

see Elliot, III. p. 8. هرنی کهکهر M.

بدنهی M.

عید الضحیة M.

بن M. omits

در سنه M.

خدمتی باب B.

که از برادر M.

ظفر خان فارسی Tabakāt, p. 230 کز فارسی M.

دریا توسائین B.

بیست - لکه تنگه نقد و دو زنجیر پیل خدمتی آورد - و بمراحم خسرواده
 مخصوص گشت - سلطان بیست و هفتم^۱ ماه ربیع الاول یکایک درون حصار
 اكداله^۲ در رفت - آنجا جنگی محکم شد^۳ که در تکریر و تقریر نگنجد
 بنگالیان بشکستند و بسیار کشته شدند^۴ - ستیدانو^۵ مقدم نایکان آن روز
 کشته شد - بیست و نهم ماه مذکور لشکر از آنجا بیرون رفته کنار لب آب
 گنگ^۶ فرود آمد - الیاس حاجی در اكداله حصاری^۷ شده بود - در پنجم
 ماه ربیع الآخر با جمیع حشم و خدم و بنگالی بی شمار مستعد جنگ شده^۸
 بوقت نماز پیشین از حصار بیرون آمد - سلطان لشکرها فوج کرده صف
 بکشید^۹ - بمجرد آنکه نظر الیاس حاجی بر سلطان افتاد هراسیده روی
 بهزیمت نهاد - لشکر حمله کرده چتر و چهل زنجیر^{۱۰} پیل او بدست آمد -
 و سوار و پیاده بیشمار علف تیغ گشت - سلطان روز دوم مقام کرد - سیوم روز
 بر سمت دار الملک دهلی مراجعت فرمود - بعد چندگاه شهر معظم فیروز
 آباد را حرسها الله عن الآفات بنیاد نهاد - در سنه ست و خمسين و سبعمانه
 طرف شهر دیبالپور عزیمت کرد - جوی از آب ستلدر^{۱۱} بکشید تا جعبز که
 چهل و هشت کوه باشد ببرد - و در سال دوم جوی فیروز آباد از حوالی
 کوه مذمتی^{۱۲} و سرمرور کشید و هفت لب آب دیگر در آن آب انداخته

۱ M. بست و هشتم

۲ B. اكداله محل برون در رفت

۳ M. محکم شد بنگالیان

۴ M. گسسته شدند

۵ M. سهدیو مقدم بایکان

۶ M. آب کنکی فرود

۷ M. حصاری شد

۸ M. شده

۹ M. صف کشید

۱۰ M. omits زنجیر

۱۱ Tabakāt Akbarī, p. 230 آب ستلدر کشیده تا جعبز

۱۲ Tabakāt Akbarī, p. 230 نهی از آب چون از حوالی مندل و سرمرور کشید

و هفت نهر دیگر بار جمع کرده

طرف کلانور سواری فرمود - و در جانب منجپور شکار^۱ کرده جانب
دار الملك دهلي باز گشت^۲ - همداران سال مسجد جامع نزدیک
کوشک و مدرسه بالای حوض خاص بنا کرده^۳ - هم درین سال شیخ
زاده صدر الدین نبیسه شیخ کبیر قطب الاولیاء بهاء الحق و الشرع و
الدین زکریا رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ شیخ الاسلام شد - و قوام الملك^۴ مقبول
که نایب وزیر بود وزارت مملکت یافته^۵ و به خطاب خانجهانی مشرف
گشت - مسند و بالشهای زر دوزی ارزانی فرمود^۶ - و خداوند
زاده قوام الدین خداوند خان شد - و شغل^۷ وکیلدری یافت -
و تاتار ملک تاتار خان شد^۸ - هر سه نفر^۹ چترهای گوناگون یافتند -
و ملک الشرق^{۱۰} شرف الملك نایب وکیلدر و سیف^{۱۱} الملك شکار
بک و خداوند زاده عماد الملك سر سلاح دار و عین الملك^{۱۲} مشرف
ممالک و ملک حسین امیر میدان مستوفی ممالک شدند - و هم ماه
شوال سنه اربع و خمسين و سبعمائه سلطان با لشکریهای انبوه طرف
لکهنوتی بیرون آمد - و خانجهان را در شهر^{۱۳} گذاشت - امور مملکت
و احکام سلطنت کلی و جزوی بدو مقوض گردانید - و بکوچ متواتر در
لکهنوتی روان شد - چون نزدیک گورکھپور رسید آدی سنگه در حضرت پیوست

۱ M. منجپور شکارها کرده

۲ B. باز گشته

۳ M. بنا فرمود

۴ M. قوام الملك ملک مقبول نایب

۵ M. یافت و بخطاب

۶ M. زر دوزی دادند

۷ M. omits و شغل

۸ M. تاتار خان گشت

۹ M. هر سه ملک

۱۰ B. ملک شرف الملك

۱۱ M. و خداوند سیف الملك

۱۲ B. عین الملك مستوفی ممالک مشرف و ملک حسین

۱۳ M. در سر گذاشت

Gonak

حجابات^۱ ایستادند - فرمان شد احمد ایاز را^۲ بکوتوال هانسی تسلیم نمایند -
و ملک خطاب را به تبرهنده برزد^۳ و مفتیو خاص حاجب را در سنام جدا
کند^۴ و شیخ زاده بسطامی را فرمان شد از مملکت بیرون رود - و حسام
الدین ادهک و مسن در حبس سالار در افتادند - سلطان در ماه رجب رجب
قدرة سنة المذكور در سواد شهر نزول فرمود - عامه خلایق^۵ استقبال کردند -
و بمرام خسروانه^۶ مخصوص شدند - و بطالع سعد و به پیروزی^۷ دوم ماه
مذکور در قصر همایون^۸ فرود آمد - و در پرداخت مصالح مملکت و امور
سلطنت مشغول گشت - در ماه صفر سنه ثلاث و خمسين و سبعمائه
طرف سرمور سواری کرد - بعد چهار ماه جانب شهر مراجعت فرمود - روز
دوشنبه سیوم ماه جمادی الاول سنة المذكور شاهزاده^۹ محمد خان
در شهر ولادت یافت - این بشارت فرخنده و این خبر خجسته به سلطان
رسانیدند - وصول مقدم^{۱۰} مبارک اوزا میمون داشتند * بیت *

مبارک باد و میمون باد و فرخ باد و فرخنده

وصول امید این کرکز ببرج نیر اعظم

جشنها ساختند و شادیا^{۱۱} کردند - خلقی که در نوبت بادشاهی
تولد شد همین شاهزاده بود - و از آن روز باز که این شاهزاده از کتم عدم
بصحرای وجود آمد کار مملکت هر روز تضاعف می پذیرفت - و رونق
سلطنت ازدیاد می یافت^{۱۲} - الغرض بعد چند ماه هم در سنة المذكور

۱ حجاب ایستادند M.

۳ ببرند M.

۵ عامه خلق M.

۷ و به پیروزی M. omits

۹ و شاهزاده B. and M.

۱۱ شادی کردند B. and M. omits the couplet and

۲ ایاز را کوتوال B.

۴ جدا کند B.

۶ خسروانه M. omits

۸ قصر حانون M.

۱۰ قدم مبارک M.

۱۲ ازدیاد یافت بعد M.

کمال الدین گفت هر که اول در مملکت شروع کرده است او اوای تر است -
و آن حضرت خدایگان اند^۱ - رسولان که آمده بودند سید جلال الدین کرمتی
و مولانا نجم الدین راضی و ملک دیلان هم در لشکر ماندند - داؤد مولا
زاده خواجه جهان را باز گردانیدند - فرمان شد بر خواجه جهان بگوئی
اگر حقوق نعمت ما را و قدّم خدمت خود را یاد کنی از استبداد و جهل
و ضلالت باز آئی و راه اطاعت سپری - مراحم در حق^۲ تو بیشتر شود
و گناه تو بخشیده گردد - داؤد در شهر آمد و آنچه فرمان شده بود بدر
رسانید - او بدید^۳ که شوکت و قوت خدایگانی تضاعف می شد و خلق
از هر طرف می پیوست درین ایام ملک ابو مسلم و ملک شاهین بک
پسران ملک محمود بک با عرایض و خدمتی ها بدرگاه پیوستند و بمراحم
مخصوص شدند - چون سلطان در خطّه سرستی رسید ملک قوام الملک^۴
روز پنجشنبه آخر ماه جمادی الآخر سفة المذکور بوقت نماز پیشین با جمیع
حشم و خدم^۵ خود اسلحه پوشیده از شهر بیرون آمد - احرام حضرت جهان
پناه بگرفت - و امیر معظم کتبغه نیز موافقت نمود - و همان روز الاغان
او در منزل فتح آباد بحضرت پیوستند - هم درین منزل شاهزاده مبارک
قدم فتح خان ولادت یافت - و هم درین منزل خبر کشته شدن طغی از
گجرات رسید - دوم روز از بیرون آمدن قوام الملک - خواجه جهان بضرورت
بر سمت حضرت بیرون آمد - بالایی حوض خاص نزول کرده در منزل^۶
هانسی با امرای دیگر در حضرت پیوست - دستارها در گردن کرده در مجلس

۱ خدایگانی است M.

بیشتر ازان B. and مراحم در حقیق پیشتر M.

۳ او بزور و شوکت M.

۴ قوام الدین B.

۵ خدم و حرم خود M.

۶ منزلها هانسی M.

کرد - او در آمدن اهل مال نمود و عرضه داشت متضمن اخلاص پیش تخت
اعلی روان کرد - و بر خداوند زاده ترمذ و عین الملک در ملتان
نیز نبشته‌ها فرستاد - ایشان عین آن نبشته‌های خواجه جهان را در حضرت
روان کردند^۱ و سلطان را خبر اختلاف و اختلال خواجه جهان روشن شد -
و ایشان متعاقب در لشکر سلطان پیوستند - بمراحم خسروانه و عواطف
پادشاهانه^۲ مخصوص گشتند - خواجه جهان شنید که بکوچ متواتر
سلطان می‌رسد و جمیع خلائق با او متفق است - سید جلال الدین کرم‌تی
و ملک دیلان و مولانا نجم الدین راضی و داؤد مولا زاده خود را
برسالت در لشکر روان کرد و باز نمود که سلطنت و پادشاهی هنوز در
خاندان سلطان محمد است - حضرت خدایگانی باسم نیابت ملک داری
و ولیعهدی مصالح ملک را تلقی نماید - و باستقلال پرداخت
امور ملکی مشغول گردد - و یا چند اقطاع از اقطاعات هندوستان اختیار
کند - و هر امیری را که خواهد برابر برد - چون رسولان مذکور در لشکر
رسیدند سلطان محضر کرد - و سلطان المشایخ قطب الاولیاء نصیر الحق
و الشرع و الدین رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ و مولانا کمال الدین سامانه و مولانا شمس
الدین باحرزی^۳ را حاضر گردانید و فرمود شما را معلوم است که من پیش
خدایگان مغفور چه حد قرب داشتم - شنیده باشید که خواجه جهان پسری
را بدروغ پسر سلطان محمد ساخته - اگر سلطان را پسری^۴ بودی از من
پنهان نمادی - و برای پرورش هیچ کس قریب تر و مشفق تر از من نبودی -
او را بر تخت نشانده است و خلق شهر را با او بیعت داده - اکنون رای
شما چه اقتضا می‌کند - و چه رخصت می‌دهد و صواب چیست - مولانا

۱ کرده سلطان M.

۲ بمراحم و عواطف مخصوص M.

۳ باحرزی حاضر M.

۴ پسری بودی M.

روان شد - عنقریب در شهر رسید - و این خبر خواجه جهان را بگفت - خواجه جهان از راه عجلت بی تفحص و ^۱ تأمل کودکی مجهول النسب و مفقود الحسب را آورد و پسر سلطان محمد ساخت - و باتفاق امرا و ملوک که در شهر بودند در سیوم ماه صفر سنة المذكور بر تخت مملکت و سرپر سلطنت ^۲ نشاند ^۳ - و سلطان غیاث الدین محمود خطاب کرد - خود کار گزار شد - سید رسولدار و ملک سیف الدین در شهر رسیدند - ایشان فرمان همایون سلطان که بروی صادر ^۴ بود رسانیدند - چون او آنچنان کاری ناشایسته بی تفکر کرده بود بضرورت هم بران قرار باطل مصر ماند - بعضی امرا و ملوک چنانچه ملک نتهو خاص ^۵ حاجب و اعظم ملک حسام الدین شیخزاده ^۶ بسطامی و ملک مسن ملتانی و ملک حسام الدین ادهک بروی پیوستند - و بعضی امرای دیگر چنانچه شرف الملک و ملک دیلان ^۷ و امیر قتلغه ^۸ و ملک خلجین و ملک حسن امیر میوان و قاضی مصر و خواجه بهاء الدین تهیکره و ملک منتجب باخی و ملک بدرالدین بوتهارمی باخفا ^۹ عرایض خود پیش تخت اعلیٰ اعلاۀ الله ^{۱۰} تعالیٰ فرستادند ^{۱۱} - و حال اخلاص و بندگی خود باز نمودند - خواجه جهان محمود بک را از سنم طلب

۱ M. بی تأمل

۲ M. omits سلطنت

۳ B. omits نشان

۴ M. صادر شده بود

۵ M. نتهو صاحب حاجب

۶ B. ملک حسام الدین متوادک بروی پیوستند و بعضی امرا

۷ B. دهیلان Tabakāt Akbarī, p. 226 ملک دیدان

۸ M. قتلغه و ملک ذوالجی و ملک حسن B. قتلغه

۹ B. باخفاء عرض عربضه

۱۰ M. اعلاۀ تعالیٰ

۱۱ B. فرستادند - و شیخ زاده نظامی و ملک مسن ملتانی و ملک حسام الدین

و حال اخلاص

تا کفار آب سنده گرفته روان شود - و لشکرها بار دوم طرف بنگاه شده رود - هم چنان کردند ^۱ - لشکر مغل نمودار شد و اندک مایه نکبت زیر پایان بنگاه رسانید ^۲ - لشکریهای سلطان بیشتر شدند - لشکر مغل منهزم شده جانب ولایت خویش رفت - سلطان سلامت بکوچ متواتر در سیوستان رسید - روز جمعه خطبه بنام مبارک سلطان خواندند - هم درین مهم شغل نایب باریکی ملک ابراهیم یافت - و شغل عارضی ملک بشیر را شد و به خطاب عماد الملک مشرف گشت - هم ازین جا قمر الدین دبیر ملک الشرق ملک کبیر مرحوم در عرصه گجرات بر ملک بهرام غزنوی ملک نور سردار و اتدار و ملک نوا و شیخ حسن سر برهنه و ملوک دیگر که آنجا بودند با خلعتهای خاص و مراحم فراوان نامزد شدند - و سید علاء الدین رسولدار و ^۳ سیف الدین و ملک سیف الدین شکنه پیل در دهلی بر خواجه جهان تعیین گشتند - و مولانا محمد ^۴ عماد مذکور و ملک عالی غوری بر والی سنده و تهته بر طغی رفتند - و الاغان ^۵ دیگر بر خداوند زاده ^۶ قوام الدین و عین الملک در ملتان آمدند - و بعضی در سنام بر ملک محمود بک و بعضی در خطط و قصبات دیگر رفتند - و فرمان عام در کل بلاد ممالک بر مضمون مرحمت و شفقت و لطف و تربیت ^۷ صادر گشت - و خود تابوت سلطان محمد بالی پیل داشته و چتر بران زده کرده بکوچ متواتر بر سمت دار الملک دهلی روان شد - درانگه که سلطان محمد برحمت حق پیوست برای ^۸ رسانیدن این خبر ملیح بنده خواجه جهان سیوم روز

۱ کردند هم چنین لشکر مغل B.

۲ رسولدار والدین و ملک سیف B.

۳ الاغان دیگر M.

۴ لطف و تربیت M.

۵ رسانیده M.

۶ مولانا عماد مذکور M.

۷ بر خداوند زاده بر قوام M.

۸ رای رسانیدن B.

ذکر سلطان الاعظم ابوالمظفر^۱ فیروز شاه طاب ثراه

سلطان فیروز شاه پسر اسپدار^۲ رجب برادر خرد سلطان غازي غیاث الدین تغلق شاه بود - چون باری تبارک و تعالی واهب المواهب^۳ تَرْتِی الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ است دور مملکت و نوبت سلطنت برین بادشاه^۴ ملک سیرت - مُصطفی سِرپوت^۵ - حلیم کریم عادل رسانید - هر ظلم و تعدی و جور و ستم و خرابی ملک و شورش خلق که در عهد خدایگان مغفور محمد تغلق شاه^۶ بود بعدل و انصاف و آرایش^۷ ملک و قرار جهان و امن طریق^۸ بدل گشت - و وفور علم و کثرت علما و مشایخ پیدا آمد - بیست و سیوم ماه محرم سنة المذکور در کفاره لب آب سنده بر تخت مملکت و سرپر سلطنت جلوس فرموده - خلق از هر جنس در دولت سرای گرد آمد - جمیع ارکان مملکت و اعیان دولت بفرحت و بهجت تمام^۹ بیعت عام کردند و موافقت نمودند - سلطان لشکرها را برسم طویله^{۱۰} فرود آورد - و روز دوم عزیمت جانب دهلی اختیار شد - صفها بیاراست - همان روز مغلان که برای مدد آمده بودند باشتعال نوروز^{۱۱} کرکز بدبخت صفها کشیده اتفاق جنگ کردند - بنگاه را فرمان شد

۱ B. ابوالمظفر فیروز شاه السلطان

۲ B. اسپدار

۳ M. واهب مواهب

۴ B. برین ملک سیرت

۵ M. سیرت

۶ M. omits شاه

۷ M. انصاف آرایش ملک

۸ B. امن طریقت

۹ B. بهجت تمام عالم کردند

۱۰ M. برسم طویل

۱۱ Barani, p. 533 and Tabakāt Akbari, نوروز کرکین که داماد برمه شیرین p. 225

کیفیت اسباب خرابی ملک و تعدی سلطان درین تاریخ صواب نیست -
که بیان خطای بزرگان میشود * مصرع *

خطای بزرگان^۱ گرفتاری خطاست

فاما برای نصیحت اصحاب دولت و ابواب مکنت در قلم آمده تا بشنیدین
این قضیه^۲ اعتبار گیرند و متنبه^۳ شوند - فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ - القصه چون
از غایت ظلم و تعدی کار مملکت و امور سلطنت قصور و فتور^۴ پذیرفت
ازین اندیشه و اندوه^۵ زحمت برتن سلطان مستولی شده - مع هذا قصد
تهته^۶ کرده تا طغی را که آنجا پناه گرفته با آن طایفه بدست آورده بکشند -
بعد چند روز از آن زحمت صحت یافته امیر قرغن^۷ نایب بادشاه
خراسان موازنه پنج هزار سوار با التون بهادر مغل بمدد سلطان فرستاده
بود - سلطان التون بهادر را با لشکر او بهرحمتی وافر و انعامهای فاخر
مخصوص گردانیده - و ایشان همه برابر سلطان بودند - چون سلطان نزدیک
تهته رسید باز همان زحمت عود کرد - بیست و یکم ماه محرم سنه اثنین
و خمسین و سبعمائه بر لب آب سنده^۸ برحمت حق پیوست * بیت *

آنکه پا از سر نخوت نهاده^۹ بر خاک

عاقبت خاک شده خلق بر او می گذرند^{۱۰}

مدت ملک او بیست و هفت سال بود وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ *

۱ خطا بر بزرگان B.

۲ قصه M.

۳ و منتهی شوند B.

۴ قصور رفیق پذیرفت M.

۵ اندوه و زحمت M.

۶ تهته Barani, p. 524

۷ قرغن and Barani, p. 524 قرغن M.

۸ بر لب آب رسید برحمت M.

۹ نهاند بر سر خاک M.

۱۰ خاک شود بر سر او بر گذرند M.

می شد یک مجلس مفتیان مذکور را باز می گردانید - برای دفع حجت ایشان جوابی می اندیشید - اگر ایشان را مجال حجت نماندی همان وقت اورا سیاست میکرد - و اگر سلطان مستحجوج می شد همدران ساعت خلاص میداد - و این رعایت شرع معلوم نیست که از جهت آرام خلق^۱ میکرد یا سببی^۲ دیگر داشت - می آرند وقتی کفش پوشیده در محکمه دیوان قضای شهر قاضی کمال الدین صدر جهان رفت - و التماس کرد - شیخ زاده جامی^۳ مرا^۴ بذائق ظالم گفته است - اورا طلب شود تا ظلم بر من ثابت کند تا^۵ هرچه بر نهج شرع آید برو^۵ کردن فرمایند - قاضی کمال الدین - شیخ زاده را طلب کرد - و جواب دعوی مذکور پرسیده شد^۶ - شیخ زاده اقرار کرده^۷ - سلطان آغاز کرد که ظلم مرا بیان^۸ کند - شیخ زاده گفت هرکه را سیاست میکنی حق یا ناحق العهده^۹ علیک^۹ - اما این که زن و فرزندان اورا گرفته به جلدان می سپاری تا ایشان را بفروشدند - این چنین ظلم و ستم در کدام مذهب آمده است - سلطان ساکت شد و هیچ جوابی نداد - چون از محکمه قاضی برخاست فرمود که شیخ زاده جامی را مقید کرده در قفس آهنین^{۱۰} بدارند - هم چنین کردند - در مهم دولت آباد قفس آورده بالای پیل داشته می بردند - چون باز گشت در دهلی آمد - پیش محکمه از قفس بیرون آورده گردن زد^{۱۱} - غرض از آوردن

۱ M. آرام می کرد

۲ M. نیتی دیگر

۳ B. حامی را بذائق

۴ M. با هرچه

۵ M. بدو کردن فرمان شده قاضی

۶ B. omits شد

۷ M. اقرار کرد

۸ B. پایان کند

۹ B. العهده علیک

۱۰ M. مقید کرده در میان قفس اورا بالای پیل داشته برده بود

۱۱ M. آورده دو نیم زد

می شد - چنانکه جلادان از کشیدن پوست کشتگان^۱ بستوه آمده بودند - و کار مملکت بکلی فتور پذیرفته بود - و امور سلطنت مطلقاً قصور گرفت^۲ - از هر جانب که سد فتن مملکت منظور^۳ می شد از جانب دیگر رخنه عظیم می افتاد - و از هر جهت که قرار سلطنت در خاطر می گذشت جهت دیگر خللی فاحش^۴ میزد - و اساس سلطنت که بادشاهان ماضی قرار داده بودند بکلی منهدم گشت - سلطان درین کار حیران و متعیر می بود - البته از آنچه بر خویش گرفته^۵ بود و بدان خلل ملک و نقصان دین و تشویش باطن و پریشانی ظاهر خود معاینه میکرد باز نمی آمد - و اسباب ملک^۶ داری و دستگاه شهر یاری از هیچ به هیچ نمانده بود - سبحان الله گوئی آن جمله را پیش خود از منزل دنیا روان کرده بود - خود جریده ماند - تا چون وقت در رسد خود نیز بر ایشان به پیوندد - همچنین روایت میکنند که در کشتن^۷ و سیاست بعدی اهتمام داشت که چهار نفر مفتی را درون کوشک - خانها داده بود - هر که را که به تهمتی میگرفت اول از جهت^۸ سیاست او با مفتیان مذکور گفتار میکرد - و ایشان را گفته بود اگر کسی بذحق کشته شود و شما در گفتن حق از جانب او تقصیر کنید^۹ خون آن کس در گردن شما باشد - مفتیان مذکور در گفتن حجت فرو گذاشت نمی کردند - اگر ایشان محجوج می شدند آن مهتم^{۱۰} را^{۱۱} فی الحال اگرچه نیم شب می بود میکشت - فاما اگر سلطان محجوج

۱ M. جلادان کشتگان ستوه

۲ B. قصور گشت

۴ M. فاحشه می زد - سلطان درین

۶ B. اسباب داری

۸ B. از سیاست

۱۰ B. آن مهتم

۳ M. مملکت منظوی

۵ M. گرفت بود

۷ M. کشش و سیاست

۹ M. تقصیر کنند

۱۱ M. omits را

خلق دهلي را بتمام در دولت آباد روانه^۱ کردند - و خلق قصبات جوار را در شهر آوردند - و بار ديگر روانه^۲ کردند - و اسبابها که از آبا و اجداد بر ايشان رسیده بود همچنان در خانها نهاده و آماده بگذاشتند - بعد از آن نه اسباب بر ايشان رسيد و نه اسباب ديگر توانستند کرد - و نه شهر آبادان شد و نه قصبات - سبب پنجم آنکه موازنه هشتاد هزار سوار در کوه قراجل^۳ نامزد کردند - خارج غلام و چاکر^۴ که در تبع^۵ ايشان بود - جمله اشکریه یکبارگی در سوراخ اجل^۶ در رفت - و به تمام کشته شد - چنانکه دو سوار از ايشان^۷ باز نگشت - و آنچنان لشکر بار ديگر جمع نشد - سبب ششم آنکه هوکه از خوف جان در ديارى بلغاک می کرد خلق آن^۸ ديار بعضي بوسمت کشته می شد و بعضي بخوف متخلف^۹ می گشت - في الجملة آن ديار خراب میشد و مقدمان^{۱۰} و مفسدان قوی گشتند - و ايشان خون ريزها کردن گرفتند و هيچ کسی مانع نشد - زيراچه سلطان تمام حشم و خدم خویش را اين چنين خراب و ابتر کرده بود که کسی را خوردنی نبود - سبب هفتم آنکه شهر^{۱۱} و اطراف از امرا و ملوک و معارف^{۱۲} و مشاهير و علما و سادات و مشايخ و مسکين و گدا و فقير و محترف و مهاجر و مزارع و زعيم^{۱۳} و مزدور بتيغ جور و قهاري و ستم و ظام و^{۱۴} جباري به سياست می پیوستند - و پيش داخل از کشته^{۱۵} پشته و از مرده توده

۱ رواني کردند M.

۲ قراجل Barani, p. 477

۳ چاکری B.

۴ طبع B.

۵ سوراخ در رفت M.

۶ سوار نیز از M.

۷ خلق ديار M.

۸ متخلف فی الجملة M.

۹ سبب upto و مقدمان M. omits from

۱۰ خلق شهر M.

۱۱ ملوک و علما M.

۱۲ زعيم M. omits

۱۳ ظلم جباري M.

۱۴ کشته و پشته B.

جایجا می گشت - و او دو کرت با سلطان مقابل شد^۱ و منهنم گشته بود - هم درین مهم ملک فیروز ملک را از دهلی طلب شد - او بحضرت پیوست - بعد چند گاه ملک کبیر پسر قبول حلیفتی^۲ نقل کرد - خواجه جهان و ملک مقبول قوام الملک در دهلی بودند - و درین ایام تمامی^۳ سعی و کوشش و جهد و جهاد سلاطین ماضیه عَافَهُمُ اللَّهُ برهانم که برای^۴ ظهور اسلام و شفقت دین و خصب نعمات و امن طریق و آسایش خلق و آرامش ملک و آبادانی ولایت و ضبط اقالیم کرده بودند خصوصاً سلطان علاء الدین خلجی نَوَّارَ اللَّهُ مَرَقَدَهُ آن همه^۵ بضع اسلام و فتور دین و قصور اسباب و فساد متمردان و خوف راهها و محنت خلق و شورش ملک و اقالیم بدل گشته بود - و ظلم بجای عدل و کفر بجای اسلام استحکام یافته - و این را وجوه و اسباب بسیار است - سبب اول آنکه ترمه^۶ شیرین مغل بیشتری خلق قصبات و رعایا و قریات را نهب و تاراج کرده^۷ بعد آن ولایت آبادان نشده^۸ - سبب دوم^۹ آنکه ابواب ولایت یکی بده و یکی به بیست و مواشیا را برای چرائی^{۱۰} داغ کردند - خلق خانها و مواشیا گذاشته در مواسات و محلهای قلب رفته^{۱۱} - و مفسدان قوت گرفتند بعده ولایت نهب شد و بخرابی روی نهاد - سبب سیوم^{۱۲} آنکه امساک باران و قحط مہلک در کل ولایت عام شد چنانچه مدت هفت سال قطره از آسمان نبارید و ابری در روی هوا پدید نشد - سبب چهارم آنکه

۱ شد منهنم B.

۳ تمامی M.

۵ M. omits آن

۷ B. تاراج کرده

۹ سبب دیگر B.

۱۱ رفت مفسدان M.

۲ ملک کبیر نقل کرد B.

۴ که ظهور B.

۶ ترمه شیرین بیشتری خلق M.

۸ نشد M.

۱۰ چرائی M.

۱۲ سبب آنکه B.

الدین خطاب کردند - این خبر بسمع سلطان رسید پیشتر شد - و لشکر بدفع امیران صده دیهویی و بروده^۱ فرستاد^۲ - امیران صده با لشکر سلطان جنگ دادند - آخر منہزم شده در دولت آباد رفتند و با امیران صده دولت آباد پیوستند - سلطان هم از آنجا راه دولت آباد گرفت - با اسمعیل مع مصاف کرد - اسمعیل طاقت مقاومت نیاورد منہزم شده در حصار دهاراگر^۳ بر نشست - خلق بسیار کشته شد - و مسلمانان دولت آباد بعضی اسیر و غارت شدند - و بعضی برابر اسمعیل رفتند - سلطان همانجا بود که خبر طغیان ملک طغی از گجرات رسید که ملک مظفر را کشته^۴ و مال و اسبان او بتمام دست آورده است - سلطان ملک جوهر^۵ و خداوند زاده قوام الدین و شیعہ برهان الدین بلارامی و چند امرای دیگر را در دهاراگر^۶ گذاشت - و ملک عماد الدین سرتیز^۷ را با لشکرهایی قاهره^۸ دنبال لشکر دولت آباد که منہزم شده جانب بدر رفته بود نامزد کرد - و خود سمت گجرات دنبال طغی روان شد - لشکر دولت آباد که حسن کانکو سر ایشان بود کمین ساخته بر عماد الملک زد و او را بکشت - لشکر عماد الملک منہزم شده در دولت آباد بیامد و ملک جوهر و امرای دیگر که در دولت آباد پیش دهاراگر^۹ فرود آمده بودند طاقت استقامت نیاوردند - از آنجا برخاستند - حسن کانکو متعاقب ایشان در دولت آباد آمده^{۱۰} - اسماعیل مع را دور کرد - خود بادشاه شد و سلطان علاء الدین خطاب کرد - از آن مدت باز اقطاع دولت آباد در قبض و تصرف حسن کانکو و پسران او مانده - سلطان طرف گجرات دنبال طغی

۱ B. بروده

۳ M. دهاراگر

۵ جوهر که خداوند زاده M.

۷ B. عماد الملک شیوم

۹ B. دهاراگیر

۲ B. فرستاده

۴ M. کشته مال

۶ M. دهاراگیر

۸ M. با لشکرها دنبال لشکر

۱۰ B. آمد اسمعیل

دهلي مراجعت فرمود - و قتلخ خان را از دولت آباد با خيل و تبع او در حضرت طلب شده - قتلخ خان بر حکم فرمان برادر خود عالم-ملک را آنجا گذاشته متوجه گشت - در سنه ثمان و اربعين و سبعمائه اميران صده ديهوئي^۱ و بروده - مقبل بنده خواجه جهان را که نايب وزير گجرات بود^۲ و در حضرت مي آمد بزدند - و بلغاک کردند - رخت و خزانه و اسباب و اسلحه بتمام بردست ايشان آمده^۳ - ملک عزيز^۴ ضابط دهار^۵ قصد امير صده مذکور کرد - او نيز کشته شد - سلطان بدفع اين فتنه با لشکرهای انبوه بيرون آمد - چون نزديک گجرات رسيد بعضي امرا چنانکه ملک علي شير^۶ جاندار و ملک احمد لاجين^۷ و چند امرای ديگر را در دولت آباد بر عالم ملک فرستاد - تا اميران صده دولت آباد را حضرت آرند - عالم ملک اميران صده مذکور را بر حکم فرمان اعلی^۸ روان کرد - چون ايشان بامرای مذکور درگهی^۹ مانک گنج رسيدند خوف در باطن ايشان راه يافت که ما را برای کشتن مي برند - شب اتفاق غدر کردند - بوقت کوچ بر امرای مذکور زدند - ملک احمد لاجين کشته شد - ديگران گريختند - اميران صده مذکور^{۱۰} در دولت آباد رفتند - عالم ملک^{۱۱} در کوشک دولت آباد حصاري^{۱۲} شده - اميران صده مذکور عالم ملک را سبب آنکه با ايشان زندگانی نیکو کرده بود امان داده جانب شهر فرستادند - اسماعيل منج^{۱۳} را باسم بادشاهی اجلاس دادند - و سلطان ناصر

بروده B. and صده ديهوئي و بروده مقبل بند خواجه M. 1

بود M. omits 2

ملک عزيز B. 4

علي سر جاندار M. 6

فرمان روان M. 8

در دولت آباد حصاري شده B. 10

حصاری شده B. omits 12

اسلحه بردست ايشان آمد M. 3

ضابط دهار M. omits 5

ملک احمد احمد لاجين M. 7

مذکور در کهنی بآنکه گنج رسيدند M. 9

ملک عالم B. 11

اسماعيل را باسم M. 13

الملك اسپان و پیلان از گذارا دست آورده و طوایف مذکور را نیز ترغیب کرده برابر خود روانه کرد ^۱ - عین الملك و او با پیلان و اسپان و حشم تافته بکوچ متواتر فرودست قفوج رسیدند - از آنجا گذارا شده فرود آمدند - سلطان بعضی امرا و ملوک را که پیش ازین بجانب ^۲ اقطاعات خویش وداع داده روان کرده بودند - چنانچه خواجه جهان را جانب دهار و ملک عماد الملك را جانب ملتان - و ایشان تا بیان رسیده بودند - طلب فرمود - و امرای دیگر از اطراف نیز بیامدند - سلطان هم از آنجا پیشتر شده متصل حصار قفوج نزول کرد - عین الملك بوقت نماز دیگر در گذر لیدیه ^۳ گذارا شد - این خبر به سلطان رسید - گفت لیدیه ایشان را فال بد است و ما مستعدیم - چون آخر شب شده در لشکرگاه بیامدند - پیاده شده بر طریقی که در جنگهای هندوستان ^۴ جنگ میکردند بحرب پیوستند - سلطان ازین طرف پیلان و حشم را فوج فوج کرده بود - حمله اول هزیمت در ایشان افتاده - شهر الله با زخم در لب آب گنگ افتاده غرق شده - همچنین بتمام لشکر با اسپ و اسلحه در آب می افتادند و غرق می شدند - بعضی که سلامت بیرون آمدند ^۵ بدست هندوان غارت شدند - عین الملك زنده اسیر و دستگیر گشت - اورا ابراهیم بنکی ^۶ برهنه برلاشه سوار کرده پیش سلطان آورد ^۷ - چند روز پیش داخل حضرت موقوف بود - آخر رها شد - و بمراحم خسروانه ^۸ مخصوص گشت - سلطان از آنجا سمت دارالملك

۱ M. مذکور را بترغیب برابر خود روان کرد

۲ M. بجانب او اقطاعات

۳ B. دیگر در گذارا به گذارا شد

۴ M. بر طریقی که در جنگهای هندوستان جنگ می کردند

۵ M. بیرون می آمدند

۶ M. سلطان آورده

۷ M. براهیم بنکی

۸ M. بمراحم فراوان

فرمود - چون قتلخ خان آنجا رسید^۱ علی شه با جمعیت خودش پیش آمده بجنگ پیوست - آخر منهنم شده درون حصار در^۲ آمده - قتلخ خان حصار را^۳ محصر کرد - بعد چند روز علی شه با برادران زنده اسیر و دستگیر شد - قتلخ خان ایشان را بر سلطان در سرگدآوری^۴ فرستاد - سلطان همه را در غزنین جلا^۵ کرد - ایشان را از آنجا باز آرانید و پیش داخل سیاست پیوستند - در سده سبع و اربعین و سبعمائنه سلطان^۶ طرف هندوستان لشکر کشید - چون در سرگدآوری رسید عین الملک در حضرت پیوست - مال و اسباب و نفایس دیگر بوجه خدمتی بسیار آورد - سلطان را اتفاق آن شد که او را با خیل و تبع و برادران در دولت آباد فرستد^۷ - قتلخ خان را در حضرت طلبید - این سخن^۸ نوعی در سمع عین الملک رسید - گمان برد که مگر بدین بهانه ما را از هندوستان بیرون آورده تلف خواهد کرد - ازین جهت خوف در خاطر او جای گرفت - از سرگدآوری^۹ شباشب گریخت - و گذارا لب آب گنگ شده در اوده رفت - و پیش از آنکه او متخلف^{۱۰} شود سلطان بیشتر پیلان و اسپان و سلاح داران و طوایف دیگر برای فراخی علف هم با عتماد عین الملک گذارا لب آب گنگ فرستاده بود - چیزی پایگاه داشته - و آن ازان بود که ملک فیروز ملک نایب باربک عرضه داشت کرد که جمله اسپان پایگاه گذارا می روند - بجهت شکار البته حاجت خواهد بود - جمله فرستادن مصلحت نیست - آنگاه چیزی اسپان در پایگاه داشته بودند - شهر الله برادر عین

۱ آنجا برسید M.

۲ حصار آمده M.

۳ حصار محصر M. ۴ سرک دآوری M.

۵ جدا کرد M.

۶ سلطان M. omits ۷ فرستاد M.

۸ این نوعی بسمع M.

۹ از سرک دآوری شباشب M.

۱۰ متخلف شود M.

سرایی اعلی همین طایفه می نمود - و از هر^۱ جنس متاع از برده و زر و نقره و کاغذ و کتاب بود ایشان خوریده در خراسان^۲ فرستادند - در سنه خمس و اربعین و سیمعانه ملک نظام مقطع کره باغوا و غرور چند غلامی که ایشان را گرد آورده بود^۳ بلغاک کرد - شهر الله برادر عین الملک از اوده لشکر ساخته کرده بر وی زد - لشکر او منهنز گشت - و او را زنده اسیر و دستگیر کرد - آن فتنه فرونشست - بعد آن هم در سنه المذكور شهاب سلطانی در بدر بلغاک کرد - و خلق بدر را ترغیب کرده با خود یار^۴ گردانید - قتلغ خان برای دفع^۵ شر او آنجا رفت - پسر خود^۶ شهاب الدین مذکور با جمعیت خویش پیش آمد - و مقاومت نتوانست کرد - منهنز شده^۷ درون حصار بدر در آمد - پدر و پسر هر دو حصارى شدند - قتلغ خان ایشان را بامان دست^۸ آورد و در حضرت فرستاد - و در سنه ست و اربعین و سیمعانه علی شه^۹ خواهرزاده ظفر خان علائی امیر صده قتلغ خان برای تحصیل [از] ^{۱۰} دیوگیر [به گلبرگه] رفته بود - آن طرف از لشکر و مقطعان و والیان خالی دید برادران خود را با خود یار^{۱۱} گردانید - بهرن^{۱۲} متصرف گلبرگه را بغدر کشت - مالهای فراوان غارت کرد از آنجا در بدر آمد - نایب بدر را بکشت و اسباب فراوان بدست آورد - ولایت بدر ضبط کرد - ازین حال خبر کردند - قتلغ خان را با^{۱۳} بعضی امرا و ملوک و حشم ده بار بدفع فتنه او نامزد

گرد آورده بلغاک B. ۳ می فرستادند M. ۲ از جنس متاع M. ۱

پسر خود M. ۶ برای فتنه شر M. ۵ باز گردانید M. ۴

بامان در آورد M. ۸ شد درون B. ۷

علیشه که خواهر زاده ظفر خان علائی که امیر Baranī, p. 488 and علیشاه M. ۹ صده قتلغ خان بود

علیشه مذکور از Baranī, p. 488; تحصیل در دیوگیر رفته بود B. and M. ۱۰ دیوگیر به تحصیل در گلبرگه رفته بود

یار کرد M. ۱۱

بهرن Baranī, p. 488 ۱۲

خان را بعضی B. ۱۳

کرد - در آن ایام در شهر هنوز قحط مهلک بود - چنانچه آدمی
آدمی را ^۱ می خورد

* بیت *

قحط ^۲ تا حدی که شخص از فرط بی قوتی چو شمع

جسم خود را سوختی بر آتش و بر دمی بکار

الْفَرَارُ مِمَّا لَا يُطَاقُ مِنَ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ - چون سلطان در حدود دیپالپور رسید
شاهو طاقم مقاومت ^۳ نیارود - فرار نمود - در کوه پایه برفت - سلطان از
دیپالپور باز گشته ^۴ اقطاع ملتان بعماد الملک سرتیز تفویض کرده میان
سنگم و سامانه شده ^۵ و سادات کیتهل و مسلمانان دیگر را بکشت -
و مقدمان آن دیار را بتمام روانی کرده در حوالی شهر برد ^۶ - و ایشان را
دیها و اقطاع تعیین فرمود - و هر یک را کمرهای زر و کلاههای مروج
و مکمل ^۷ بخشید و همان جا ساکن گردانید - و خود درون شهر در آمد -
خلق شهر را فرمان داده تا هر کسی جانب هندوستان برود و چند
ماه ^۸ بگذراند - و خود را از بلای قحط و راهاند - در این ^۹ ایام
اهل خراسان بطمع بخشش سلطان که در باب آن طایفه ^{۱۰} بافرات
و اسراف می کرد رسیده بودند - هریکی را بر اندازه حال ایشان سیم و زر
و مروارید و اسپ و جامه و ^{۱۱} کمر بند و کلاه و برده و تحف و تنسخ
دیگر از هر جنس چندان داده که هرگز ندیده بودند ^{۱۲} - و در شهر دولت

آدمی آدمی می خورد M. ^۱

^۲ M. omits the lines and the Arabic quotation. The author of these lines is Salmān Sāvājī.

طاقم استقامت M. ^۳

گشت B. ^۴

شد سادات M. ^۵

برود و ایشان B. ^۶

کلاها بخشید M. ^۷

چند گاه M. ^۸

و دران ایام M. ^۹

در باب این طایفه بود بافرات M. ^{۱۰}

و جامه و زر کمر و کلاه برده M. ^{۱۱}

ندیده بود و در شهر M. ^{۱۲}

شمس الدین و فرزندان او بود - بعد آن در ضبط بادشاهان دهلی نیامد -
و در سنه اثین و اربعین و سبعمائه سید حسن کیتلهی پدر ملک ابراهیم
خریطه دار در معبر بلغاک کرد - حشمی که از دهلی برای
ضبط ^۱ معبر نامزد بود بعضی را بکشت - و بعضی را بترغیب
بر خود داشت - و تمامی ولایت معبر ضبط کرد - سلطان بدفع
آن فتنه در ^۲ دیوگیر رفت تا تلنگ رسیده بود که زحمتی شد -
از آنجا باز گشت - و آوازه شایع شده بوده ^۳ که سلطان را در پالکی
مرده می آرند - ملک هوشنگ بدیده ^۴ از فتنه متواری شد - چون
تحقیق کرد که سلطان زنده است باز گشته بحضرت پیوست - سلطان
بکوی متواتر در دهلی آمد و قتلخ خان را در دولت آباد گذاشت -
فتنه معبر همچنان قائم ماند - و دران ایام در دهلی قحط آغاز شده بود -
و در سنه ثلاث و اربعین و سبعمائه گلچندر ^۵ و ملک هلا چون غدر کرده
ملک تار خرد مقطع لاهور ^۶ را بکشتند و بلغاک کردند - سلطان ^۷ خواجه
جهان را بجهت دفع شر ایشان نامزد کرد - چون در لاهور رسید ملک
هلاچون و گلچندر کهوکر مقابل آمدند آخر منهنز گشتند - خواجه جهان
آن فسده را مالش داده باز گشت - در سنه اربع و اربعین و سبعمائه بسبب
تنگ آوردن لشکر ^۸ فخرالدین بهزاد بنیاد نهاده بود - شاهو لودی
افغان در ملتان بلغاک کرده فخرالدین بهزاد را بکشت - ملک نوا ^۹
برابر او بود از آنجا گریخته بحضرت آمد - سلطان خود قصد ملتان

۱ ضبط معین نامزد بودند M.

۲ دفع آن فتنه لکهنوتی دیوگیر M.

۳ آوازه شایع شده که سلطان M.

۴ بدیده را رفته متواری M.

۵ گلچندر روز و ملک هلاچون B.

۶ لاهور بکشتند M.

۷ سلطان M. omits

۸ لشکر را فخر M.

۹ ملک بهوره از ملتان گریخته بدلهی آمد Tabkāt Akbarī, p. 207

جمع کردن زیان دارد - خلق طمع می بغداد و کم دانان در گمان می افتند که چه سبب در حضرت نمی فرستد - مال خزانه هرچه جمع شود در خزانه بادشاه رسیده بهتر - او نمی شنید - ^۱ نه حق لشکر به لشکری داد و نه مال بخزانه می رسانید - لشکر دران طمع بسته بود - همچنان ملک فخر الدین ^۲ بیامد - لشکر او با فخر الدین یار شد - او را بکشتند - فخر الدین در سنار گانو بنشست و مخلص غلام خود را در لکهنوتی گذاشت ^۳ - علی مبارک عارض لشکر قدر خان غلام مذکور را بکشت - و لکهنوتی را بگرفت - اما علامت بادشاهی ظاهر نکرد و در حضرت عرایض فرستاد که من لکهنوتی را بدست آورده‌ام اگر بندگان از حضرت تعیین شود در لکهنوتی بنشینند ^۴ من متوجه حضرت شوم - سلطان اتفاق کرد که یوسف شعبه شهر را مراتب خانی داده ^۵ روان کند - هم دران ایام ملک یوسف برحمت حق پیوست - سلطان بدان نپرداخت - و کسی را در لکهنوتی نفرستاد - بضرورت علی مبارک سبب مخالفت فخر الدین علامت ^۶ بادشاهی ظاهر گردانید - و خود را سلطان علاء الدین خطاب کرد - بعد چند روز ملک الیاس حاجی صاحب خیل بود و جمعیت بسیار داشت با بعضی امرا و ملوک و خلق لکهنوتی یار شده علاء الدین را بکشتند - ملک الیاس حاجی بادشاه شد - و خود را سلطان شمس الدین خطاب کرد - و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه بقصد سنار گانو روان شد - و ملک ^۷ فخر الدین را زنده بدست آورده مراجعت فرمود - بعد چند روز او را هم در لکهنوتی بکشت - ازان باز لکهنوتی ^۸ مدتی در قبض سلطان

۱ او نمی شنیدند حق لشکر بشکر می داد M.

۲ ملک فخر الدین یار شده او را بکشتند B.

۳ غلام خود در لکهنوتی برداشت M.

۴ بنشستند M.

۵ داد روان M.

۶ ملک omits M.

۷ ازان باز مدت لکهنوتی B.

که استقامت یافته بودند کوهیان بگرفتند - و بتمامی^۱ تهانه داران را بکشند - و لشکر که درون رفته بود بتمام و کمال^۲ کشته شد - و بعضی سران لشکر اسیر شدند - و مدتی پیش رای بماندند - آنچنان لشکر بعد از آن جمع نشد - و این واقعه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائنه بود - بعده^۳ بهرام خان در سنار گانو برحمت حق پیوست - در سنه تسع و ثلاثین و سبعمائنه^۴ ملک فخرالدین سلاحدار بهرام خان بلغاک کرد^۵ - و بادشاه شد - و خود را سلطان فخرالدین خطاب گردانید - ملک پندار خلجی قدر خان که ضابط لکهنوتی شده بود و ملک حسام الدین ابو رجا مستوفی ممالک و اعظم ملک^۶ عزالدین یحیی مقطع ست گانو و فیروز خان پسر نصرت خان امیر کره بدفع فساد فخرالدین در سنار گانو رفتند - او با جمعیت خویش مقابل آمد - یکدیگر مقاتله شد - آخر الامر فخرالدین منهزم گشت - و از آن مقام فرار^۷ نمود - پیل و اسپ او نیز بدست آمد - قدر خان همانجا ماند - و امرای دیگر در اقطاع خویش رفتند - چون بشکال رسید اسپان^۸ لشکر قدر خان بیشتر سقط شدند - و او از سبب آنکه مال بسیار از جنس تنکهای نقره جمع کرده بود بعد دوسه ماه درون در سرای آورده یکجا توده^۹ میزد و می گفت همچنین پیش داخل توده خواهم زد - هرچند که بیشتر جمع کنم بهر خدمتی بهتر باشد - ملک حسام^{۱۰} الدین می گفت که مال بسیار در اقطاع دور دست

738 H
Smanga
Bengal

۱ M. omits بتمامی

۲ M. کشته

۳ B. چون بهرام

۴ B. و سبعمائنه

۵ B. کردند

۶ B. omits ملک

۷ M. فرار نموده

۸ M. و لشکر قدر خان بیشتر

۹ M. زده می زد

۱۰ M. حسام می گفت

گانی و آن را به یک تنگه حال نرخ نهاد - هرکه درستدن آن مهر تعلل^۱
و تامل میکرد بسیاست می پیوست - هذدوان و مفسدان مواسات^۲
و موالات ولایت در هر دیهی دارالضرب ساختند - و مهر مس می زدند -
و در شهر می فرستادند - بدان^۳ زر و نقره و اسپ و اسلحه و نفایس
می خریدند - بدین سبب مفسدان قوت گرفتند^۴ - چنانچه در قریب ایام^۵
خلق دور دست مهر مس را نمی ستدند - و تنگه زر به پنجاه
تنگه و شصت تنگه مس^۶ رسید - چون در آن سکه کشاده^۷ دید
بضرورت دور کرد و فرمود که هرکه را مهر مس در خانه باشد بیارد
و از خزانه تنگه های زر برد - مبلغی مال^۸ خلق بردند - و بدین سبب
غنی گشتند - و از خزانه تنگه های زر برده و آن مهر مس مردود شد -
تا غایت در کوشک تغلق آباد چون پشتها مانده بود - و فرمود تا کوه
قراجل^۹ که میان ممالک هند و چین حایل شده است ضبط کنند -
هشتاد هزار سوار با سران لشکر نامزد کرد و فرمود از آنجا که در گهتی در آیند
در راه تهانها مستقیم کنند تا لشکر را بوقت باز گشتن دشواری نباشد -
چون لشکر در آنجا رسید تهانها مستقیم شد - و لشکر بتمام درون کوه قراجل
در آمد - اما^{۱۰} تنگی علف و تنگی راه بر ایشان غالب شد - و تهانهای

۱ M. مهر تامل

۲ B. مواسات ولایت در دهی

۳ M. بران زر

۴ B. قوت کردند

۵ B. قربت الایام

۶ M. omits مس

۷ M. کشاد دید

۸ M. مبلغی خلق برین سبب غنی گشت

۹ M. Elliot vol. III., p. 241, Karājal and

کوه هماچل - Baranī, p. 477 - قراجل

۱۰ M. در آمد یاران تنگی

کنند - کهری و جرایی^۱ پیدا کرد چنانچه مواشیها را داغ می نهادند و رعایا را خانه می شمردند و کشتها می پیمودند^۲ و وفاها فرمانی می گرفتند^۳ و نرخ فرمانی می بستند -^۴ ازین سبب خلق - مواشی را نواحي گذاشته در جنگلها می خزیدند و مفسدان قوت می گرفتند - بعده فرمان قضا مضا^۵ صادر شد - تا جمیع ساکنان^۶ دهلي و قصبات جوار را قافله سازند و در دولت آباد روان کنند - و خانههای شهر از شهریان بخوند - و بهای خانهها از خزانه نقد بدهند - بحکم فرمان اعلی^۷ تمامی اهل شهر و حوالی را جانب دولت آباد روان کردند - شهر دهلي چنان خالی شد که چند روز دروازهها بسته مانده^۸ بود - و سگ و گربه درون شهر بانگ نمی کردند - مردم عوام و اوباش که در شهر مانده بودند جمله اسباب شهریان از خانهها بیرون می آوردند - و تلف می کردند - بعد از ان^۹ فرمان شد تا علما و مشایخ که معارف خط و قصبات بزرگ را از اطراف بیاورند و درون شهر ساکن^{۱۰} گردانیدند - و ایشان را انعامها و ادراها دادند - بتمامی دولت آباد از خلق شهر معمور شد - چون سلطان بخششها و انعامها بافراط کرد و مالها و اسبابها باسراف بخشید مال خزاین نقصان پذیرفت - و طریق درآمد و ابواب داخل و خارج^{۱۱} بکلی مسدود و مندرس^{۱۲} شد - مهر مس را سکه^{۱۳} فرمود - و مهری مقدار^{۱۴} بیست

۱ کهری و جرایی M.

۳ می بستند M.

۵ M. omits قضا مضا صادر

۷ M. omits اعلی

۹ M. بعد ازین

۱۱ M. داخل بکلی

۱۳ M. تیکه فرمود

۱۴ M. و مهری بمقدار بیست پنچگانی و انرا یک تنکه حال نهال هرکه درستدرن

۲ کشتها می نمودند M.

۴ M. omits نرخ فرمانی می بستند

۶ B. ساکن

۸ M. بسته بود

۱۰ B. ساکن کردند

۱۲ M. مسدود شد

بشینگ بخشید - و اقطاع ملتان در سرحد بلاد^۱ سندھ است^۲ - قوام الملک مقبول را تعیین کرد - بعد چند سال بهزاد را فرستاد - چون شاهو لودی بهزاد را بکشت سلطان نا دیپالپور رسید - شاهو بگریخت در کوه رفت - در آن وقت وفات شینگ قطب العالم شده بود - آن اقطاع سلطان^۳ ملک عماد الملک سلطانی را مفوض کرد - بعضی امرا و ملوک نامدار با پنجاه هزار سوار داخل ملک عماد الملک شدند - سلطان از آنجا بدار الملک دهلی مراجعت فرمود - در سنه تسع و عشرين و سبعمائنه ترمه شیرین مغل برادر قتلغ خواجه بادشاه خراسان با لشکرهای انبوه در ولایت دهلی در آمد - و بیشتری حصارها را فتح کرد - و خلق لاهور و سامانه و اندری تا حد بداون اسپر گردانید تا کذاره آب - چون لشکرهای او برسید همان زمان^۴ باز گشت - سلطان میان دهلی و حوض خاص لشکرهای فراوان گرد آورده نزول کرده بود - چون ترمه^۵ شکسته و از آب سندھ عبیره کرد سلطان با لشکرهای خویش متعاقب او تا حد کلاپور^۶ برفت - و حصار کلاپور که خواب و مندوس^۷ بود عهد^۸ ملک مجیر الدین ابورجا گردانید تا او مرتب کذاند^۹ - و بعضی سران ملوک^{۱۰} جلد و نامدار هم در عقب ترمه مذکور پیشتر فرستاده خود بسمت دار الملک دهلی مراجعت کرد - بعد از آن سلطان را اتفاق شد که خراج ولایت یکی^{۱۱} به بیست

۱ بلاسندھ B.

۲ است M. omits

۳ شده بود شینگ هود سلطان ملک عماد M.

۴ برسید همچنان باز

۵ چون مندوس شکسته او از آب سندھ عبیره کرده M.

۶ کلانور M.

۷ مندوس M.

۸ عهد^۸ محی الدین ابورجا M.

۹ گردانید و مرتب کنانید M.

۱۰ سران جلد و M.

۱۱ یکی بده و یکی به بیست M.

ترش آمیز می گفت - چنانچه ایشان از آن خوف می کردند - روزی لولی داماد بهرام آینه از خانه می آمد - علی خطی میگفت شما چرا خیلخانه خود را روان نمی کنید - مگر می خواهید نروید - حرامزادگی^۱ می کنید - گفت حرامزاده کرا می گوئی - علی گفت آنکه درون خانه نشسته است او را میگویم - او گفت ترا چه اندازه باشد که این چنین توانی گفت - علی خطی بدوید جعد لولی بگرفت - او علی را بر زمین انداخت و سلاحدار را فرمود که سرش از تن جدا کن - علی را کشته سر او بر نیزه کردند - آنکه قدری برای این کار اندیشه می کردند و بیرون دادند - درم روز بهرام آینه عصیان ظاهر کرد - سلطان را از بغی بهرام خبر کردند - سلطان^۲ از دیوگیر دهلی رسید - و^۳ لشکریهای قاهره جمع کرده بیرون آمد - و عزیمت ملتان مصمم کرد - چون در ملتان رسید بهرام آینه مقابل آمد^۴ - میان هردو لشکر مقاتله شد - آخر الامر لشکر ملتان منهزم گشت^۵ - بهرام کشته شد^۶ - سر او را بریده پیش تخت اعلی^۷ آوردند - بیشتری^۸ از مقربان لشکر او علف تیغ گشتند - سلطان بران شده بود که از ملتانیان جوی خون براند - شیخ الاسلام^۹ قطب العالم شیخ رکن^{۱۰} الحق و الشرع و الدین در باب عامه^{۱۱} ملتان شفاعت کرد - در پیش درگاه سر مبارک خورشید برهنه گردانیده ایستاده ماند - سلطان شفاعت بغدادی شیخ قبول کرد - و ملتانیان را که با بهرام آینه یار بودند هم

رسید و از دهلی لشکریهای M. 3 سلطان M. omits 2 حرام زادگی کنید B. 1

منهزم گشته M. 5 مقابل آمد مقابل شد آخر الامر M. 4

اعلی M. omits 7 بهرام مذکور کشته گشت M. 6

بیشتر از مقربان B. 8

رکن الدین الحق و الشرع و الدین B. 10 شیخ الاقطاب الاسلام B. 9

علم ملتان M. 11

کَهِت^۱ بر نشانده بر سر کرانه دهاوله بدهاوله برسانند^۲ - و در هر منزلکی کوشکی بنا^۳ فرمود و خانقاهی ساخت - و شیخی مستقیم کرد - مایده معین گردانید تا هر وقت که کسی برسد طعام و شربت^۴ و نذبول و مقام موجود یابد - و هر دو طرف راه متصل درختان نهال کرد چنانچه اثر آن تا غایت باقی است - و دیوگیر را دولت آباد نام کرده دارالملک ساخت - با مخدومه جهان مادر سلطان جمیع خیلخانهای امرا و ملوک و معارف و مشاهیر و خواصان و بندگان و پیلان و اسپان و خزاین و دفاین درگاه در دولت آباد برد - و بعد رفتن مخدومه جهان سادات و مشایخ و علما و اکابر دهلی را در دولت آباد طلب شد - همه آنجا رفتند و بشرف زمین بوس مشرف گشتند - انعامات و ادرات یکی بدو شد - و از برای عمارت خانها زر^۵ علیحده یافتند - همه مفروح^۶ الحال گشتند - و هم در آخر سال مذکور^۷ ملک بهادر گرشاسب^۸ عارض لشکر در سفر بلغاک کرد - سلطان خواجه جهان را با عساکر قاهره بجهت دفع شر او نامزد فرمود - چون خواجه جهان آنجا رسید بهادر مذکور با مقدار^۹ جمعیت خویش پیش آمد و بچنگ پیوست - آخر الامر طاقت نیارزد و منهزم شده بدست هندیان اسیر و دستگیر گشت - او را زنده بحضرت آوردند - و آنجا بسیاست پیوست - بعده علی خططی برای آوردن خیلخانه بهرام آینه^{۱۰} بحضرت در ملتان تعیین شد - چون آنجا رسید از جهت روان کردن خیلخانه سختی می نمود - و بهرام آینه^{۱۰} را در دیوان نشسته تشیعات میکرد - و سخنان

۱ در گهنت M.

۲ برساند M.

۳ بنا M. omits

۴ شراب M.

۵ زرها M.

۶ مروح الحال B.

۷ سنة المذكور M.

۸ کرشناسب B.

۹ مقدار از جمعیت M.

۱۰ M. and Barani, p. 479 بهرام آینه

سفوات جلوس سلطنت اقالیم بسیار مضبوط گشت امرا و ملوک
 و اعیان و ارکان خویش را که موافق^۱ و متفق سلطنت بودند^۲ بر حسب
 حال - هر یکی را خطاب و القاب تعیین فرمود - چنانچه ملک فیروز برادر
 اودری سلطان نایب باریک شد - و ملک^۳ ایاز احمد شکنه عمارت
 را خواجه جهان - و ملک قبول را ملک کبیر - و ملک سرتیز را عماد الملک -
 و ملک مقبول را قوام الملک - و ملک خورم موبز را ظهیر الجیوش
 خطاب کرد - حمید کوملی^۴ اشراف یافت و رضی الملک گشت - ملک
 پندار خلجی قدر خان شد - و اقطاع لکهنوتی یافت - ملک حسام الدین
 ابورجا را نظام الملکی و وزارت لکهنوتی داد - ملک عز الدین یحیی
 بندت را اعظم ملک و اقطاع سنگانو تفویض کرد - مولانا قوام الدین
 را قتلغ خان و شغل وکیلداری فرمود - و محمد پسر مهتر او البتخان شد
 و اقطاع گجرات یافت - و مولانا کمال الدین برادر قتلغ خان صدر جهان -
 و مولانا نظام الدین برادر دیگر او عالم الملک - و نظام الدین کمال سرخ^۵
 مخلص الملک - و شهاب سلطانی تاج الملک - و مولانا یوسف داور ملک^۶
 مخاطب گشتند - و یک دختر سلطان در حباله مولانا یوسف آمد -
 و ملک قیران صفدر الملک و ملک بیگی سر دواتدار^۷ و ملک
 شهاب الدین ابورجا ملک التجار و اقطاع نوساری یافت - و در سنه
 سبع و عشرين و سبعمائه سلطان محمد عزیمت دیوگیر کرد - و از دهلی تا دیوگیر
 در هر گروهی دهواره آبادان گردانید - و ایشان را همان جاها زمین داد
 تا مجمل مواجب ایشان محصول آن باشد - و هر الاغی که بیابد در

سلطنت بوده اند چنانچه ملک فیروز M. 2 موافقت و متفق B. 1

ملک زاده احمد عیاض M. 3

حمید لویکی M. 4

سرخ B. 5

دوار الملک M. 6

سرود انداز و مولانا شهاب M. 7

والدین بود که وقت عزیمت سلطان شیخ بزبان دُرر بار فرموده بودند که دهلی از تو دور است - چون سلطان با فتح و نصرت در افغان پور آمد فرمود که بر سینه دشمن پای داده بسلامت آمدم - اما این خبر بسمع حضرت شیخ الاقطاب رسید فرمود که دهلی از تو دور است - و این واقعه در ماه مذکور بانجام رسید *

جهان گر کنی در ته پای خویش بخشپی سر انجام بر جای خویش
مدت ملک سلطان غیاث الدین تغلق شاه مرحوم چهار سال و چند ^۱ ماه بود
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَ اِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَالْمآبُ *

ذکر سلطان محمد شاه پسر مهتر سلطان

غیاث الدین تغلق شاه

سلطان محمد شاه پسر مهتر سلطان غیاث الدین تغلق شاه بود - چون سلطان تغلق شاه شهید شد سه روز شرط عزاجا آورد - در ماه ربیع الاول سنه المذکور در قصر دولت خانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و بعد چهل روز از تغلق آباد در دهلی رفت - پیش از آن در شهر قیبا بسته بودند و بازارها و کوچهها بجامهای منقش و رنگین آراسته - و از زمان در آمدن سلطان درون شهر تا آن وقت که در دولت خانه نزل فرمود تنگهای زر و نقره بر پشت پیلان نهاده ^۳ بر ^۴ خلق نثار و ریختنی می کردند - و در کوچه و محلت زر می ریختند - و در خانه می انداختند - چون بعد چندگاه کار مملکت قرار گرفت و هم در اوایل

^۱ سال و هشت ماه M.

^۲ M. omits from اللّٰهُ up to المآب

^۳ M. omits نهاده

^۴ M. بر خلق ریختنی می کردند در کوچه و محلت زر می ریختند چون بعد چندگاه

جاجنگر^۱ لشکر کشید - آنجا^۲ چهل زنجیر پیل زنده بدست آمد -
و مظفر و منصور باز^۳ در ارنکل آمد - چند روز مانده سوی حضرت
اعلی مراجعت کرد^۴ - در سنه اربع و عشرين و سبعمائه سلطان^۵
سمت لکهنوتی عزیمت فرمود - الغ خان را که ولیعهد کرده بود
به نیابت ملک رانی در دار الملک تغلق آباد که در سه سال و چند ماه
عمارت شده بود گذاشت - و مصالح غیبت تفویض کرد - و خود کوچ
بکوچ متواتر^۶ در لکهنوتی رفت و آن را فتح کرد - و هم درین محل خبر
اسیر شدن بهادر شاه عرف نوده^۷ بادشاه لکهنوتی بر دست هیبت الله
قصورى رسید - سلطان از آنجا بجانب^۸ دار الملک مراجعت کرده
و بهادر شاه مذکور را نیز برابر خود در حضرت می آورد - چون در موضع
افغانپور رسید بر کوشکی^۹ که برای بار عام ترتیب کرده بودند و تربتر
بتعجیل بر آورده بار داد - و فرمود تا پیلان که از^{۱۰} نهب لکهنوتی آورده اند
بیارند و یکجا بدوانند^{۱۱} - کوشک تر بود زمین از اقدام پیلان کوه پیکران
خلل پذیرفت و بافتاد - و سلطان غیاث الدین^{۱۲} تغلق شاه مرحوم
با یکفرد در زیر کوشک آمد و شهادت یافت - و این واقعه در ماه ربیع الاول
سنه خمس و عشرين و سبعمائه بود^{۱۳} - چنین^{۱۴} روایت می کنند که در
این جا هم نفس شیخ الاقطاب شیخ محی الدین نظام الحق و الشرع

۱ جاجگر B.

۳ آمد از آنجا باز مظفر و منصور در M.

۵ سلطان M. omits

۷ بوده B.

۹ بر کشتگی که بواي بارجا ترتیب M.

۱۱ بدوانند زمین بلرزد تقدیر الله تعالی خلل M.

۱۲ غیاث الدین مرحوم تغلق شاه M.

۱۴ بانجام رسید up to چنین روایت M. omits from

۲ کشید و چهل پیل زنده M.

۴ کرد M. omits

۶ متواتر M. omits

۸ سلطان از آنجانب بدار M.

۱۰ که نهب لکهنوتی M.

۱۳ بود B. omits

Tughlaqabad

Bengal

Afghanistan

7258A

این عبید شاعر از ملازمان و خدمتگاران شیخ الاسلام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین بود - و با امیر خسرو دائماً عکس می کردی - بسبب آن خاطر عاطر شیخ المشایخ متروک می شد - درین اثنا هندی پیش آمد و مسلمان شد - شیخ نظام الدین او را تربیت می کرد - یک روز او را دو مسواک دادند - آن نو مسلمان عبید را پرسید که این مسواک را بچه طریق کنم - آن بد بخت گفت یکی در دهن کند و یکی در کون - او هر روز همچنین می کرد - تا دبر او آلوده گشت - یک روز پیش شیخ المشایخ غمگین آمد - و گفت ای شیخ دو مسواک که شما لطف فرموده بودید یکی بغایت خوب است که در دهن می کنم و دومی نهایت بد است که در دبر می کنم - بشره شیخ المشایخ متغیر گشت - فرمود که این چنین کردن ترا که آموخت - گفت عبید شاعر - فی الحال شیخ از زبان دربار فرمودند که ای عبید با چوب بازی می کنی - ازان بار هر یکی دانستند که این شخص را بر دار خواهند کرد تا سخن شیخ بنفاد رسید - و این قصه در سنه اربع و عشرين و سبعمائه بود که ^۱ الغ خان را باز در تلنگ نامزد کردند - رای لدر مهادیو باز حصارى شد - بعد ^۲ چند روز بزخم تیر و نارک و سنگ و مغربی - حصار درونی و بیرونی بگرفت - و ارنکل ^۳ را فتح کرد - رای مذکور را با تمامی رایان ^۴ با زن و بچه و خزاین و پیلان بدست ^۵ آورد و فتح نامه در حضرت فرستاد - در شهر ^۶ قبا بستند و شادیه کردند - و تمام ^۷ ولایت تلنگ در ضبط آمد - مقطعان و کار کنان خود نصب فرمود - و از تلنگ جانب

در دار کردند سنه اربع و عشرين و سبعمائه الغ خان را M. 1

بعد سه چند B. 2

رایان دایگان و زن B. 4

فرستاد چون بدلی رسید قبا M. 6

رانکل M. 3

برداشتنه آورد M. 5

تمام M. omits 7

و آدمیان از جانبین کشته می شدند - چون چند روز برآمد عبید شاعر سبب نارسیدن خبر دهلی آوازه کرد که سلطان غیاث الدین نماند^۱ - و برحمت حق پیوست - امرا و ملوک چنانکه ملک تکیین^۲ و امرای دیگر را اشتعال کرد تا الغ خان را بکشند و بلغاک کنند - الغ خان را ازین حال خبر شد - با پنجاه نفر سوار از آنجا بیرون آمد - امرای حرامخور همه از آنجا هر کسی بجانب اقطاع خود رفتند - چون الغ خان بکوچ متواتر در حضرت آمد و حال بتمام عرضه داشت - سلطان فرمانها فرستاد تا هر کجا که ایشان را دریابند بکشند - امرای مذکور هنوز در ولایت خویش فرسیده بودند - چون فرمان بدین منوال^۳ صادر شد ایشان را هم دران جنگل ها تلف کردند - ملک حسام الدین ابو رجا مستوفی ممالک را فرمان شد تا در اودهه برود - خیلخانه ملک تکیین را بیارد - او آنجا رفت و همه را بگرفت - ملک تاج الدین طالقانی^۴ داماد ملک تکیین از بندی خانه بگریخت - ملک تاج الدین مذکور^۵ در کرانه سرو گرفتار شد - او را همانجا گردن^۶ زدند - پسر ملک تکیین و خیل خانه او را در حضرت آوردند^۷ - سلطان همه را از عورات و مرد و خرد و بزرگ پیش داخل^۸ دار الخلافت در زیر پای پیل انداخت - و عبید شاعر را واژ گونه بر دار^۹ کردند - چنین روایت^{۱۰} می کنند راویان اخبار که

۱ نماند امرا و ملوک M.

۲ ملک تکی B.

۳ بدین نوع M.

۴ طالقانی B.

۵ بگریخت در کرانه سرو M.

۶ گردن زد M.

۷ حضرت آورد M.

۸ داخل M.

عبید شاعر + + Baranī, p. 449 and Tabakāt Akbarī, p. 195 در دار کردند M.
باز گونه B. را زنده بر دار کردند

و این قصه در up to چنین روایت می کنند M. omits from

و ظفر خان و نصرت خان و محمود خان شدند - و ملک اسد الدین برادر زاده را نایب باریک گردانید - و ملک بهاء الدین خواهر زاده عرض ممالک و اقطاع سامانه یافت - و گرشاسب^۱ ملک خطاب داد و^۲ دیوان وزارت بعهده شادی^۳ داد و داماد خود کرد و اعوان و انصار قدیم را شغلها مناسب حال^۴ ارزانی داشت - چون کار مملکت قرار گرفت در سقه المذکور الغ خان را با عساکر قاهره جانب ولایت تلنگ و معبر^۵ نامزد فرمود - الغ خان مذکور با کوبه و دبدبه^۶ پادشاهی بیرون آمد^۷ - لشکر چندبیری و بداون و اوده و کره و دلمو و بنکرمو^۸ و اقطاعات دیگر بدو پیوست - میان دیوگیر شده در ولایت تلنگ^۹ در آمدند - لشکر دیوگیر نیز^{۱۰} پیامد - الغ خان در ارنگل که دار الملک هفصد سال^{۱۱} رای کرن مها دیو و آبا و اجداد او بود رفته محصر کرد - رای مذکور با جمعیت مقدّمان و سران خویش حصارى شد - و ارنگل را دو حصار است - سنگین و گلی - و هر دو در غایت^{۱۲} استحکامی - چون الغ خان حصار گلی^{۱۳} را محصر کرد - فرمود تا ولایت تلنگ را نهب و^{۱۴} تاراج کنند - غنایم و علف بجهت لشکر بیارند - بدین سبب^{۱۵} لشکر را در مایحتاج وسعتی پیدا آمد - در کار حصار گیری بدل و جان سعی می نمودند^{۱۶} - جنگهای مردانه^{۱۷} از طرفین سخت می شد -

۱ گرشاسب ملک B.

۲ داده دیوان M.

۳ بعده منادی داد M.

۴ مناسب ارزانی M.

۵ M. omits معبر

۷ آمده M.

۶ الغ خان با کوبه پادشاهی بیرون M.

۸ دلمو و سکرمو M.

۹ ولایت ملتان در آمدند M.

۱۰ M. omits نیز

۱۱ B. سال را ارن مهادیو و آبا

۱۲ غایت محکمی M.

۱۳ M. گلین

۱۴ نهب کنند M.

۱۵ بدین سبب M. omits

۱۶ می نمود M.

۱۷ M. omits مردانه

بگرفتند - همچنان کردند - بعده سیاست پیوست - و این واقعه در سنه

۷۲۱ م. ۱۲۱ هجری و عشرين و سبعمائه بود *

هرچه کنی باز نشانت دهند^۱ آنچه دهی باز همانست دهند
و مدت ملک ناصر الدین خسرو خان چهار ماه و چند روز بود و الله اعلم
بالصواب و اليه المرجع و المآب^۲ *

ذکر سلطان غیاث الدین تغلق شاه

سلطان غیاث الدین تغلق شاه بادشاه کریم و عادل بود و در طبیعت او همه^۳ فراهمی و عمارت و آبادانی و دانایی و هشیاری^۴ و عصمت و پاکی و پاکیزگی مجبول و مذکور بود^۵ - و در کجاست و کفایت و فراست^۶ و دانایی و هوشیاری نظیر نداشت - دایماً خمس اوقات فرایض بجماعت گذاردی - و تا نماز خفتن نگذاردی درون حرم نرفتی - الغرض چون ناصر الدین منبهم شد سلطان غیاث الدین روز شنبه غره ماه شعبان سنه المذكور باتفاق امرا و ملوک و ائمه و سادات و قضات و سایر انام^۷ در دار الخلافت بر تخت سلطنت جلوس فرمود - امرا و ملوک علائق را بنواخت - مراتب و منازل و اقطاع بر ایشان مقرر داشت - و خاندانهای قدیم که بر افتاده بودند احیا گردانید - و بعضی اقربای خود را القاب و اشغال تعیین فرمود - چنانچه ملک فخر الدین پسر بزرگ را الغ خان خطاب^۸ شد و ولی عهد خود کرد - و شاهزادگان دیگر بهرام خان

۱ B. کنند

۳ B. فراهمی

۵ M. omits بود

۷ M. سایر الانام

۲ M. omits و المآب والیه المرجع

۴ M. omits و هشیاری

۶ M. omits فراست

۸ M. خطاب او شد و ولی خود گردانید

ناصر الدین منہزم گشت - خانخانان و صوفی خان پیلان و مراتب گم کردہ در دہلی رفتند - غازی ملک از آنجا جانب دہلی راند و بکوچ متواتر روان شد - ناصر الدین خسرو خان نیز خود بیرون آمد و لشکرہای اطراف جمع کردہ نزدیک بیلکوش^۱ لشکر گاہ ساخت - چنانچہ یک سر لشکر در حوض خاص سلطان بود - و یک سر در اندبہتہ^۲ و خزائے سلطان علاؤ الدین کشیدہ سہ گان چہار گان^۳ سال مواجب و انعام لشکر را دادن گرفت - و بعضی شاہزادگان علائی را کہ پیش ازین کور کردہ بود از درون حرم بیرون آوردہ بکشت - و غازی ملک نیز نزدیک روضہ سلطان رضیہ منہلگاہ کردہ مستعد فرود آمد - روز جمعہ ناصر الدین خسرو خان غیر اتفاق سوار شد و صف کشیدہ ترتیب جنگ کرد - ازین طرف غازی ملک نیز لشکر خود مستعد ساخت و بایستاد - بعدہ^۴ ہر دو لشکر بجنگ پیوستند - اول لشکر ناصر الدین غالب آمد - لشکر غازی ملک را بشکست - آخر غازی ملک بایک فوج خاص بمقدار سیصد سوار کہ چون کوہ بر جای مانده بود بر چندان ہزار سوار بزد - چنانچہ ہم در اول حملہ ترتیب مراتب و پیلان و سواران بشکست - ناصر الدین خسرو خان منہزم شدہ با بعضی امرای خود در متحرک رفت و همانجا تلف شد - غازی ملک مظفر و منصور در سرا^۵ پردہ خویش فرود آمد - شب همانجا کرد - پگاہ بامداد درون دہلی در آمد و بر تخت مملکت جلوس فرمود - و سلطان غیاث الدین خود را خطاب کرد - دوم روز آن خبر شد کہ خانخانان برادر ناصر الدین در باغ خربدہ است - ملک فخر الدین را فرمان شد تا آن باغی را از باغ بیرون آوردہ در بازار دہلی

۱ M. بیلکوس لشکرہا

۲ M. اندبہتہ

۳ B. سکان چہار گان

۴ M. omits بعدہ

۵ M. در پردہ

نیز مستعد شده مقابل آمد^۱ - یک لکھی مذکور هم در اول حمله شکست و منهزم شده در سامانه رفت - می خواست در دهلی بر ناصر الدین برود - همچنان خلق سامانه حشر کرده او را بکشند - و ملک عین الملک ملتانی در دهلی بود - چون نبشته غازی ملک برو هم^۲ رسید او نیز جواب نبشت که من آمدن نتوانم اما عطف کرده در ولایت خویش خواهم رفت - یاری دهی هیچ یکی نخواهم کرد - هرکه در میان^۳ شما دهلی بگیرد با او موافقت کرده خواهد شد - چون جواب مکتوبات^۴ هر یکی بر غازی ملک رسید خشم^۵ شد - و ملک بهرام ایبه^۶ را طلب فرمود و محضر ساخت که مملکت اسلام هندوان گرفتند - و خاندان علائی بر افتاد - اکنون می خواهم که انتقام آن خاندان بکشم - چنانچه سالها با من موافقت نموده اید^۷ این زمان نیز موافقت باید کرد - تا بیماری شما برسم حلال خواران تیغ زنیم - هم برین عهد بستند و اتفاق بیرون آمدن کردند - همچنان خبر رسید که مال خراج ملتان و سیوستان و اسپان بی شمار و بی عدد بدلهی میروند - ملک غازی ملک که حیدر ثانی^۸ بود لشکر را فرمود تا بتمام مال و اسپان غارت کنند - و هر یکی را از^۹ لشکریان مواجب دو سال مفروغ کرده بدهند - همچنان کردند - چون غازی ملک را این چنین یمن روی نمود از دیبالپور کوچ کرد^{۱۰} و بتواتر در سرستی رسید - ناصر الدین خسرو خان نیز خانخانان برادر خود و صوفی خان را با لشکریهای انبوه پیش فرستاد - در حوض بهاتی جلی مصاف اختیار کردند - آنجا هر دو لشکر را جنگ شد - حق تعالی غازی ملک را ظفر بخشید - لشکر

۱ مقابل آن یک لکھی مذکور M.

۲ بدو هم رسید B.

۳ حشم خود M.

۴ حیدر ثانی M. omits

۵ هرکه میان شما که دهلی M.

۶ ایبه M.

۷ را از M. omits

۸ مکتوب B.

۹ نموده اند B.

۱۰ کرده M.

بالله
هو

سامانه فرستاد - و بجهت استدعای خون^۱ سلطان قطب الدین ایشان را تحریض نمود - و ملک بهرام آینده^۲ بمجرد رسیدن مکتوبات بر ملک غازي ملک آمد - و مغلتي^۳ امیر ملتان جواب نوشت مضمون آنکه من امیر ملتانم با چندین هزار سوار و پیاده بیشمار با دهلي خلاف نمي توانم کرد - علی الخصوص امیر دیبالپور زینهار این خیال فاسد از دماغ بیرون برد - و سر در رقبه اطاعت کشد - چون امیر ملتان برین نوع جواب نبشت ملک غازي بخفیه مکتوبی دیگر برای ساکنان و مقطعان ملتان فرستاد - بهرام سراج که یکی از معارف ملتان^۴ بود با جمعی انبوه مستعد شده در آمد - مغلتي را خبر شد - فرار نموده در جوئي که غازي ملک حفر کرده بود خزید - خلق ملتان سوار و پیاده تعاقب کردند - و از آنجا بیرون آوردند و کشتند^۵ - و محمد شاه پسر امیر سیوستان پیش ازین بر دست سیوستانیان محبوس بود - چون مکتوب غازي ملک رسید سیوستانیان بر محمد شاه^۶ گفتند اگر غازي ملک را اطاعت کنی ما ترا بگذاریم - همچنین کرد - اورا گذاشتند - محمد شاه جواب نبشت که متعاقب مکتوب احرام گرفته می آیم^۷ - و قدری کیفیت از حبس خود و غیر مستعد بودن لشکر باز نمود - اما یک لکهی امیر سامانه عین مکتوب^۸ غازي ملک بر ناصر الدین خسرو خان فرستاد - و کیفیت مخالفت غازي ملک باز نمود - و لشکر خود مستعد کرده^۹ بجانب دیبالپور بیرون آورد - چون در حدود دیبالپور رسید ملک غازي ملک

۱ M. استدعا چون

۲ M. ایبه

۳ M. مغلتي

۴ M. معارف ملک

۵ B. آوردند بکشتند

۶ M. بر محمد شاه را گفتند

۷ M. می آید

۸ M. سامانه عین الملک و غازي ملک بر ناصر

۹ M. خود را مستعد کرده از شهر دیبالپور

الدین سنبل را حاتم خان خطاب کرد - و کمال الدین صوفی وکیلدر
و ملک فخر الدین جونا پسرغازی ملک آخور بگ قطبی آخور بگ
گشت - آن گاه خواست تا جمله امرا و ملوک اطراف را در حضرت آرد -
بعضی می آمدند و بعضی سرکشی میکردند - روزی ملک فخر الدین
آخور بگ را گفت که چند از سر اسپ^۱ تازی برق کند - ملک
فخر الدین که همه وقت در اختلال خاندان سلطان علاؤ الدین تاسف
میکرد بهانه یافت - بر غازی ملک^۲ بخفیه مکتوبی نبشت - که زینهار
این^۳ کافر نعمت را استوار نداری و اتفاق آمدن^۴ نکنی - بلکه اگر
خواست خدای تعالی^۵ باشد این فرزند نیز^۶ بخدمت می رسد -
بعد از چند روز فرصت یافت هم بران اسپان سوار شده جانب دیپالپور
راند - پسر ملک بهرام آینده^۷ را نیز برابر خود برد * بیت *
نشسته بران تازیان بر ارق همی راند یکرو بیک اتفاق
ناصر الدین را از رفتن ملک فخر الدین خبر شد - یک فوج سوار متعاقب
او فرستاد - ایشان^۸ سه شبان روز دنبال کردند نتوانستند رسید - ملک
فخر الدین با پسر ملک بهرام هرچه تعجیل تر بر غازی ملک رفت -
و مزاج فساد و اهانت اسلام بتمام^۹ باز گفت - ملک غازی ملک همان
زمان مکتوبات^{۱۰} بجانب بعضی امرا و ملوک علایی چنانکه ملک بهرام آینده
و ملک مغطی امیر ملتان - و ملک عین الملک شهاب ملتانی
و محمد شالا پسر امیر سیوستان^{۱۱} و ملک بک لکهی بنده علایی امیر

۱ گفت تا چند سر اسپ M.

۲ ملک غازی M.

۳ نبشت که سخن این کافر نعمت را M.

۴ اتفاق باین بد عهد نکنی M.

۵ M. omits تعالی

۶ نیز M. omits

۷ بهرام امیر را M.

۸ M. omits ایشان

۹ بتمام M. omits

۱۰ مکتوب B.

۱۱ سیوستان B.

سرانجام گوهـر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد
 القصة بعد کشتن سلطان قطب الدین مرحوم و شاهزادگان - خسرو خان در
 برانداختن خاندان علائی دست بر آورد - و بعضی شاهزادگان و پسران سلطان
 علاء الدین مرحوم که در حادثات ماضیه از آفات مادر دهر بی مهر درون
 حرم در کنار مادران مانده بودند چنانچه فرید خان و بو بکر خان و علیخان
 و بهار خان همه را بیرون آورده در ^۱ سنه احدی و عشرین و سبعمانه میل
 در چشم کشید - و بعضی امرا و ملوک علائی را که مخالف خود دید دست ^۲
 آورده بخواری و زاری تمام نابود و نیست گردانید - و بعضی را
 چنانچه عین الملک ^۳ و شهاب تاج ملتانی و چند نفر دیگر ^۴ را متفرق
 گردانید - اغلب هفود فرمانده و حاکم گشتند - و آن جماعت بر اعتماد
 قریب ^۵ ناصر الدین خسرو خان در میان مسلمانان ظلم و تعدی کردن
 گرفتند - و عورات از درون حرم می بردند و خزاین و دفاین که از سلطان
 علاء الدین مانده بود بتمام پریشان و تلف می کردند *

همه گنج و انباء دیرینه سال که نارد کسی حصر آن در خیال
 کلید درش هندوان را سپرد که هریک بمقدار بایست برد
 و بعضی امرا و ملوک که بردست او محبوس نشدند حیران و مضطر
 می بودند - تا ناصر الدین خسرو خان فرمانهای استظهار در اطراف فرستاد -
 و خلق را بر خود استدعا کرد - و از مقربان خود هر یکی را بخطاب
 و القاب مشرف گردانید - چنانچه حسام الدین برادر خود را خانخانان
 و یوسف صوفی را صوفیخان و عین الملک ^۶ ملتانی را علم خان و اختیار

۱ M. omits در

دست آورده بکشت و بعضی ۲ M.

۳ E. الملک شهاب

چند فردی را متفرق ۴ M.

ناصرالدین در میان M. and اعتماد قریب ۵ B.

۶ E. الملک و اختیار M.

را بگرفت - و سلطان را بر زمین زد و خنجر در سینه مبارک چنان زد که سلطان شهید از دار فنا بدار بقا رحلت نمود - چون آن حرام خوار کار آن پادشاه پاک اعتقاد را تمام ساخت خود بر تخت سلطنت بنشست - و سلطان ناصر الدین خود را خطاب کرد و زن سلطان را در حبالة خویش آورد ¹ - و این واقعه ² در پنجم ماه ربیع الاول در سنه عشرين و سبعمائنه بود *

شد خار خار بستر آن شخص نازنین کازار می رسید ز دیبا و ششترین ³ مدت ملک سلطان قطب الدین چهار سال و چند ⁴ ماه بود و الله اعلم بالصواب ⁵ *

ذکر سلطان ناصر الدین خسرو خان

ناصر الدین خسرو خان از بندگان علائی بود - در عهد طفولیت خسرو خان و برادر او از نهب مالوه بردست لشکر ⁶ اسلام اسیر گشته - و میان بندگان خاص جمع آمده در عهد سلطان قطب الدین مرحوم قربت و احتشام و اختصاص ⁷ گرفت و نایب مملکت گشت - چون در اصلش خطا بود در عقلش نقصان - صواب کار خویش درین ⁸ کار ناصواب دید - و کمال ⁹ کفران نعمت ورزید *

درختی که تلخ است ¹⁰ او را سرشست گوش در ¹¹ نشانی بباغ بهشت به بیخ ¹² انگبین ریزی و شیر ناب

¹ M. omits from آورد up to وزن

² B. omits ماه ربیع الاول

³ M. ششترش

⁴ M. چهار سال و دو ماه و یازده روز بود

⁵ M. omits بالصواب و الله اعلم

⁶ B. omits لشکر

⁷ M. احتشام گرفت ان مملکت

⁸ M. درین دید

⁹ M. بکمال

¹⁰ M. تلخ آمد

¹¹ M. برنشانی

¹² M. همه انگبین

و نفایس دیگر بوجه خدمتی خسرو خان را داد - و شرط اطاعت و خدمت گاری^۱ بجا آورد - و خلعت از خسرو خان پوشید - از آنجا خسرو خان بجانب ملکی^۲ نهضت کرد - و بیست زنجیر پیل و یک الماس بوزن شش درم دست آورده در ولایت معبر در آمد - از ایشان نیز پیل و مال فراوان گرفت - چون مالهای بیشمار و پیلان^۳ بسیار بدست او افتاد^۴ خواست تا از سلطان عاصی شده هم دران طرف بماند - امرا و ملوک حضرت که برابر او نامزد بودند چنانچه ملک تلبغه یغده^۵ و ملک تلبغه ناگوری و ملک حاجی نایب عرض و ملک تمر و ملک تکی و ملک مل و امرای دیگر همه متفق شده او را بزور در دهلی آوردند - و این معنی بحضور^۶ سلطان توجیه کردند - سلطان در حق او گفته ایشان مسموع نداشت - بلکه مرحمتهای فراوان و شفقتهای بی پایان ارزانی فرمود - و در حق آن حلال خواران سیاست فرمود - بعد ازان^۷ چندگاه خسرو خان حرام خوار غدیری بجه^۸ غدر اندیشید - و چند نفر براو اقرابی خویش آورده درون خانه پنهان داشت تا سلطان را بکشند - در وقت نماز خفتن آن حرامخوار بدبخت^۹ با برادران و قرابتان در آمد - سلطان در آن شب مست بود - بگرفت^۹ و خنجر بر حنجر مبارک راند - سلطان از قوت جوانی و زور مستی خود را از دست حرامخوارها کنانید و عزیمت سراجی معکوسه کرد - آن حرام خوار تعاقب نمود - و جعد مبارک

۱ و خدمتگاری M. omits

۲ متلی نهضت و بیست M.

۳ پیل بسیار M.

۴ بدست افتاده M.

۵ تلبغه یغده Tabakāt Akbarī p. 181 بغره M.

۶ آوردند حضرت سلطان M.

۷ بعد ان چندگاه M.

۸ بد بخت M. omits

۹ پاک عقاد up to و خنجر and بگرفته کشت و خود بوخت M. را تمام ساخت

* بیت *

خدا داد ما^۱ را بشمشیر و رای نیارد سند دیگری جز خدای
 آنگاه طرف دیوگیر عزیمت فرمود - و چندگاه آنجا سکونت کرده یک
 لکهی را در دیوگیر گذاشت - و خود بحضرت دار الملک باز گشت -
 چون در بالا کهی^۲ ساکونه رسید اسد الدین پسر ملک خموش غدر
 اندیشید - و چند نفر دیگر باو یار شدند - آرام شه پسر خورم کهجوری وکیل در
 جلالی نیم شب سلطان را خبر داد - چون بامداد شد^۳ اسد الدین و ملک
 مصری را بگرفتند - ایشان مقرر شدند - بسیاست پیوستند - سلطان از آنجا
 کوچ متواتر در دهلی آمد - بعد ازان یک لکهی در دیوگیر عصیان ورزید
 و علامات بادشاهی ظاهر گردانید - سلطان لشکریهای قاهره^۴ خسرو خان را
 داده در دیوگیر بجهت^۵ دفع فتنه یک لکهی نامزد فرمود - چون خسرو
 خان آنجا رسید لشکریهای دیوگیر که آنجا جمع شده بودند^۶ یک لکهی
 را گرفته غل در گردن و زنجیر در پای کرده خدوه^۷ فغلو^۸ بر خسرو خان آوردند -
 خسرو خان او را در حضرت فرستاد - و آنجا بسیاست پیوست - خسرو خان
 از آنجا کوچ کرده طایفه راکهو^۹ را نهب و تاراج کرد^{۱۰} - و غنایم فراوان
 از زر سامت^{۱۱} و ناطق بدست آورد - بعد از آن جانب تلنگ رفت -
 چون در حدود تلنگ رسید رای تلنگ طاقت مقاومت نیاورد - حصاری
 شد - خسرو خان حصار را محصر^{۱۲} کرد - بعد از^{۱۳} چند روز رای
 مذکور عاجز گشت - صد و چند زنجیر پیل و خزاین و دفاین

۱ M. خدا داد ها را

۳ B. بامداد اسد الدین

۵ M. سبب دفع

۷ M. راکهو

۹ M. غنایم فراوان بدست آورد بعد از جانب تلنگ

۱۱ M. بعد از آن چند

۲ M. بالا کهی

۴ M. لشکر قاهره

۶ B. جمع شده بود

۸ B. تاراج نهاد

۱۰ M. حصار را مهر کرد

۱۲ M. omits مذکور

خان خطاب کرد - و محمود محمد مولی^۱ میر خان - و ملک دینار
ظفر خان شد - و ملک فخر الدین^۲ جونا پسر غازی ملک امیر آخور -
و ملک قیصر خاص حاجب^۳ - و اصبح قریبک میسر^۴ - و یک لکھی معوی
قریبک میمنه - و بشیر معزی^۵ نایب خاص حاجب - و بیگ روزمنی
سر جانداز میمنه - و حسن بیگی سر جانداز میسر^۶ - و خواجه حاجی شب
نویس نایب عرض ممالک گشتند - همداران سال جلوس اتفاق کرد که
جانب دیوگیر رود - امرا و ملوک عرضه داشت کردند این معنی
پسندیده نیست - بادشاه را در ابتدای جلوس که ملک نوگیر بود
مصلحت نباشد که بدور دست عزیمت کند * نظم *

پسندیده نبود ز فرهنگ و رای جهان بادشاه را خرامش ز جای
که داند که در پرده بد خواجه کیست بصدق اندرون مخلص شاه کیست
بنه^۷ به که جا گیرد اول فراخ پس انکه زند سوی هر بیغ شاخ^۸
بعده سلطان فرمود^۹ هیچ کس را از شما گمان بود که ملک بوجود
چندین برادران بمن رسد - گفتند نبود - پس گفت چون حق تعالی
بی واسطه و بی منت کسی ملک بمن داد مقدر که باشد^{۱۰} که از من
بستاند - و آن وقت که بستاند حد کیست که باز^{۱۱} دهد - و این بیت
می گفت^{۱۲} *

1 Barani, p. 379 and Tabakāt Akbarī, p. 175 شیر خان ملک محمد مولی

و محمد مولی عم خود را شیر خان خطاب فرمود

2 Barani, p. 379 فخر الدین اُخر بگ جونا برید ملک

3 Barani, p. 379 قریبک و میسر^۴ M. ملک تاج الدین حاجب قیصر خان

5 M. معوی

6 M. تنه آن که جا

7 B. بیغ و شاخ

8 M. گفت

9 B. مقدر باشد که از

10 M. باز دهاند

11 M. omits و این بیت می گفت

و سرها^۱ در بنا گوش بسته یکسر بالا رفتند - و تیغ بران^۲ بران حرامخور
 انداختند - او گریخته در پرده^۳ حرمگاه خزید - از آنجا بیرون^۴ آورده سرش
 بریدند - بعد از آن مبارک خان که درون پنهان مانده بود^۵ از حرم محترم
 بیرون آمد - سلطان شهاب الدین^۶ را خدمت کرد - خود نایب ملک شد
 تا^۷ مدت چهار ماه - چون سلطان شهاب الدین خرد بود صلاح
 و فساد مملکت نمی دانست - امرا و ملوک نیز بر مبارک خان^۸ نظر داشتند
 اما بیرون نتوانستند داد - بعده^۹ مبارک خان سلطان شهاب الدین را
 جلا کرد^{۱۰} و خود^{۱۱} را سلطان خطاب کرد و بر تخت سلطنت جلوس فرمود -
 و این واقعه در سده ست و ستم^{۱۲} بود *

716 A21

* بیت *
 تا جهان بود چنین بود و چنین خواهد بود
 همه را عاقبت کار همین خواهد بود
 و مدت ملک سلطان علاء الدین بیست و یک سال بود و الله اعلم بالصواب *

ذکر سلطان قطب الدین مبارک شاه

سلطان قطب الدین مبارک شاه پسر سلطان علاء الدین بود - چون
 سلطان شهاب الدین را جلا^{۱۰} کردند روز یکشنبه بیستم ماه محرم سنه
 المذکور در قصر دار الخلافت بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و کسان
 خود را بالقاب و اشغال معین گردانید - چنانچه خسرو پاسبان را خسرو

- ۱ B. بر کشیدند و پرها در بنا گوش بسته بمکر بالا
 ۲ M. omits بران
 ۳ M. آوردند سرش بریدند
 ۴ M. مانده بود ببرند مبارکخان از حرم
 ۵ M. omits الدین
 ۶ B. مدت
 ۷ B. مدت چهار ماه بگذشت
 ۸ M. بر مبارکخان آن نظر
 ۹ M. omits بعده
 ۱۰ M. جدا کردند
 ۱۱ M. جدا کردند

بوسه بر سر و روی ^۱ آن شاهزاده یوسف صفت - فرشته منش داد و فرمود
 برو مادر را ببین - چون خضر خان بدیدن مادر رفت ملک نایب
 حرامخور ^۲ قواشی بردار پس دریده پیش بریده محل خلوت یافت -
 پیش سلطان عرضه داشت کرد که اگر ^۳ خضر را اتفاق ملک گرفتن
 نیست بی فرمان بادشاه چرا در حضرت آمده است - سلطان را چندان
 غبط و هوش نمانده بود ^۴ فرمود تا خضر خان را و شادی خان را بند
 کرده در گوالیر ^۵ فرستند - هر دو برادر بی گناه ^۶ را بند کرده سیوم روز در
 گوالیر بردند - چون چند روزی بر آمد سلطان را زحمت غالب شد -
 و همدران زحمت برحمت حق پیوست - در هفتم ماه شوال سنه
 خمس عشر و سیمائنه ملک نایب پسر سلطان را که شهاب الدین
 لقب بود بر تخت بنشاند ^۷ و سلطان شهاب الدین خطاب کرد
 و خود ^۸ نایب ملک شد - و ملک اختیار الدین سنبل را در گوالیر
 فرستاد تا چشم خضر خان و شادی خان بکشد ^۹ - چون این خبر بر
 خضر خان رسید ^{۱۰} چشم پر آب کرد و دل بر قضای مرگ ^{۱۱} نهاد - سنبل
 حرامخور ایشان را میل کشیده باز گشت - ملک نایب در تدبیر آن شد
 که امرای علایی ^{۱۲} را بدست آورده دفع کند - همدران ^{۱۳} اندیشه فاسد
 بود که مبشر و بشیر پایگان خوابگاهی سلطان علاؤ الدین اندیشه کردند
 که حرامخور را بکشند - دران شب نوبت ایشان بود تیغ برکشیدند

^۱ M. بوسه بر روی او داد فرمود

^۲ M. حرام خوار محل خلوت

^۳ B. نمانده بود و خوف گشته فرمود

^۴ M. omits بی گناه

^۵ M. بکشند

^۶ B. اعلایی

^۷ M. نشانند

^۸ M. رسید

^۹ M. بعد از آن اندیشه

^{۱۰} M. omits اگر

^{۱۱} M. کالیور

^{۱۲} M. کرد و چون نایب

^{۱۳} M. دل زیر فساد سنبل

که خضر خان را در ملک بنشاند و خود نایب ملک شود - و بعد از چندگاه او را نیز^۱ تمام کند - و مِنْ كُلِّ الْوُجُوهِ خود مُلک بگیرد - سلطان را زحمت غالب شده بود - از خود^۲ خبر نداشت - این معنی تحقیق پنداشت - فرمان شد تا البخان را بکشند - چون البخان در سرای آمد ملک کمال الدین کرک و ملک نایب هر دو البخان را گرفته بکشتند - چون ملک نایب کار البخان^۳ پرداخت بر سلطان عرضه داشت کرد - چو البخان کشته شد نباید خضر خان ازین سبب هراسی گیرد - بجانب خضر خان فرمان اصدار یابد و اقطاع امروره بدر مفوض گردد تا آنجا باشد - بمضمون آنکه آن فرزند در امروره بنشیند و تا دامن کوه شکارگاه خود سازد - و تا فرمان طلب صادر نگردد اصلاً^۴ در حضرت اعلی نیاید - چون فرمان اعلی بر خضر خان رسید بغایت متروّد و متامل^۵ شد - و از هتھناپور در امروره رفت - و در امروره نیز فرمانی دیگر رسید که چتر و دور باش و آنچه علامت بادشاهی باشد بحضرت اعلی^۶ فرستد - خضر خان اطاعت کرد و هرچه علامت بادشاهی بود بحضرت فرستاد - بعد از چند روز با خود گفت که من خیانتی نکرده ام که موجب سیاستی و مستوجب ملامتی گردم - اگر بغیر فرمان در حضرت روم سلطان البته شفقت پدری از من دریغ ندارد - و اگر گناهی و با خطائی در وجود آمده باشد بگذارد^۷ - سوار شد - دوم روز از امروره در حضرت آمد - پای بوس کرد - سلطان از شفقت پدری در گذار گرفت -

۱ چندگاه کار او نیز تمام M.

۲ و سلطان از خود خبر B.

۳ البخان منجر پرداخت B. and البخان را پرداخت M.

۴ نگردد در حضرت نیاید M.

۵ M. omits متامل

۶ در حضرت فرستد M.

۷ B. بگذرد

ملک نایب باریک^۱ با عساکر قاهره در ملک معبر نامزد شد - چون لشکر اسلام^۲ در حد معبر رسید ولایت معبر^۳ نهب و تاراج کرد و مال بسیار و دفاین بی شمار^۴ بردست آمد - و صد زنجیر پیل بدست آورد - و چند هزار مفسد نامدار بدوزخ فرستاد^۵ - اقالیم معبر در ضبط و تصرفِ بندگان حضرت اعلی آمد - و ملک نایب مظفر و منصور باز گشت - چون سلطان علاؤ الدین از کار جهانگیری و شغل کشور کشائی فارغ شد کار خیر شاهزاده^۶ بنیاد نهاد - فرمود تا اهل تقویم و اصحاب تنجیم به^۷ نیکوترین فال روز اختیار کنند - منجمان^۸ بر حکم فرمان اعلی از شمار تقویم و حساب تنجیم به بهترین روزی و خوبترین ساعتی کار خیر شاهزاده^۹ مد الله عمه اختیار کردند - بطالع سعد و اختر میمون در شهر قبهای فلک سالی^{۱۰} بر آوردند - و بکنج و مهرتاب^{۱۱} پوشانیدند - و اهل طرب از^{۱۲} مسلم و هندو بقبها نغمه ساز گشتند - و فلک را در چرخ^{۱۳} آوردند - بعد ازان چندگاه سلطان را زحمت تب^{۱۴} غالب آمد - خضر خان پسر بزرگ سلطان به نیت صحت نذر کرد - که اگر حق تعالی سلطان را شفای عاجل کرامت کند پیاده بزیارت پیران هتھناپور رود - حق تعالی^{۱۵} سلطان را اندک مایه صحت روی داد - خضر خان بر حکم نذر در هتھناپور بزیارت پیران^{۱۶} رفت - ملک نایب بسطان باز نمود که البخان را اتفاق آنست

۱ M. omits ۲ M. omits ۳ M. omits

۴ M. omits ۵ B. omits

۶ M. omits ۷ M. omits

۸ B. omits ۹ B. omits

۱۰ B. omits

۱۱ B. omits

۱۲ B. omits ۱۳ M. omits

۱۴ M. omits

۱۵ B. omits

۱۶ M. omits

تا ۱ مفسدان آن دیار را قلع و قمع کند - و شرّ ایشان بکفایت رساند - و هر که سر در ربنه اطاعت آرد او را بخلعت امان و تشریف استظهار مشرف گرداند - و دران ایام در مالوه کوا نام مقدّمی بود - بقیاس چهل هزار سوار و یک لک پیاده داشت - چون لشکر دران نواحی رسید کوا طاقت مقاومت نیاورد - فرار نمود - ولایت او بتمام تاراج و نهب گشت ۲ - و دران ایام در سیوانه مفسدی بود سَلْدیو ۳ نام - با جمعیت انبوه در قلعه سیوانه حصاری شد - لشکر بسیار کوشش نمود ۴ اما نتوانست کشاد - سلطان بر طریق شکار بیرون آمد و آنجا رفت - هم در اول روز قلعه مذکور زیر و زبر ۵ گردانید - زهی اقبال و نصرت که الله سبحانه و تعالی آن بادشاه عادل رعیت نواز حشم پرور را عنایت فرموده بود - فتح کرد و سَلْدیو لعین را بدوزخ فرستاد - و همدران سال جالور بدست کمال الدین کرک فتح شد - و کستمر ۶ دیو مفسد بدوزخ رفت - بعده ۷ رایات اعلی بجانب دارالملک دهلی ۸ مراجعت فرمود - در سنه اثنین و سبعمائنه لشکرها بجانب تلنگ نامزد شد - چون لشکر در حدود تلنگ رسید رای تلنگ پیلان و سوار و پیاده بی شمار داشت - مع هذا نتوانست که با لشکر اسلام مقاومت کند - حصاری شد - لشکر ۹ حصار را گرد کرده ولایت بتمام نهب و تاراج نهاد - رای تلنگ امان خواست - پیل و مال و خزاین و دفاین بوجه خدمتی پیش آورد - و سر در ربنه اطاعت کشید - از آنجا لشکر اسلام بحضرت باز گشت - بعد ازان

۱ مفسدان دیار را قلع کند M.

۲ نهب گشت - بعده ازان در سوانه M.

۳ کوشش نمودن نتوانست کشاد M.

۴ قلعه مذکور فتح کرد و سَلْدیو M.

۵ بعده omits

۶ دهلی M. omits

۷ سَلْدیو نام جمعیت M.

۸ کستمر دیو M.

۹ لشکر اسلام حصار B.

شدند - بعضی از ایشان بر رای همیہ دیو در جہاين رفتند و بعضی جانبين پراگندہ گشتند - و الغ خان از آنجا بکوچ متواتر در حضرت رفت - و در سنہ تسع و تسعين و ستمائہ الغ خان با عساکرِ انبوه جانبِ رنتھپور^۱ و جہاين نامزد شد - در آنجا^۲ رای بود همير^۳ دیو نام حصاري شد^۴ - و حصاري بر سر کوه باستحکام تمام داشت کہ عقاب بدستون بر آن کوه بی ستون نتوان گذشت^۵ - و او را دوازده^۶ هزار مرد تازی سوار و پيادہ بی شمار و پيلان نامدار بودند - چون الغ خان آنجا رسید لشکرها^۷ ساختہ کرد - هر دو لشکر^۸ از آن مقام پسترباز گشت و نزول کرد - از آنجا الاغان بحضرت فرستاد تا از استحکام حصار و استعداد پيادہ و سوار عرضہ^۹ دارند - و رکاب^{۱۰} دولت بانهدام و انہزام ان مقام ترغيب نمايند - چون الاغان کیفیت حال بحضرت باز نمودند سلطان لشکرها جمع کردہ بکوچ متواتر در رنتھپور رفت و آن را فتح کرد - و همير دیو لعين را بدوزخ فرستاد - پيل و مال و خزاین و دفاين او بتمام^{۱۱} در دست ارکان دولت آمد - و دران قلعه کوتوالی تعين فرمود و اقطاع جہاين^{۱۲} بالغ خان مقوض شد^{۱۳} - از آنجا قصد قلعه چتور کرد و ان را نیز^{۱۴} فتح کرد - و آنجا خضر خان چتر لعل یافت - و چتور را خضر آباد نام کردہ بخضر خان انعام فرمود - از آنجا رایات اعلى^{۱۵} بفيروززی و پيروززی بجانب دارالملک دهلي باز گشت - و در سنہ سبع مائہ سلطان^{۱۶} ملک عین الملک شہاب ملتانی را با لشکرهای بسیار در مالوہ نامزد کرد -

هميرہ M. 3 از آنجا B. 2 جہاين and رنتھپور Barani, p. 213 رنتھپور M. 1

نتوان گذشت upto کہ عقاب M. 5 نام حصاري بر سر کوه M. 4

لشکرا B. and M. 8 لشکرا M. 7 ده هزار M. 6

امکان دولت B. 10 عرض دارند M. 9

شد M. 18 جہاين M. 12 بتمام دست آورد M. 11

سلطان M. 16 اعلى بجانب M. 15 ان را فتح M. 14

فارغ شد در سنه ثمان و تسعين و ستمائه الغ خان را ¹ با عساکر گردون متأثر قاهره طرف گجرات نامزد فرمود - تا دمار ² ازان دیار برآرد - در آن ایام کرن رای گجرات سی هزار سوار جوار و هشتاد هزار ³ پیاده نامدار و سی زنجیر پیل مهیب سه رخ رو و کوه پیکر و عفریت هیکل داشت - چون الغ خان نزدیک گجرات رسید رای کرن طاقت مقاومت نیاورد - منهنم گشت - الغ خان در گجرات در آمد - تمامی ولایت را نهب و تاراج کرد و بیست زنجیر پیل بدست آورد - و تعاقب رای کرن مذکور تا سومنات کرد - بتخانه که در سومنات ⁴ بود از قدم میشوم او خراب گشت - و آن بتخانه که قبله گاه هندوان و رای رایان بود مستاصل و منهدم گردانیده و مسجدی بر آورده از آنجا بسوی حضرت باز گشت - چون در حد جالور رسید بجهت اموالی که لشکر را از نهب گجرات و سومنات بدست آمده بود تفحص آغاز کرد - خلق را دمه ⁵ می نهاد و نمک آب میداد - بعضی طایفه مغل که برابر الب خان ⁶ و الغ خان بودند چنانچه یلجق ⁷ و کسری و بیگی ⁸ و تمغان و محمد شه و تمر بغه ⁹ و شادی بغه و قتلغ بغه ¹⁰ طاقت نتوانستند آورد و غنیمت باز نتوانستند داد - از الغ خان برگشتند ¹¹ و قصد کشتن او کردند - اما مقهور و مخدول ¹²

1 B. omits را

2 تاده از ازان دیار بر آرد M.

3 سی هزار سوار و هشتاد هزار پیاده و سی زنجیر پیل داشت M.

4 M. omits مذکور

5 سومنات بود خراب کرده مسجدی بر آورد و بسوی M.

6 دمه M.

7 الب خان M. omits

8 ملحق B.

9 تبکه M.

10 تمر تغه M.

11 قتلعبه M.

12 باز گشتند M.

13 M. omits مخدول

پیش داخل بشکستند - و خود از شراب توبه کرد و فرمود که شراب در شهر نفروشدند - و هرکه شراب خورد در زندان ابد^۱ گذند - بعد ازان در سنه سبع و تسعین و ستمائه سلطان بجبهت بر انداختن طایفه مغل^۲ نو مسلمانان اندیشه می کرد - اثنای^۳ آن نو مسلمانان تنی چند^۴ که در شهر بودند بر سلطان غدر کردند - سبب آنکه سلطان بر ایشان اندیشه میکرد - و سخت گرفته بود - و برخلاف ایشان بدگمان شده - قرار غدر بدان دادند که چون سلطان در سیرگاه نا مستعد شکره پراند و خلق بنظاره^۵ مشغول گردد ما سوار در آئیم - بروی بزیم^۶ - او را و نزدیکان او را بکشیم - منتهیان این خبر بسمع مبارک سلطان^۷ رسانیدند - بعده^۸ سلطان خفیه بر مقطعان^۹ بلاد و ممالک فرمان نبشست - و موعود مستقیم گردانید تا بیک موعود و بیک اتفاق و یک روز نو مسلمانان کل بلاد ممالک را بکشند^{۱۰} - چنانچه هیچ یکی از مغلی^{۱۱} گویان در مملکت هندوستان نماند - بعد ازان بچانب هندوستان بیرون آمد^{۱۲} و دیوگیر را که در نوبت امیری فتح کرده بود و غلام فراوان^{۱۳} و نفایس بی پایان بدست آورده بار دیگر لشکر کشید - و آن بلاد را مضبوط گردانید - و چون ممالک دهلی حق تبارک^{۱۴} و تعالی او را صاف گردانید و از انهرام لشکر ملاعین

۱ M. omits ابد

۲ M. و نو مسلمانان

۳ M. در اثناء

۴ B. نو مسلمانانی چند

۵ M. خلق نظاره

۶ B. بروی زیم

۷ M. این خبر شنیع بسلطان

۸ M. omits بعده

۹ B. بر مقطعان بداد ممالک M. and بر متعلقان بلاد ممالک

۱۰ M. بکشند

۱۱ B. مغل

۱۲ M. آمده

۱۳ فراوان بدست آورده بار دیگر بکشد و چون ممالک دهلی M.

۱۴ B. omits تبارک و

شکسته و پیریشان باز رفتند - گرت پنجم اقبال ^۱ منده و کیک - لشکرها جمع کرده به انتقام محمد ترق و علي بیگ در حد ملتان تاختند - و این بار لشکر بی عدد بود - اما چون ^۲ فیروزجی سلطان علاؤ الدین معاينه کرده بودند و کرات منزه و مقهور و مخدول ^۳ گشته بیشتر آمدن نتوانستند - سلطان ملک فایب و ملک تغلق را ^۴ با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون ایشان در حد ملتان رسیدند لشکر مغل ^۵ تاخته و غنیمت کرده باز گشته بود - ملک فایب و ملک تغلق تعاتب کرده بر ایشان زدند - کیک ملعون که یکی از مبارزان آن دیار بود زنده ^۶ اسیر و دستگیر شد - غنایم که بدست ملاعین آمده بود تمام باز شدند ^۷ - لشکر اسلام مظفر و منصور بحضرت اعلی ^۸ باز گشت - بعد ازین لشکر مغل از مهابت عساکر هندوستان گرد آن دیار ^۹ نگشت و رخ بدین ^{۱۰} طرف نهد - چنین می آرند که سلطان در شراب شربی ^{۱۱} تمام داشته با حریفان مجلس شراب همی خورد - حاضران مجلس را ^{۱۲} بیگانه شده بود - یکدیگر را اشارت کردند که بر خیزیم - سلطان را بر اشارت دادن ایشان نظر افتاد - گفت ^{۱۳} غدر غدر - قاضی بها را بکشت - دیگران را باز گردانید ^{۱۴} - چون روز شد قاضی بها را طلیید - گفتند او در شب گشته شد - سلطان همان زمان فرمان داد تا شراب خانه را بتمام ^{۱۵}

۱ اقبال B.

۲ چون از روزی سلطان M.

۳ و مخزول M. omits

۴ را M. omits

۵ لشکر تاخته غنیمت M.

۶ بود به تمام اسیر B.

۷ بتمام باز خریدند M.

۸ اعلی M. omits

۹ گرد این نگشت M.

۱۰ برین طرف M.

۱۱ شربتی B.

۱۲ را M. omits

۱۳ گفت غدر قاضی M.

۱۴ دیگوان باز گشتند M.

۱۵ بتمام M. omits

رفت - کرت سیوم ترغی^۱ که یکی از مرکنان^۲ ان دیار بود با لشکر انبوه بقدر یک لکه و بیست هزار سوار دلیر و نامدار دامن کوه^۳ گرفته تا حد برن رسید - ملک فخر الدین امیر داد مقطع برن حصاری شد - سلطان بجهت^۴ دفع ملاعین ملک تغلق را با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون لشکر اسلام در برن رسید ملک فخر الدین امیر داد نیز بیامد - یکجا شده شبخون بر ملاعین زدند - بعنایت الله تعالی لشکر ملاعین شکسته و منهزم شده باز گشت - ترغی مذکور زنده بدست آمد - ملک تغلق او را در حضرت آورد - کرت^۵ چهارم محمد ترنق^۶ و علی بیگ که بادشاهزادگان خراسان بودند لشکر بی شمار و مردان جلد و نامدار جمع کردند بدو فوج - یکی در دامن کوه سر مور تا حد آب بیا - دوم جانب ناگور تاختند - سلطان ملک نایب^۷ بنده خود و ملک تغلق امیر دیپالپور را در امروره نامزد فرمود - چون ایشان در امروره رسیدند چنان تحقیق شد که مغل بسیار غنایم^۸ بدست آورده است - کناره آب رهب گرفته می آید - ملک نایب با استعداد جنگ پیش آهنگ در آمد - هر دو لشکر را مصاف شد - لشکر اسلام ظفر یافت - و هر دو بادشاهزادگان مذکور اسیر و دستگیر گشتند - غل^۹ و زنجیر که مشتاق گردن آن ملعونان بود معانقه کرد - خذوة^{۱۰} و غلوة^{۱۱} - لشکر اسلام ایشان را غل در گردن کرده در حضرت آوردند - و جمله غنایم و بهایم که بر دست مغل آمده بود را کفایت کردند - و بیشتری از ملاعین علف تیغ بی دریغ^{۱۰} گشتند - باقی

۱ M. نرعی

۳ M. کوه کروه

۵ M. کرت

۷ B. and M. ملک نایب خود

۹ M. omits from غل to آوردند

۲ M. مرکنان

۴ M. سبب دفع فتنه ملاعین

۶ M. ترنق

۸ B. بسیار غنایم بی شمار

۱۰ M. omits بی دریغ

ابجوه رسید فرمان^۱ جهان مطاع مادر گشت که همانجا ارکلیخان
و سلطان رکن الدین را در^۲ چشم میل کشند - و البخان ایشان را در هانسی
تسلیم کوتوال کرده بحضرت آید - همچنان کردند - و احمد چب و الغورا
نیز میل کشیده در گوالیر^۳ فرستادند - اقطاع ملتان ملک هرمار یافت -
الغ خان بحضرت پیوست - طایفه دیگر که با ارکلی خان یار بودند
ایشان را فیز کور کرده در کهرام فرستادند - و ارکلی خان^۴ و ارسلان خان
را از سامانه بند کرده در بهرایچ جلا^۵ کردند - و همانجا زه در گردن
انداخته بیاریختند - و هرمار از ملتان طلب شد او را فیز کور کرده
در اچه فرستادند - اقطاع ملتان بالبخان مفوض شد - همچنین لشکر
ملاعین در حد منجهور تاخت - سلطان^۶ الغ خان و ملک تغلق امیر
دیپالپور را با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون آنجا رسیدند خبر تحقیق
شد که لشکر مغل تاخته است و غنیمت بسیار دست آورده میبرد -
رالغ خان کمین ساخته بر ایشان زد - چنانچه هم در اول حمله انهرام
در ملاعین افتاد - بعضی شکسته باز رفتند و بعضی زنده اسیر و دست گیر
گشتند - کورت دوم قتلغ خواجه بادشاه ترکستان^۷ خود قصد ولایت
هندوستان کرد - چنانچه لشکر مغل تا حد کیلی در آمد^۸ - سلطان الغ خان
و ظفر خان را با عساکر قاهره نامزد فرمود - هر دو لشکر را در کیلی مصاف
شد - و ظفر خان شهادت یافت - لشکر ملاعین منهزم گشت - قتلغ خواجه
با بعضی لشکر جانب ترکستان^۹ روی نهاده بعد از^۸ رفتن همانجا در دوزخ

۱ M. فرمان آمد تا همانجا.

۳ M. کالپور.

۵ M. جدا کردند.

۷ M. خراسان.

۲ B. omits در چشم.

۴ M. omits ارکلی خان.

۶ M. ملک الغ خان.

۸ B. بعد از رفتن همانجا and M. omits.

ذکر سلطان علاء الدین محمد شاه

سلطان علاء الدین محمد شاه پسر ملک شهاب الدین خلجی بود - چون سلطان رکن الدین بجانب ملتان رفت بیست و دوم ماه^۱ ذی الحجه سنة المذكور باذفاق امرا و ملوک در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و همان زمان در کوشک لعل آمد - هر کسی را بر اندازه حال او خطاب و اشغال معین گردانید - چنانکه الماس بیگ برادر خود را امیر حاجب باریک و الغ خان خطاب کرد - ملک هرنمار وکیلدر امین خان و ملک سونج^۲ نکشیخان و ملک امالچی ارسلان خان شدند - اقطاع سامانه ارسلان^۳ خان را مفوض شد - یوسف خواهرزاده ظفر خان و سنجر حربون^۴ البیخان و سلیمان شه برادر زاده البیخان و برادر زاده دوم قتلغ خان و ملک خموش بغرشخان^۵ و ملک نصرت نصرت خان^۶ مخاطب گشتند - ملک تاج الدین کوچی تمغاج خان^۷ و فخر الدین کوچی بغرا خان و مولانا تاج الدین سر پرده داری یافت - در ماه محرم سنه ست و تسعین و ستمائه سلطان علاء الدین - الغ خان و البیخان را در ملتان^۸ بقصد ارکلیخان و سلطان رکن الدین فرستاد - چون الغ خان در ملتان رسید ایشان طاقت مقاومت نداشتند - حصارى شدند - ساکنان و متوطنان ملتان امان خواستند و صلح جستند - ارکلیخان و سلطان رکن الدین را بند کرده بر الغ خان آوردند - الغ خان ایشان را برابر کرده در حضرت می آورد - چون نزدیک

۱ M. omits ماه.

۳ B. از ارسلان خان را مفوض.

۵ M. بغرشخان.

۷ کوچی و تمغاجخان.

۲ M. ملک سونج نکشیخان.

۴ M. منجر خسر پوره البیخان.

۶ M. omits نصرت خان.

۸ M. omits در ملتان.

دهلي با او بيعت کردند - بعده ملک علاء الدين بکوچ متواتر بجانب دهلي رانده مي آمد - در هر منزلی که مي رسيد اجهوها^۱ زر لشکر را ميداد - چنانچه خلق تمام رخ بر^۲ علاء الدين نهادند - چون در کنار^۳ جون رسيد عراده و منجنیق^۴ نهاد واجهوها را بيرون انداختن گرفت^۵ - امرای دهلي^۶ بر ملک علاء الدين عهدها فرستادند و بيعت کردند - بعده دو گان سه گان^۷ امرا هر روز ازین جانب مي تافتند و بر ملک علاء الدين مي پیوستند - چون سلطان رکن الدين را این حال معلوم شد طاقت استقامت نتوانست آورد - رخ بسوی ارکلیخان نهاد - ملک قطب الدين و ملک احمد چب و بغرا گیلاني موافقت نمودند و در ملتان رفتند - روز دیگر ملک علاء الدين آب جون عبیره کرد و در سیری نزول فرمود - بعد از سي^۸ روز دیگر بر تخت مملکت بنشست - و این واقعه در نوزدهم ماه ذی الحجه سنه خمس و تسعين و ستمائه بود - این رباعي مي گفت^۹ -

69541

دیدي چه کرد چرخ ستم گار^{۱۰} و اخترش
نامش مبر چه چرخ نه چرخ و نه چنبرش
در خاک او فگند چه خورشید ملک را
گردون که خاک بر سر خورشید انورش

مدت ملک سلطان جلال الدين مرحوم هفت سال و چند ماه بود
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ^{۱۰} *

۱ اجهوها زد. M.

۲ ملک علاء الدين آوردند. M.

۳ عراده منجنیق. M.

۴ بیرون انداختن طرف امرا. M.

۵ Ṭabaqāt Akbarī, p. 137:

ملک علاء الدين هر روز منجنیق پر زر کرده در لشکر پراگنده ساختی *

۶ دو گان یگان امرا. M.

۷ بعد از پنج روز. M.

۸ این رباعي مي گفت M. omits.

۹ چرخ ستم گار اخترش. M.

۱۰ بالصواب و الیه المرجع والمآب. M.

برود و او را بیارد - امرا و ملوک درین سخن رضا نمی دادند - سلطان گفته ایشان نشنید - با چند نفر معین چنانچه خورم وکیل در و ملک فخر الدین کوجی و ملک عوض قریب و ملک جمال الدین ابوالعالی و نصیر الدین کهرامی و اختیار الدین نایب وکیلدر و ترمیتی طشتدار بوقت نماز دیگر گذارا لب آب گنگ شد - هم در کرانه آب جایگاهی راست کرده بودند - سلطان آنجا بنشست - ملک علاء الدین با جمعیت انبوه در آمد و پهای سلطان پاک سیرت^۱ افتاد - و سلطان از غایت شفقت محاسن^۲ ملک علاء الدین گرفت و ببوسید - گفت که من ترا پدرم و^۳ چندین سال بهر این^۴ پروردم که از من هراس گیری - ملک علاء الدین دست سلطان بگرفت - محمود سالم سلاحدار^۵ تیغ از نیام کشید و بر سلطان بزد - بیک زخم^۶ بکشت - سر مبارک او را برنیزه کردند - امرای دیگر زخم خورده روی بکشتی آوردند^۷ - ملک علاء الدین دویده طناب کشتی بگرفت - بیشتر خود را در آب انداخته^۸ غرق شدند - ملک فخر الدین کوجی زنده بدست^۹ آمد - ملک علاء الدین همانجا بادشاهی ظاهر کرد - ملک احمد جب لشکر سلطان باز گردانیده و در دارالمک بر قدر خان آورد - ارکلیخان پسر میانگی سلطان که درخور سلطنت ولایق بادشاهی بود تا آمدن او از ملتان توقف نکردند - ملک رکن الدین قدر خان را در دهلی بر تخت^{۱۰} نشاندند - و سلطان رکن الدین^{۱۱} ابراهیم شاه خطاب شد - جمله امرا و ملوک

۱. سلطان افتاد M.

۲. محاسن مبارک M.

۳. پدرم و M. omits

۴. بهر آن B.

۵. سالم پلید مردار B.

۶. Barani, p. 235 says:—

در هفدهم ماه معظم رمضان بکشت

۷. آورده M.

۸. انداختند و غرق M.

۹. بر دست B.

۱۰. بر تخت M. omits

۱۱. رکن الدین را ابراهیم M.

آمده است - سلطان فرمود شما از برای خاطر من میگوئید ^۱ فاما عیب آن من درین دو بیت ظاهر کنم بعده این رباعی فرمود * رباعی * باشد که درین جا گذر کس ^۲ باشد کش خرقه و رای چرخ اطلس باشد باشد ز دم یا ^۳ قدم معتبرش یک ذره بماند همان بس باشد بعد آن چند روز دیگر خبر ملک علاء الدین تحقیق شد که در دیوگیر رفت و نهب کرد و مال و پیل و اسب بی شمار دست آورد و بجانب کرة باز گشت - سلطان از آنجا بدار الملک دهلی مراجعت فرمود - و ملک عماد الملک و ضیاء الدین مشرف را بر ملک علاء الدین فرستاد - ملک علاء الدین ایشان را موقوف کرد و ساخته شد که از بادشاه بتابد و طرف لکهنوتی برود - ملک ریحان عرضه داشتی بحضرت ^۴ اعلی ارسال کرد که ملک علاء الدین هراس گرفته است او را مستظهر گردانند - و محمد خطاب را که از ملک علاء الدین تافته بود و در حمایت قدر خان افتاد بند کرده بدو سپارند تا مگر ^۵ ملک علاء الدین مستظهر گردد - چون عرضه داشت ریحان مذکور بحضرت رسید سلطان ^۶ در بجزا سوار شد و لشکر را فرمان داد تا کناره آب گرفته آید - چون نزدیک کرة رسید ملک علاء الدین الماس بیگ را با مبلغی ^۷ جواهر که از نهب و تاراج ^۸ دیو گیر بدست آورده بود بحضرت سلطان ارسال کرد - فرمان شد که ملک علاء الدین چرا نمی آید - او عرضه داشت کرد که می ترسد - می خواهد که طرف لکهنوتی برود - اگر بادشاه میخواهد که او پربشان نشود - بادشاه جهان تنها

۱ M. می گویند.

۳ B. تا قدم.

۵ B. تا مگر.

۷ B. بیگ را مبلغی.

۲ M. درین خاکدرس شد کس.

۴ M. اعلی omits.

۶ B. رسید سلطان در بحر سوار و لشکر.

۸ M. omits تاراج.

بحر
Almas
Beg
Alauddin
his
Warden

اشارت کرد تا پیل برانند - پیل در آمد سیدی را پاره پاره کرد - و سیدی استغفار می کرد ^۱ - همچنین می آرند که مدت یکماه پیش ازین واقعه سیدی پاک ^۲ دین و آن شیخ بزرگ منش شبانروز این بیت می گفت و می خندید عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَالْغُفْرَانُ *

* رباعي *
در مطبخ عشق جز نکو را نکشد لاغر صفتان و زشت خو را نکشد
گر عاشق صادقی ز کشتن مگر بریز ^۳ مردار بود هر آنچه او را نکشد
فرمان شد دیگران را باز گردانید - بعد آن سیوم روز کوکی کافتند بقیاس ده گز طول سه گز عرض و دران آتش سخت کردند تا طایفه باقی را دب کزاندند - ارکلیخان دستارچه در گردن کرده بوجه شفاعت پایی سلطان گرفت - سلطان جمله را جان بخشی کرد - بعد آن دوم کرت بجانب رننبور ^۴ مهم کرد - ارکلیخان بی رخصت سلطان در ملتان رفت - ملک علاء الدین مقطع کره جائی رفته ^۵ بود سلطان بسبب این معنی ^۶ بغایت متروند و مشوش می بود - طرف ^۷ کالپور مقام کرد - و آنجا یک چبوتره و یک گنبد بزرگ بنا نهاد - و دران این رباعي از انشای خاص ^۸ خود نوشتن ^۹ فرمود - * رباعي *

مارا که قدم بر سر گردون ^{۱۰} ساید از توده سنگ و گل چه قدر ^{۱۱} افزایش
آن سنگ شکسته ز آب نهادیم ^{۱۲} درست باشد که شکسته درو آساید
ملک سعد منطقی و راجا علی را طلب فرمود و گفت درین ^{۱۳} رباعي
هیچ عیبی است - باتفاق گفتند هیچ عیب ^{۱۴} نیست بغایت پسندیده

۱ M. omits استغفار می کرد. ۲ M. omits from پاک to منش.

۳ B. مرد مردار and M. مرد مردان. ۴ M. رننبور.

۵ M. جائی بود رفته. ۶ B. omits معنی.

۷ B. کالپور. ۸ M. omits خاص.

۹ M. نوشتن. ۱۰ M. شاید.

۱۱ M. چه دور افزایش. ۱۲ B. بنهادم دست.

۱۳ M. در رباعي. ۱۴ M. omits عیب.

جلال الدین^۱ آورد که چون دانشمند^۲ بزرگ شود قضا یابد تو ازین بزرگ تر چه خواهی^۳ شد - او نیز گفت بهتان^۴ و بر من افترا بحق مالک يوم الدين مي کنند و من ازین افعال منزّه و بیزارم - سلطان مزاج گرم کرده و سهم الحشم را فرمود که هتیا^۵ پایک را بگزر^۶ بکشند - و پسر ترعی را در پای پیل اندازند - آنگاه امیر هندو را طلبید گفت یکبار غدر کردی بخشیدم اکنون چه میگوئی - گفت همچنین است^۷ که بادشاه می فرماید اما در آنگاه غدر اندیشیده بودم جان بخشی کردی * شعر^۸ * تا بیاموزند شاهانی که زر بخشند و سیم رسم جان بخشیدن سلطان دین فیروز شاه

بالله العظیم این بار بی گناه کشته می شوم - اگر فرمان شود دب^۹ کنم - بعده روی بجانب دریشان آورده که شما چرا بر سیدی^{۱۰} موله ماجرا نمی کنید - دو نفر قلندر و یک حیدری در آمدند - و کارد بکشیدند - محاسن مبارک سیدی پاک دین^{۱۱} با زنج فرود آوردند^{۱۲} و سوزن جوالقیان در پهلوی راست زدند - سیدی پاک دین بفشست - سنگ مهره آنجا افتاده بود بر گرفتند بر سر سیدی بردند - آنگاه ارکلی خان

دانشمندی M. 2 قاضی جدال آورده M. 1

خواهی شدن B and بزرگ چه خواستی شدن M. 3

نیز گفت بر من افترا بحق سلطان M. 4

هتیا M. 5

بابک را بزخم گرز بکشید M. 6

است M. 7 omits

این بار شعر upto M. 8 omits from

Barani p. 211 says:—

و دران صحرا خواص و عوام شهر گرد آمدند و انبوهی بس شگرف شد - سلطان فرمود که متهمان را در آتش در آزند تا صدق از کذب روشن شود و درین معنی از علما فتوی طلبید - علمای متدین بیک زبان گفتند که دب مشروع نیست و آتش سوزنده است و خاصیت چیرنی که سوختن بود محل صدق و کذب نتواند بود *

موله M. 10 omits

آن پاک دین B. 12 تازنج فرود آوردند B. 11

همان زمان اقطاع بدائون اورا مقوض شد - جامه یافت و روان کرد -
و ملک مبارک تبرهنده یافت - و سرجانداری از هرنهار بستیدند -
و ملک بغرا کذاللی^۱ را دادند بعده حصار مندور فتح شد - سلطان
بکوچ متواتر سواری^۲ کرده بسوی دارالملک مراجعت فرمود :- چون
در کوشک کیلوکهری رسید روزی دران ایام جشنی ساخته بود و با چند نفر
خواص نشسته - این دو بیت از انشای خود نبشتن فرمود * رباعی *

آن زلف پریشانست ژولیده نمی خواهم
وان روی چون گلزارت^۳ تفسیده^۴ نمی خواهم
بی پیرهنست خواهم یکشب بکنار آئی
هان بانگ بلندست این پوشیده^۵ نمی خواهم

بعد از چند گاه دیگر ایام ملک الغوبر سیدی موله افترا کرد که تمامی امرا
و ملوک بروی یار شده اند - ملک الغوبر سلطان گفت که سیدی موله
و قاضی شیخ جلال الدین کاشانی^۶ و پسران او و ملک تدار و ملک
لنکی^۷ و ملک هندو پسر تری^۸ و ملک عز الدین بغانخان و هتیا
پایک را در یک روز بگیرند - همچنان بگرفتند و مقید کردند - بعد ازان
سیوم روز نماز جمعه اکبر و صدور حضرت دهلی را طلب کردند - در سرای
محضر ساختند - سلطان^۹ در منظر نشسته بود - سیدی موله و
امرای مذکور را بیاروندند - سلطان روی به سیدی آورده و گفت که
درویشان را در کار مملکت و امور سلطنت چه گذر^{۱۰} - شیخ آغاز کرد که
این سخن بر من افترا کرده اند - بعد ازان روی بجانب قاضی

۱ کذاللی M.

۲ سواری کرده B. omits

۳ گلزارین M.

۴ تفسیده B. and تبسیده M.

۵ پوشیده M.

۶ کیسانی M.

۷ کنکی M.

۸ Barani, p. 174 پسر نوعی B.

۹ ساختند در منظر M.

۱۰ چه سرود B.

شباشب بگریخت - چون روز شد ارکلیخان عبره کرده تعاقب نمود -
 بهیم^۱ دیو را بدوزخ فرستاد و البغازی کشته شد - و ملک مسعود اخوریک
 و ملک محمد^۲ باین زنده بدست آمدند - ارکلیخان بجانب افری
 کیتور^۳ و ملک علاؤ الدین اقطاع کره یافت - و الماس بیگ اخوریک
 شد - سلطان بجانب دارالملک مراجعت فرمود - بعد از آن سلطان رخ بجانب
 سنام بسبب دفع فتنه عبد الله بچه شاهزاده خراسان^۴ که با لشکر انبوه^۵
 آمده بود بیرون آمد - میان هر دو لشکر محاربه شد - میان جانبین قصد
 بسیار رفت اما جنگ قایم ماند - آخر مسامحت کردند - و تحف
 بسیار از یکدیگر یگدگار فرستادند - عبد الله بجانب خراسان رفت - سلطان
 بجانب دارالملک دهلی باز گشت - خان خانان را درین وقت زحمت
 شد و برحمت حق پیوست - ارکلی خان از ملتین در دهلی آمد -
 سلطان ارکلی خان را بدهلی^۶ گذاشت و خود^۷ بجانب مندوز
 عزیمت فرمود - چون آنجا رسید وقت نماز شام^۸ ملک فخر الدین
 کوچی بر سلطان چنان باز نمود که ملک مغلتی و برادر تاج الدین
 کوچی و هرنمار و ملک مبارک شکار بک غیاثی غدر اندیشیده اند -
 سلطان دران شب بیدار بود چون روز شد باز عام داد - جمله امرا و ملوک
 بسلام آمدند - سلطان رو بجانب مغلتی آورد^۹ و گفت چون الله سبحانه
 و تعالی^{۱۰} مرا ملک بواسطه شما نداده است^{۱۱} بسعی شما از من
 نرو - من در حق شما چه بد کرده ام که بدین نوع غدر اندیشیده اید -

۱ بهیم دیو M.

۲ محمد M. omits

۳ افری کسینور M.

۴ خراسان M. omits

۵ انبوه بیرون آمده M.

۶ در دهلی M.

۷ خود M. omits

۸ نماز شد M.

۹ آورده و گفت M.

۱۰ حق تبارک و تعالی M.

۱۱ نداد است M.

ورزید - امیر علی سر جاندار مقطع اوده و امرای هندوستان با او یار شدند - بعضی امرای جلایی که اقطاعات طرف هندوستان داشتند چنانچه ملک تاج الدین کوچی و ملک محمد قتلغ خان و ملک ^۱ نصرت شکنه بارگاه و ملک علی بک و ملک قبران جمله در کرک ^۲ جمع شدند - چون امرای مذکور بجانب حضرت کوچ کردند ملک البغازی ^۳ مقطع کرک و ملک بهادر هم در کرک ماندند - امرای ^۴ مذکور ملک سیلیق ^۵ را بر ایشان فرستادند که توقف شما سبب چیست - ملک البغازی و بهادر سیلیق را گرفته گردن زدند - و بر امرای مذکور گفتند که ما بندگان غیاثیم بر ملک چهجو خواهیم رفت - از کرک ^۶ در بداون آمدند - از آنجا لب آب گنگ عبور کرده در قصبه بکلانه ^۷ لشکر ساختند - و منتظر آمدن ملک چهجو بودند - چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید خانخانان را در دهلی گذاشت - و لشکر خود را در فوج کرد - یک فوج پسر میانگی ارکلیخان را داد و بجانب امروهه ^۸ روان کرد - و فوج دوم ^۹ برابر خود بجانب کول و بداون بیرون آورد تا ملک چهجو از جانب کابر در آمد - و ارکلیخان در جواب ^{۱۰} رفت - کنار لب آب رهپ ^{۱۱} هر دو لشکر مقابل شدند و جنگ می کردند چنانکه چند ^{۱۲} شباروز جنگ قایم ماند - ناگه کسان پیرو دیو کوتله ^{۱۳} بر ملک چهجو آمده چنان تقریر کردند که سلطان جلال الدین فیروز شاه از عقب می رسد - اگر میتوانی برو - ملک چهجو را طاقت استقامت نماند

۱ قتلغخان نصره M.

۳ M. البغازی.

۵ M. سلیق.

۷ B. پکلانه

۹ فوج برابر خود کول و بداون B.

۱۱ B. آب وهب

۲ M. کیرک.

۴ B. omits مذکور.

۶ B. اگر کرک.

۸ M. امروهه

۱۰ M. در حواله رفت

۱۳ M. و ملک کوبله

۱۲ B. چنانکه قایم ماندند

سنة المذكور^۱ سلطان جلال الدين باتفاق امرا و ملوک در کوشک کيلوکهري بر تخت سلطنت جلوس فرمود - بيشتری اعمال و اشغال باقربای خویش مفوض گردانید - چنانچه پسر مهتر را خانخانان خطاب کرد و اقطاع حوالی داد - و پسر میانگی را^۲ ازکلی^۳ خان و پسر خود را قدر خان و ملک حسين عم خود را تاج^۴ الملک خطاب کرد - و ملک خموش عارض ممالک و ملک نصير الدين بقبق امير حاجب و ملک خورم و کيلدر و ملک بکت^۵ نایب امير^۶ حاجب و ملک اختيار الدين هندو خان غياثی نایب و کيلدر و ملک نصير الدين کهرامی خاص حاجب و ملک عز الدين برادر زاده قریبگ میمنه و ملک عوض قریبگ میسره و ملک احمد چپ سر جاندار میمنه و ملک هرنمار سر جاندار میسره و ملک علاء الدين برادر زاده اخور بگ میمنه و ملک اتاجی^۷ اخور بگ میسره شدند - و خواجه خطير الدين خواجه جهان خطاب یافت - و کمال الدين کافوری را عهده نیابت عارضی و فخر الدين کوچی را عهده دادبیکى تفویض کرد - و اسد الدين^۸ و قيم^۹ سهم الحشم و شمله^{۱۰} حشم گشتند - در ماه شعبان سنة المذكور^{۱۱} ملک جهجو^{۱۲} در کوه^{۱۳} طغیان

ای در سنه تسع و ثمانین و ستمائه - ضیلای برنی در تاریخ فیروز شاهی^۱ صفحه ۱۷۵ سنه ثمان و ثمانین و ستمائه نوشته اما تاریخ جلوس علی اصم الروایه سنه تسع و ثمانین و ستمائه است چنانکه امیر خسرو نیز در مفتاح الفتوح "ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال" تحریر فرموده *

تاج الملک مخاطب گشتند B. and M. را M. omits^۲

ملک اباجی Barani, p. 174 اماجی M. امیر M. omits^۳ بکت M.^۵

و شمله^{۱۰} حشم M. omits^{۱۰} و قسم M.^۹ اشد B.^۸

در 119 p. and also Tabakāt Akbarī, p. 181 در دویم سال جلوس Barani, p. 181 سال دویم از جلوس

ملک جهجو Barani, p. 181^{۱۲}

در کوه M.^{۱۳}

دران محل از اسپ خطا شد - ملک ایتمر سرخه در آمده دو سه زخم
تیغ بر ملک اختیار الدین مذکور انداخت - هیچ^۱ یکی کار نکرد - ملک
اختیار الدین کمان کشید - تیری^۲ بر ایتمر سرخه مذکور زد چنانکه هم
بدان^۳ زخم تیر کشته شد - سر او را بالای نیزه کردند - درین محل صاحب
طبعی^۴ گرید *

شهرزاده که ملک را^۵ بتدبیر داشت تیری زد خصم را زیر وزیر بداشت
در خانه ملک شاه خلل بود آن روز او آن همه خانه را^۶ بیک تیر بداشت
چون ایتمر سرخه کشته شد جمعیت دیگر متفرق گشت - آن گاه شایست
خان سلطان شمس الدین را سوار کرده در کوشک کیلوکهری آورده^۷
محبوس کرد - و خود بر تخت سلطنت^۸ بنشست - سلطان شمس الدین
هم دران حبس برحمت حق پیوست *

نوش فلک بی نمک نیش^۹ نیست شغل جهان شعبده^{۱۰} بیش نیست
مدت ملک سلطان شمس الدین کیکاؤس سه ماه و چند روز بود و الله
اعلم بالصواب^{۱۰} *

ذکر سلطان جلال الدین فیروز شاه

سلطان جلال الدین فیروز شاه پسر بغرش خلجی بود چون فتنه ایتمر
سرخه فرو نشت و سلطان شمس الدین محبوس شد در ماه ربیع الآخر

^۱ M. omits هیچ

^۲ B. omits تیری

^۳ M. همدران

^۴ B. طبع

^۵ B. omits را

^۶ M. آورده و محبوس

^۷ کرده و خود کوشش بر تخت بنشست M.

^۸ M. بیش

^۹ B. مشغله

^{۱۰} B. omits بالصواب

ذکر سلطان شمس الدین کیکاؤس

سلطان شمس الدین کیکاؤس پسر سلطان معز الدین کیقباد بود -
 چون سلطان معز الدین در کوشک کیلوکهری شهادت یافت سلطان
 شمس الدین پسر او را در سنه تسع و ثمانین و ستمائه سنه المذكور در
چبوتره سیجانی^۱ بر تخت سلطنت اجلاس دادند - نایب مملکت
 شایست خان شد - چون او^۲ ضابط ملک بود و نایب گشته تا مدت سه
 ماه ملک بر قرار خویش بماند^۳ - چون سه ماه بگذشت ملک ایتمر سرخه
 و جمیع بندگان غیائی اتفاق کردند که سلطان شمس الدین را از شایست
 خان ببرند - و شایست خان را بکشند - برین اتفاق ملک بکنت^۴ نایب
 امیر حاجب را اعلام کردند - ملک بکنت ایشان را بزبان^۵ فریب داد
 و گفت صبر کنید تا من نیز مستعد شوم - همان زمان سوار شده بر شایست
 خان آمد - و از^۶ مکر ایشان اعلام داد - شایست خان فی الحال ملک
حسام الدین پسر خود را با چند نفر سوار بر سبیل تعجیل در بارگاه
 سلطان شمس الدین فرستاد تا سلطان را بیارند - چون سلطان را بر شایست
 خان آورد ایتمر سرخه و بندگان دیگر را خبر شد - ایشان^۷ سلاح پوشیده
 تعاقب سلطان نمودند - چون بر شایست خان رسیدند دست بسلاح
 بردند و بجنگ پیوستند - شایست^۸ خان و خلجیان دیگر را سوار
 شدن ندادند - ملک اختیار الدین پسر بزرگ شایست خان سوار بود -

۱ م. سیجانی

۲ M. omits او

۳ M. نمانده

۴ م. بکنت

۵ M. ایشان را زبان

۶ B. omits داد مکر ایشان اعلام

۷ M. ایشان

۸ B. omits شایست خان

شما را محل فرزند ست - او بادشاه شد شما نایب ملک شوید -
 و مرا ^۱ اقطاع ملتان و تبرهنده تا حدود دیپالپور ^۲ دهید تا من همین
 زمان روان شویم - ملک جهجو گفت شایان نیابت و درخور وزارت توئی -
 مرا اقطاع کره بده تا من آنجا روم - فخر الدین کوتوال روی بر شایست
 خان آورد ^۳ و گفت حق سبحانه و ^۴ تعالی ترا بجهت دولتهای
 فراوان آفریده است - همچنین کن که ملک جهجو میگویی - بعده ^۵
 شایست خان ملک جهجو را جامه دهانیده ^۶ همان زمان در کره ^۷
 روان کرد - و فرمود که بارگاه سلطان در سیری ^۸ نصب کفند - شاهزاده
 را در بارگاه آورده و خود در دهلیز بنشست و لشکرگاه همانجا ساخت - دوم
 روز آن سلطان معز الدین را که در بارگاه نشسته بود بستند - چنانکه همان جا
 به تشنگی و گرسنگی هلاک شد - و در آن وقت سلطان معز الدین این نظم
 از انشای خود نبشتن فرمود *

اسپ هنرم ^۹ بر سر میدان ماند ست
 دست کرم در ته سندان ماند ست
 چشم که صد کان گهر ^{۱۰} کم دیدی
 امروز بیا ببین ^{۱۱} چه حیران ماند ست

و این واقعه نوزدهم ماه محرم ^{۱۲} سنه تسع و ثمانین و ستمائه بود ^{۱۳}
 و مدت ملک سلطان معز الدین کیقباد سه سال و چند ماه بود و الله اعلم
 بالصواب *

^۱ B. omits مرا

^۲ B. سیالپور

^۳ M. آورده و گفت

^۴ M. حق تعالی

^۵ M. omits بعده

^۶ B. دهانید و همان

^۷ B. کره

^۸ M. در سیر

^۹ M. اسپ هنرم

^{۱۰} B. کان گهر کردیدی

^{۱۱} M. امروز بقنان

^{۱۲} B. omits محرم

^{۱۳} B. omits بود

را از کنار با جمعیت مستعد آرانید - پسر میانگی ^۱ ملک حسام الدین را مقدمه لشکر کرده ترتیب و تعییج جنگ ساخته فوجها آراسته مقابل کوشک کیلوکهری ایستاد - امرا و ملوک غیائی و معزی نیز با پیلان و عساکر قاهره مستعد جنگ ^۲ آمدند - ملک نصیر الدین شحنة پیل - پیلان را باز گردانیده پیش کوشک کیلوکهری برد - سلطان معز الدین را که زحمت باد لقوه داشت و سوار شدن نمی توانست چند نفر معدود چنانچه قاضی عالم و امیر علی و دو نفر خواجه سرا برداشته ^۳ بالای کوشک کیلوکهری آوردند - و چتر بر سر کشیدند - رجینی پایک ^۴ که از مقریان سلطان بود با جمع خویش میان پیلان ایستاده بود - ملک جهجو پیشتر شد و بانگ بر وی زد که ما را قصد این است که - او را در کشتی سوار کرده بر سلطان ناصر الدین در لکهنوتی خواهیم فرستاد - و شاهزاده کیکاؤس را بر تخت سلطنت اجلاس خواهیم داد - چون دولت خاندان غیائی بسر آمده بود و مدت ملک داری دودمان بلبندی انقراض یافته - ملک نصیر الدین و رجینی پایک و امرای دیگر پیلان و لشکر را از پیش در باز گردانیدند - شایست خان فرصت یافت - ملک حسام الدین پسر خود را با پانصد سوار مستعد درون کوشک فرستاد - و شاهزاده کیکاؤس پسر سلطان معز الدین را در کنار گرفته بیرون آورد - شایست خان استقبالی نمود - شاهزاده را در چوبوتره سیجانی ^۵ برد - و بر تخت سلطنت اجلاس ^۶ داد - و ملک حسین عم خود را در قصر کیلوکهری برای نگهداشتن سلطان تعیین کرده - آنگاه شایست خان روی بجانب ملک ^۷ جهجو ^۸ آورده گفت شاهزاده

۱ پسر مایکی M.

۲ جنگ بیرون آمدند M.

۳ برداشت M.

۴ رجینی پایک B.

۵ سیجانی M.

۶ اجلاس دارالملک داد B.

۷ B. omits ملک

۸ جهجو B.

۵۵
۱۳/۴/۵۷

چون روز^۱ شد در فیروزه^۲ کوه که انرا بهوکل پهازی گویند بنفشست -
و عرض لشکر قنوج آغاز کرد - ملک در پیی مقطع قنوج نزدیک شایست
خان نشسته بود - همچنان ایتمر مذکور یک کس^۳ بطالب ایشان فرستاد که
سلطان می طلبد - شایست خان آن کس را دفع کرد - کت دیگر فرستاد -
همچنین ایتمر مذکور کس می فرستاد - این دفع میکرد - چون^۴ ملک
ایتمر دید که شایست خان نمی آید نباید که هراس گرفته باشد - ملک
ایتمر مذکور خود سوار شده بر شایست خان آمد - او پیش ازان سوار شده
بود - یکدیگر سلام کردند - ملک ایتمر گفت شما را چندین بار طلب شد
توقف سبب چیست - شایست خان گفت چند نفر سوار از لشکر قنوج
مانده است - ملک ساعتی فرود آید^۵ تا بحضور عرض^۶ کرده برابر
رکاب بحضور رفته شود - ملک ایتمر مذکور از اسب فرود آمد - شایست
خان دست او بگیرفت - گفت شما مرد مانده که آدمی را بر طریق گوسپند
ذبح کنید - و^۷ در آب می اندازید - این چنین بر من می خواهید
بکنید - ملک ایتمر را همانجا^۸ گردن زد - سر او را بر نیزه بسته مقابل
کوشک کیلوکهری ایستاد - ملک در پی مقطع قنوج با او موافقت نمود -
همدران محل فخر الدین کوتوال با پسران بمبارکباد ماه نو بر سلطان
میرفت - نظر شایست خان بر وی افتاد - گفت او را بطلبید - کوتوال
بیامد - پسران او را در دیوان فرستاد و او را بر خود داشت - همان زمان
جمله امرا و ملوک بر شایست خان پیوستند - روز دیگر جمله اقربای خود

۱ B. omits شد

۲ M. فیروز کوه

۳ M. omits یک کس

۴ M. خود ملک ایتمر

۵ M. فرود آید

۶ M. عرضه کرده

۷ M. omits و در آب می اندازید این چنین بر من می خواهید بکنید

۸ M. گرفته گردن

از بر خان و پسران و برادر او را در خانه خود درون حجره موقوف کرد ^۱
 چنانچه همانجا ^۲ برحمت حق پیوستند - بعده ملک ترکی را بگرفتند
 و کشتند - و عارض ممالک فیروز بغرش ^۳ خلجی شد - و شایست خان
 خطاب یافت - سلطان بیشتر احوال در عشرت و نشاط مشغول می ^۴ بود -
 چنانچه از اسراف و افراط مباشرت و معاشرت ^۵ باز لقوه بر ذات مبارک
 سلطان غالب شد - ملک ^۶ ایتمر کچهن با امرا و ملوک اتفاق کرد که
 شایست خان را دست آزد که تجارت ^۷ زمانه بسیار دیده است - نباید
 که از وی خطائی بر آید - ملک احمد چپ امیر حاجب ملک ایتمر
 کچهن پیش ازین چاکر بچه ^۸ شایست خان بود - شمه از غدر ملک
 ایتمر مذکور بر شایست خان بکشد - و گفت شما را فردا در سرای خواهند
 طلبید - زهار نباید رفت - شایست خان همان زمان عم ^۹ خود را که حاجا
حسین ^{۱۰} گفتندی بر سیل الاغ در برن فرستاد و تزییر ساخت ^{۱۱} که
 لشکر ^{۱۲} مغل در سامانه رسید - باید که جمله خیلخانه با نقد و جنس
 و اسباب موجود شباسب بیاوند - و مقابل غیاث پور گذار ^{۱۳} لب آب جون
 بایستند - اتفاق او این بود که با خیلخانه از حضرت عطف کرده جای برود -
 ملک خموش برادر و ملک عزالدین برادر زاده را ^{۱۴} بر خود طلبید که ما را
 ذک مایه نکسر است - شما امشب بر من باشید - همچنان کردند -

۱ کرده M.

۳ برش B.

۵ M. omits معاشرت

۷ M. تجارت

۹ M. عمه

۱۱ M. تزییر ساخته

۱۳ M. کداز لب آب

۲ هم از اینجا M.

۴ مشغول بود B.

۶ B. omits ملک

۸ M. ازین جا گریخته شایست خان

۱۰ M. omits حسین

۱۲ M. omits لشکر

۱۴ M. omits را

و ملوک غیاثی در میان آمده با پدر و پسر اصلاح دهانیدند - سلطان ناصر الدین با مختصان خویش آب سرو عبوه کرده در اوده آمده در چبوتره^۱ تابسی پدر و پسر^۲ بر یک تخت بنشستند تا یکپاس قریب یکدیگر بودند - بعده سلطان ناصر الدین پسر را وداع کرده در سراپرده^۳ خویش رفت - آخر سلطان معز الدین اسپان تازی و تحف و تذهیب دیگر بوجه خدمتی بر پدر فرستاد - و سلطان ناصر الدین نیز پیلان کوه پیکر با عماري و نقایس دیگر پسر را داده طرف لکهنوتی مراجعت فرمود - سلطان معز الدین جانب دار الملک دهلی باز گشت - چنانچه درین باب امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران کتاب قرآن السعیدین ساخته است^۴ - و کیفیت احوال بنام^۵ باز نموده - الغرض چون^۶ سلطان معز الدین باز گشت - در قصر^۷ کیلوکهری نزول فرمود - و همانجا وطن ساخت^۸ - در سنه سبع و ثمانین و ستمائه ازبر^۹ خان مزاج سلطان بر خود متغیر دید هراس گرفته بجانب کوه پایه رفت - ملک صلاح الدین و ملک دولتشه و ملک هوشنگ همه برابر ازبر خان موافقت نمودند - ملک ایتمر^{۱۰} کچهن شغل باریکی یافت - بعد چندگاه ازبر خان بحضرت پیوست - سلطان در میدان سیرگه بار عام داده بود ازبر خان^{۱۱} پیش رفت - بر حکم معهود بسم الله نگفتند - ازبر خان متغیر شد - ملک کوتوال را فرمان شد که ازبر خان را بگوید^{۱۲} که تو عهد خلاف کردی و پیمان شکستی بر تو چه واجب آید - جواب نداد - ملک کوتوال

۱ حوتره تابسی M.

۲ M. omits بر

۳ در پرده خویش گرفت M.

۴ M. omits است

۵ بتمامی M.

۶ M. omits چون

۷ B. قصبه کیلوکهری

۸ ساخته M.

۹ M. ازبر

۱۰ B. ایتمر

۱۱ M. ازبر خان

۱۲ M. omits تو

و ملک تماچی نایب امیر حاجب - و ملک ترکی عارض گشت -
و علیشه^۱ کوه جودی و خورم^۲ برادر او پیش سلطان اختصاص گرفتند -
و بمربده قرب رسیدند^۳ - ملک جهجو را اقطاع شق سامانه تفویض شد -
دختر او را سلطان در حبالة خویش آورد^۴ و ملک کبکی را سر جانداز
و ملک شعبان سبلیق^۵ شکنه بارگاه گشت - چون کار مملکت قرار
گرفت روز دو شنبه در آخر ماه ذی الحجه سنه المذکور عزیمت
هندوستان کرده در حوالی لشکرگاه ساخته بود - همچنان خبر کفار تبار^۶
که سر لشکر ایشان تمر ملعون بود رسید^۷ که در حدود لاهور و ملتان
با عساکر انبوه تاخته - و بسیار خلق^۸ را اسیر کرده - سلطان خانجهان^۹
شاهک باریک را با سی هزار سوار نامزد فرمود - تا فسد ملعین را مالش
دهد - چون لشکر اسلام در حدود لاهور^{۱۰} رسید طایفه ملعین بغیر جنگ
هزیمت نمودند - لشکر اسلام تعاقب کرده تا کوه پاینه جمون - پیشتری را
از ایشان علف تیغ گردانیده و بعضی را زنده بدست آورده بحضرت
آمدند - هم در اثنای آن بسمع سلطان رسانیدند که بغرا خان پدر او در
اقالیم بنگاله بر تخت سلطنت جلوس فرمود و خود را سلطان ناصر الدین
خطاب کرد و با جمعی^{۱۱} انبوه بقصد دهلی می آید - سلطان معز الدین
نیز از اطراف ممالک لشکرها جمع آورده مقابل او سمت خطه اوده
روان گشت - چون در کرانه آب^{۱۲} سرو رسید - میان هر دو لشکر محایل
شد - آب سرو در میان بود هیچ یکی عبره کردن نمی توانست - امرا

۱ M. علیشه

۲ M. خورم

۳ M. قرب شدند

۴ M. آورده

۵ M. سبلیق

۶ B. کفار تبار

۷ M. omits رسید

۸ B. بسیار اسیر کرده

۹ M. جان جهان

۱۰ M. لاهور

۱۱ B. جمیع انبوه

۱۲ M. آب سرور

وایمه و قضات در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - خلق شهر از معارف^۱ و مشاهیر بتمام با او بیعت کردند - جمله کار داران جد را بر اشغال قدیم مقرر داشت - فاما چند نفر را اشغال جدید تعیین کردن فرمود - چنانکه ملک ترکی^۲ خاص حاجب شد - و ملک نظام الدین عهد^۳ داد بکی یافت ملک جاورجی^۴ سر جاندار گشت - و خواجه خطیر الدین را خواجه جهان خطاب کرد - چون مدت شش ماه بگذشت سلطان معز الدین در قصر کیلوکهری روز جمعه بار عام داد - بجهت دست^۵ آوردن بعضی امرای نو مسلمانان حیل^۶ کرد - عرضه داشتی از زبان امیر ملتان نبشتن فرمود - مضمون آنکه زمره ملاعین در حدود ملتان با لشکر انبوه آمده بود - بنده کمین^۷ لشکر منصور را مستعد کرده بر ملاعین زد - و ایشان را از اقبال بادشاه مغهزم گردانید^۸ - الغرض چون فتح نامه بر عامه خلق با آواز بلند خواندند فرمان شد تا امرا و ملوک هر یکی بیایند و مبارکباد کنند - ملک نظام الملک با خیل خویش مستعد بالای کوشک بود - چون امرا و ملوک بجهت تهنیت آمدند ملک بیگ^۸ سارق امیر حاجب و ملک غازی وکیل در و ملک کریم الدین نایب باریک و ملک بهرام آخور بک و ملک جاورجی سر جاندار و ملک مغلتی مصلی دار را بگرفتند - و مغلتی و جاورجی را جلا کردند - و امرای دیگر را شهید گردانیدند - بعده ملک شاهک امیر حاجب شد و ازهر خان خطاب کردند - امیر علی سر جاندار شد - و احمد فخر وکیل د:

۱ معارف مشاهیر M.

۲ ملک اختیار الدین ترکی Barani, p. 126

۳ M. omits عهد

۴ M. جاورجی

۵ M. omits دست

۶ M. نو مسلمان خیل کرده

۷ M. گردانیده

۸ M. ملک بیل سارق

و ارکان دولت را با او بیعت داد و فرمود که کیقباد پسر بغرا خان را در لکهنوتی بر پدر او بفرستند - چون سلطان از دار فنا بدار بقرایت کرد ملک^۱ کبیر نایب با امرا و ملوک گفت که مزاج خسرو خان ناستوده^۲ است اگر او بر تخت نشیند هیچکس^۳ را زنده نگذارد - ملک الامرا ملک کوتوال^۴ حضرت با او یار بود - امرای دیگر نیز با ایشان متفق شدند - ملک بیگ^۵ سارق و حسن بصری^۶ و علا دبیر را که با ایشان درین قصه مخالف بودند دست آورده^۷ جدا کردند - و خسرو خان^۸ را با خیل و تبع او اقطاع ملتان داده روان گردانیدند - و کیقباد پسر بغرا خان را بر تخت سلطنت اجلاس دادند - و این واقعه در سنه ست و ثمانین و ستمائه بود - * بیت *

ای دل جهان محفل ثبات و قرار نیست

دست از جهان بدار که چون پایدار نیست

مدت ملک سلطان غیاث الدین مرحوم بیست و دو سال و چند ماه بود -
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ *

ذکر سلطان معز الدین کیقباد

سلطان معز الدین کیقباد پسر بغرا خان بن سلطان غیاث الدین بلبن بود - بعد بجا آوردن شرط عزا سنه ست و ثمانین و ستمائه باتفاق امرا و^۹ ملوک

^۱ کبیر B.

^۲ ناستوده M.

^۳ هیچ کسی را B.

^۴ ملک الامرا فخر الدین کوتوال Tabakāt Akbarī, p. 103 کوتوالیک حضرت M. دعلی.

^۵ سارق M.

^۶ حضرت خواجه حسین بصری Barani in Tārīkh Fīrūz Shāhī, p. 121 says

^۷ جدا کردند M.

^۸ Baranī, in Tārīkh Fīrūz Shāhī, p. 122 says:—

در روز کیخسرو پسر خان شهید را در ملتان فرستادن روان کردند *

^۹ M. omits امرا

ایام چه زحمت یافتند زیر فی ^۱ الطنبور نغمه دف را ورق بگردانید - و سماج در پرده دیگر آغاز کرد - بر وفات ان شاه بنده نواز خود بجای ساز نالیدن گرفت - عطار که در غزوات و فتوحات بر موافقت کاتب - فتح نامهها در قلم آوردی در آن تظلم از سواد دوات خود روی سیاه میکرد - و از اوراق دفتر خویش پیراهن کفندی می پرداخت - ماهه حالی در صورت هلاکی با قامت منحنی در آن قیامت زمین سر بر دیوار ^۲ افق می زد و مراتب مرائی نگاه می داشت -

* رباعی *

روی بشاک می نهی وه که چنین نخواهمت

ماه زمانه ترا زیر زمین نخواهمت

گر بشکار میروی جان من ست خاک تو

خلوت خاک خوش بود جان من این نخواهمت

حق تبارک ^۳ و تعالی روح مطهر مطیب آن شاهزاده غازی را بمدارج اعلی و مراتب والا برساند - و دمیدم جام مالمال تجلی جمال و جلال خودش بخشاند - و هر شفقت و محمت و تربیت و عاطفت که در حق این شکسته بی کس داشته است - سبب مزید درجات و معو خطیات او گرداند ^۴ - آمین رَبَّ الْعَالَمین *

^۵ القصه چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید سه روز شرط عزا بجا آورد - پسر بزرگ خان شهید را خسرو خان خطاب کرد - و اقطاع ملتان بحواله او گردانید - و ملک ^۶ کجرا زیابت داد - بعد از چندگاه مرض بر تن مبارک سلطان غالب آمد - خسرو خان را ولیعهد خویش گردانید

^۱ زبر الطنبور B.

^۲ دیوار و در افق M.

^۳ حق سبحانه و تعالی B.

^۴ گرداند B.

^۵ B. omits القصه

^۶ کجرو B.

آهن شمشیر^۱ چون آتش چه تابی ای پدر

تا مرا داغ یتیمی بر جگر خواهی نهاد

هم در عین این غذا - و در اثنای این آشوب و بلا - ناگاه تیری از شست قضا
بر بال آن شهباز فضایی غزا رسید - و مرغ روح او از قفس^۲ قالب بچمن
جذبان و روضه رضوان نقل کرد^۳ اَنَا لِلّٰهِ وَ اِنَّآ اِلَيْهِ رَاجِعُونَ - همان زمان پشت
دین محمدی چون دل یتیمان زار^۴ بشکست - و سدّ ملت احمدی
چون گور غریبان پست بیفتاد - اعتضادی که بازوی مملکت را بود از
دست بشد - اعتمادی که بیضه^۵ اسلام بود از جا برفت - راست وقت
غروب افتاب ماهِ عمر آن شاه که آفتابش زرد شده بود بمغرب فنا فرو شد -
گردن بر شعار سوگواران جامه در نیل زده اشک سیّاره بر اطراف رخساره
روان کردن^۶ گوشت - زحل بر وفق وفای شرط عزا کسوت سیاه گردانید -
از مرگ او بر اهل هندوستان نوحه میگرد - و مشتري بر دریغ آن گرد اندود
و قبای خون آلوده ذرع چاک و دستار زیر خاک می زد - و مریخ که
دست قوت او چون چشم ترکان و روی معیشت او چون جعد زنگیان
تنگ و تاریک باد از تاسف این^۷ خار خار در دل خون انگیخت -
چون حوت در نقش آفتاب و چون حمل در قبضه قصاب می^۸ طپید -
آفتاب از شرم آنکه چرا در دفع این حادثه و قلع این واقعہ نکوشیدم بر آسمان
بر نیامد و در زمین فرو می شد، و زهره چون می^۹ دید که اجرام از جنگ

۱ شمشیر آتش چون چه

۲ قفس and B. قبص M.

۳ کرد و انا الیه راجعون B.

۴ یتیمان وار M.

۵ اسلام را M.

۶ روان گوشت M.

۷ تاسف این خار خار B.

۸ قصاب می طپید B.

۹ چون دید M.

تو عقدۀ جوهر کشاده بقصد این^۱ فسّده پیش مرو - من خود^۲ در رفتن
 خاک بر سر میکنم - نباید ترک تنگ چشم فلک که بر بام پنجم است بر
 در خانۀ هشتم در گوش کمین از کمان کید^۳ و کین بر سبیل جسارت و جفا
 خدنگ خطا روان کزد - کمند گفت که امروز سر رشته تدبیر از دست تفکر
 نمی باید^۴ داد - من ازین جنگ بی درنگ و رزم بی حزم تو بر خود
 می پیچم - ساعتی بموقف تامل توقف کن - که اسلامیان واسلام چون
 طناب بر بسته خیم نغم تو اند - الله الله با این طایفه^۵ رسم طناب اندازی
 را چندی اطناب^۶ مدۀ - * بیت *

من بر غبت پیش تو سر در طناب آورده ام

تو کمند از زلف^۷ انداز ای کمند انداز من

فی الجملة آن شاه دین پناه - کفر کا - بهمه^۸ قلب سپاه با این گروه گمراه
 از نیم روز تا شبانگاه^۹ غزوی بی اجبار^{۱۰} و اکراه میکرد - غوغا غالبان و غا
 و غلیان سرغزات^{۱۱} غزا گوش گیتی و اسماع سما کر کرده - زبانهای آتش
 که از سر نیزه اغر معرکه می خواست - و زبانهای تیغ که در^{۱۲} گذارد پیغام
 اجل یکحرف خطا نمیکرد - در آن قیامت همه بدین آیت روان بود
 که یوم یقر المرء من آخیه - پشت زمین چون چشم پیران پسر بباد داده
 پرخون - روحی آسمان چون فرق^{۱۳} پسران پدر کشته^{۱۴} پر گرد^{۱۵} *

عقد جوهر جوز هر کشاد بر کشاد and M. عقدۀ جوهر کشاد نو بقصد B. ۱
 تو بقصد

خود رفتن B. ۲

کبل B. and کند M. ۳

تفکر نمی باید B. ۴

و ستم طناب B. ۵

طناب B. ۶

زلف نه انداز B. ۷

سهم قلب سپاه کفر کا بهم قلب و سپاه M. ۸

شامگاه M. ۹

پی اخیار و اکراه M. ۱۰

سر عزلت غرا B. ۱۱

تیغ که دران کرد M. ۱۲

فوق پیران M. ۱۳

پسران بزرگشته M. ۱۴

ترک کرد B. ۱۵

خدايگان شير دل شمشير زن با شمشيری چون عقیده خود صاف - از میان مصاف - هر بار حمله می آورد - شمشير گوئی در آن حرب گاه بر شمایل آن شاه می لرزد^۱ - و همه تن زبان شده با او می گفت که امروز دفع این مهم و دفع آن ملاعین به بندگان دولت حواله کن - بنفس خود حرکت مفرمای - که شمشير دو روی است - دفع^۲ اجل را زخمی بی حجاب نتوان دانست که از تقدیر قادر بر کمال بکه رسد - من از عین^۳ الکمال حشم می ترسم - * رباعي *

مرو تا خاک تو بر چشم بدم^۴ مگر کز چشم بد اندیش مذم
فلک روئی چنان روشن ندید است من از دیده بدان^۵ آتش سپدم
که^۶ بدان سنن^۷ غرا و رسوم هیجا باقامت می رساند - هر یک^۸ بزبان حال
از اسلحه در مقال^۹ آمدند - نیزه می گفت که شاها امروز دست
از من کوتاه کن که زبان سنان من از بسیار جلال^{۱۰} و قتال کفده شده
است - مرا در روی خصم مجال طعنه نهانده - مبادا که چون بجنبم
حرکت^{۱۱} پریشان از من در ظهور آید - تیر می گفت ای عقد شست^{۱۲}

۱ می لرزد B.

۲ تیغ اجل را از خمر بیحجاب Tabakāt Akbarī, p. 100

۳ من از عین الکمال حشم می زنم M. من از عین الکمال جسم میزنم C. B.

۴ مکن کز چشم بد B. M. and Tabakāt Akbarī, p. 100

۵ بران آتش M.

۶ Tabakāt Akbarī, p. 100 after the quatrain, says

تازمانی در میدان جهد شرایط غرا و رسوم هیجا باقامت می رساند

۷ بدان شین M.

۸ هر یک بزبان حال با او اسلحه دیگر که در مقابل آمدند و نیزه B. and M.

۹ دیگر که در مقابل M.

۱۰ جلال و قتال M.

۱۱ چون بر چشم M.

۱۲ عقد شست تو عقده جوهر کشاد و کثاد تو B. عقده جوز بر جوزهر کشاد بر کشاد

خویش در قلب گاه^۱ چون در جمع کواکب ماه بجهاد ایستاد - کفار
تتار^۲ علیهم اللعنة و الخذلان از آب لاهور^۳ عبده کردند - و مقابل صف
اسلامیان در آمدند - ازین وحشیان خرابی دوست^۴ بیابان زاده - پرهی بوم
بر سرهای شوم خود نهاده - غزاة اسلام از ملوک ترک و خلج و معارف^۵
هندوستان و سایر سپاهی در نمازگاه^۶ معرکه ازان قبل^۷ که حضرت
مصطفی علیه الصلوة جهاد را با صلوة نسبت فرمودند که رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ
الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ تعبیر گویان دست برآوردند - و در اول حمله
چندین زیردستان را از خیل مغل بزیر تیغ گذرانیدند^۸ - نیزه ملوک درگاه
در اعضای اعدا چنان می نشست که نیزه وار از بالای هر یک خون^۹
بر می خاست - شصت ترکان^{۱۰} خاص پر در پر تافته چنان می بود که
جامه بود بر اهل تتار که تار تار نشد -

* بیت *

در اول تگ خدنگ شه^{۱۱} جست

گشتند همه تتاریان^{۱۲} سست

قلب گاه چون صف دو شاه و در جمیع کواکب ماه بانفعال کفار تبار علیهم B. ۱
قلب گاه چون صف بادشاه و در جمیع کواکب ماه با میعاد کفار تتار M. and اللعنة الخ
علیهم اللعنة الخ *

۲ B. تبار

۳ M. لب آب لاهور عبده

۴ B. خرابی کردند

۵ B. and M. و معارف و هندوستان

۶ B. بارگاه معرکه

۷ Tabakāt Akbarī, p. 99 ازان جهت

۸ M. گذرانید

۹ خون میخاست B. and که نیزه وازار بالا هر یک چون میخاست M.

خاص نیز: B. and خاص تیر در یافته بود که جامه بود بر اهل تتار نار می شد M. ۱۰
در یافتند چنان می بود که جامه بود بر اهل نیاز تار تار می شد Tabakāt Akbarī, p. 99
شصت ترکان خاص پر در پر تافته چنان می بود که جا نه بود بر اهل تتار که تار تار نشد.

۱۱ خنگ مکر شه جست B. and خنگ تگ شه چیست M.

۱۲ M. هشت

آن خان جهان^۱ ستان بوده است - اما چون قضای^۲ بد رسد سرشته همه مصالح^۳ از تاب برود - و سلک همه تدبیرها^۴ بی انتظام شود

* رباعی *

هرکرا از بخت بد^۵ راه افتد کار او در کام بد^۵ خواه افتد
بخت چون دیوانه از راه^۶ گم شود عقل چون شب کور در چاه افتد
قضا را آن^۷ روز ماه و آفتاب که نسبت^۸ بملوک^۹ دارند در نشانه ماهی
آویخته بود - و مریخ که سرخ رومی او همه از خون اعیان مملکت است
هم از ترکش آن برج خدنگ^{۱۰} خزلان و طغانه^{۱۱} طغیان می کشاد -
و خوان جوزا کمر را که اسدی بود از^{۱۲} برج آبی خانه خون و خرابی
دلایل^{۱۳} فتن و مخایل فتور برین نوع ظاهر و باهر - رمز^{۱۴} و اشارات جاء
القضاء ضاق القضاء در سباق^{۱۵} اوراق تحریر افتاده است - القصه - راست که
سواره چرخ در ولایت نیم روز رسید - روز آن شاه گیتی فرور را وقت زوال
نزدیک شد - ناگاه گردی هم از سمت آن کفره^{۱۶} پدید آمد - خان غازی
همان زمان سوار شد - و مثال داد که تمامی خیل و خدم و حاشیه و حشم
او بر قضیه اُقتلوا المشرکین کافه صفی صد بار قوی تر از سد سکندر
برکشیدند^{۱۷} - بعد از ترتیب میمنه و ترکیب مسیره بذات^{۱۸} عالی صفات

۱ خان جهانست آن بوده است B.

۲ قضا رسید B.

۳ مصالح ارباب برود B. and M.

۴ تدبیرها انتظام نشود M. از انتظام نشود B.

۵ بر M.

۶ راه M.

۷ آب روز B.

۸ سنت B.

۹ ملوک M.

۱۰ B. omits خدنگ

۱۱ B. طغیان

۱۲ B. آن برج

۱۳ M. و دلایل

۱۴ B. امن و اشارات

۱۵ M. سباق

۱۶ B. کفر

۱۷ سد بر کشیدند M.

۱۸ B. and M. بران عالی

یکی از امثال این تمثیل واقعه^۱ خسرو ماضی قآن ملک غازی است
 اَنَارَ اللّٰهُ بَرْهَانَهُ وَ ثُقُلَ بِالْكَسَنَاتِ مِيزَانَهُ روز آدینه به سلج^۲ ماله ذی الحجة
 سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه که -
 * بیت *

ماله چون مهر در دل کافر هیچ جا در جهان^۳ پدید نبود
 آفتاب بمصاحبت لشکر اسلام تیغ زنان برآمد - شاهزاده اعظم که آفتاب
 آسمان ملک بود و نورانیت غزو^۴ در غره غرا لایم - و جهد افراط جهاد
 در ضمیر منیر ثابت و راسخ^۵ پای مبارک در رکاب آورد - بر^۶ رای مشکل
 کشای او عرضه داشت نمودند^۷ که تمر ملعون^۸ با تمامی لشکر^۹ بسه
 فرسنگی فرود آمده است - چون بامداد شد بر عزیمت کوچ از آن مقام
 نهضت فرمود - و به یک^{۱۰} فرسنگی آن ملاعین پیش باز آمد - موضع
 مصاف در حدود باغ نیّر بر کرانه آب لاهور^{۱۱} اختیار کرد - چه متصل آب
 دهنده^{۱۲} بزرگ بود - آن را حصن حصین^{۱۳} صورت بست - که چون
 کفار در مقابل^{۱۴} شوند هر دو آب در عقب لشکر باشد^{۱۵} تا نه ازین جمله
 کسی روی بفرار تواند نهاد - و نه از آن مخاذیل ساقه^{۱۶} لشکر را آفتی
 تواند رسید - و الحق آن احتیاط در غایت^{۱۷} حزم و نهایت کاردانی

۱ واقع حور B.

۲ روز آدینه سوم ماله ذی الحجة Tabakāt Akbarī, p. 98

۳ در جهان B. and M. omits

۴ نوریت عرو M.

۵ راسخ M. omits

۶ شب آن بر رای B.

۷ بودند M.

۸ خاقان M.

۹ لشکر بفرسنگی B.

۱۰ به یکی M.

۱۱ لاهورا M.

۱۲ حصن حصین ساخت و صورت بست Tabakāt Akbarī, p. 89

۱۳ مقابله M.

۱۴ باشند M.

۱۵ جمله M.

۱۶ الفتی M.

۱۷ عایط جزم B.

در مرثیه او به تمام باز نموده است عین آن درین سطور ثبت افتاد -
تا کیفیت مذکور مشرّح و مکیّف معلوم گردد*^۱

مرثیه خان شهید این است

دیر یازست تاسپهر ستمگر اگرچه مدتی عقد موافقت می بندد -
و عهد مصادقت می پیوندد - می گردد - و روزگار ناساز وار اگرچه یکچند
رسم رضا می نهد - و وعده وفا می دهد - میگذرد - آسمان شوخ چشم که
مردمک مردمی او بخش خساست^۲ معیوب است - اگرچه اول چون
مستان بی آنکه هیچ کرمی باعث^۳ باشد چیزی می بخشد - ولیکن
آخر چون طفلان بی آنکه هیچ حیائی مانع آید باز می ستاند - عادات
و معهودات زمانه جانی^۴ هم برین منوال - چه بتجارب چه بتسامع^۵ دیده
و شنیده آمده است - هرکرا چون ماه برآمده ببند خواهد که روی
کمالت او را بداغ نقصان سیاه کند - هرکرا چون ابر سرآمده یابد
در آن کوشد که جواهر^۶ او را پاره پاره در اطراف آفاق^۷ پراگند - درین
باغ حیرت - و بستان حسرت - چنانچه هیچ گلی بی خار نرست - هیچ
دلی از خار خار نرست - ای بسا سبزه نورسته که از خزان آفت در
مقام لطافت زرد روی ماند - ای بسا نهال نو خاسته که از تندباد زمان
بر خاک زمین پهلونهاد

* بیت *

در^۸ باد خزان بین که چه حد سردی کرد
بر سر^۹ جوان چه نالجوان مردی کرد

۱ معلوم گردد - مرثیه این است - المرثیه M.

۲ خاست B.

۳ عه B.

۴ حالی M.

۵ مسامع M.

۶ جواهر M.

۷ M. omits آفاق

۸ سردار خزان B.

۹ بر جوان B.

مشرف گردانید - رای مذکور قبول کرد که طغرل را بدانچه ممکن باشد
 بیارم - سلطان بکوچ متواتر^۱ میرفت - چون به لکهنوتی رسید طغرل
 مذکور از خوف لشکر منصور عطف کرده در جنگلی خزیده بود - لشکر
 منصور یکایک بر سر او رسید - ملک نیک ترس بی محابا بر طغرل زد
 و او را زنده بدست آورد^۲ - بعده پوست او کشانیده^۳ و پرکانه کرده در
 حضرت فرستاد - سلطان لکهنوتی را بشاهزاده خرد بغرا خان که پیش
 ازین امیر سامانه بود مغوض گردانیده سمت دار الملک دهلی^۴
 مراجعت فرمود - چون بدهلی رسید خان بزرگ اعنی محمد سلطان
پسر بزرگ سلطان غیاث الدین که^۵ از مالم تا حد جناتی اقطاع او داخل
 ملتان بود که^۶ بعد شهادت او را خان شهید^۷ میگویند - جناتی شصت
 کروه از تهته بیشتر بر سر دریا ست این قدر اقطاع طرف غرب داشت -
 امیر خسرو و امیر حسن شاعر هر دو چاکر و ندیم او بودند - بسیار اوصاف
 نیک پسندیده داشت - از ملتان آمده بود - چندگاه بر سلطان بماند
 و باز رفت - بعد آن دو^۸ سال با ملاعین بر لب آب لاهور در باغ نیر
 مصاف کرد - و شهادت یافت - چنانچه کیفیت آمدن ملاعین و شهادت
 یافتن خان بزرگ افصح المتکلمین امیر حسن علاء سنجری علیه الرحمه

۱ M. بر میرفت

۲ For details see Barni, pp. 88-90.

۳ M. کشانید

۴ B. omits دهلی

۵ M. omits که

۶ B. در شهادت

۷ M. omits خان شهید

۸ Barni, p. 109 says:—

در شهر سنه اربع و ثمانین و ستمائه خان ملتان را که پسر بزرگ سلطان بلبن
 و ولیعهد او و پشت و پناه ملک او بود در میان لوهور و دیدالپور با تمر ملعون که سگی
 شگرف از سگان چنگیز خان بود محاربه و مقابله افتاد *

تا ملک^۱ ترمیتی را بر لب آب سرو^۲ بر دار کرده بر طغرل برند^۳ -
 همچنان کردند - چون در حدود^۴ لکهنوتی رسیدند طغرل پیش آمد -
 و میان هر دو لشکر جنگ شد - طغرل ظفر یافت - ازین خبرها سلطان
 متأمّل شده خود عزیمت لکهنوتی کرد - همچنان^۵ شنید که سلطان
 بجانب او حرکت فرمود - در بکر سرو^۶ سوار شد - طرف نارکیل رفت -
 سلطان ملک اختیار الدین نیک ترس^۷ را با عساکر قاهره برای دست
 آوردن طغرل نامرد^۸ فرمود - همدین محل عرضه داشت رای^۹
 دنوح^{۱۰} رسید که بآرزوی زمین بوس متوجه بحضرت می آمد -
 بالتماس آنکه بادشاه اسلام برسیدن او قیام نماید - سلطان متفکر شد
 که اولو الامر را تعظیم کافری واجب نباشد^{۱۱} - ملک نیک ترس حاضر
 بود عرضه داشت کرد که بادشاه ازین سخن اندیشمند نشود - پیش
 از آنکه رای بیاید سلطان شکر^{۱۲} بدست گیرد بر تخت بنشیند - چون
 رای برسد و شرط زمین بوس بجا آرد بادشاه برخیزد و شکر^{۱۳} بر جانوری
 پراند - چنانچه خلق بدانند که بادشاه بجهت پرانیدن شکر قیام نموده
 است - و التماس رای باجابت رسد - سلطان بر رای ملک نیک ترس
 آفرین کرد - چون رای برسید همچنان کردند^{۱۳} - و به تشریفات گرانمایه

1 Barnī, Tārīkh, Firūz shāhī p. 84 says :—

تا امین خان مقطع اوده را در دروازه اوده بیاویختند *

2 Barnī, p. 83 سرو The Saru gazetteerized into Sarjoo Sarjou, etc: Bharā'ij is on its East bank.

3 M. بردن

4 B. حد

5 M. شنید

6 M. سرف

7 M. پیکرس

8 B. نامرد کرد فرمود

9 رای دنوح که بآرزوی زمین بوس متوجه بحضرت آمد برسد

10 Tabakāt Akbarī p. 93 بهوج رای

11 M. واجب نکرد

12 B. دست گیرد

13 M. کرد

خلق بدگمان شد و این آوازه شایع گشت - چون خبر مذکور در لکهنوتی رسید میان طغرل و امین خان یکدیگر مخالفت بود - جنگ کردند^۱ - طغرل ظفر یافت - امین خان بر دست او اسیر شد - طغرل علامات بادشاهی ظاهر گردانید - و خود را سلطان معز الدین خطاب کرد^۲ - چون چند روز گذشت چهار مثال حضرت اعلیٰ بجانب امین خان و طغرل و جمال الدین قندزی^۳ و ابتکین^۴ موسی در آن دیار صادر شد - مضمون آن که چند روز دشمنان ما را اندک مایه عارضی زحمت پیش آمده بود - حق سبحانه و تعالی بزودی و خوبی شفای عاجل بخشید - می فرمائیم تا طبل شادیانه بزنند - و قبا ببندند و در عیش و طرب بر روی خاص و عام بکشایند - بندیان را آزاد و علما را شاد گردانند - اگر کسی بدیوان قضا سبب حق موقوف باشد آن مبلغ از خزانه داده او را مخلص کنند - چون این فرمان شد و بر طغرل رسید لشکر بجانب بهار برد و ابتکین و جمال الدین قندزی و امین خان را در نازکیله^۵ محبوس کرد - چون این خبر طغرل بسلطان رسید ملک ترمیتی^۶ را بدفع طغرل نامزد کرد - طغرل از پیش ترمیتی عطف کرده کمین ساخته بود - ترمیتی غافل و از^۷ تعاقب کرد - ناگاه طغرل از کمین^۸ ساخته^۹ صف راست کرده بر قلب ترمیتی زد - هم در اول حمله بشکست و ترمیتی مذکور گریخته در^{۱۰} اوده رفت - بعده سلطان ملک شهاب الدین میر اوده را سر لشکر گردانیده روان کرد - کجرو^{۱۱} تمر خان را نامزد او فرمود

۱ کردند B. omits

۳ قندزی B.

۵ مارکیل M.

۷ غافل و او تعاقب B.

۹ ساخته وصف B.

۱۱ ملک کجرو حاتم خان را M.

۲ خطاب کرد که چون B. and M.

۴ ابتکین M.

۶ ملک ترمیتی عطف کرده B.

۸ از کمین خاسته راست کرده M.

۱۰ گریخته دروازه اوده B.

اربع و ستین و ستمائه سلطان غیاث الدین بلبن را در کوشک سپید بر تخت سلطنت اجلاس دادند- و ارکان دولت و وزراء و امراء و ملوک را بیعت^۱ می دادند- چون در^۲ ایام خانگی زمام^۳ مملکت بر دست او بود کل ممالک^۴ هم بدو قرار گرفت- همان سال بجانب کویلدگیر عزیمت فرمود- و فسده آن دیار را مالش داده باز گشت- بعد از آن بر سمت کوهپایه سنتور تاخت^۵ و مقدّمان آن طرف را علف تیغ گردانید- در موضع مکرکهجوری حصاری بنا کرد- آن را حصار نو نام نهاده بدار الملک مراجعت کرده- بعده طرف حوالی عزیمت کرد- و آنجا نیز حصار^۶ بر آورد- و بکوچ متواتر بجانب کوه جود^۷ رفت- و هر دو پسر جوده^۸ نیز بحضرت پیوستند و بشرف اسلام مشرف گشتند- بعد چندگاه دیگر عزیمت هندوستان مصمم کرد- چون بر لب آب گنگ رسید حصار بتیالی و بهوچ پور بنا فرمود- همچنان خبر وفات سیر خان مقطع لکنهوتی رسید- لکنهوتی بامین خان مقوض گشت- و طغرل نایب او شد- از آنجا سمت دهلی مراجعت فرمود- بعد از آن لشکر جانب لاهور کشیده حصار لاهور که در عهد سلطان معز الدین بهرام شاه از دست ملاعین خراب و مندرس شده بود باز از سر بنا کردن فرمود- و خلق قصبات و ایمة و قضاات و سادات و اصحاب صغیره^۹ و اهل بازار روان^{۱۰} کرده در شهر مذکور ساکن گردانیده- هم درین مهم زحمت بر وجود سلطان غالب آمد- چنانچه چند روز متواتر سلطان را کسی ندید-

ارکان وزراء و امراء ملوک بیعت B. and دوکان نفر را امرا و ملوک بیعت M.

مملکت بدو قرار M. ۴ تمام مملکت B. ۳ همدران M. ۲

بتاخت B. ۵ حصار بر آورد B. ۶

see Elliot, vol. III., Appendix, p. 621 and p. 12 n. 4 of the text. M. ۷ کوه خود

حوده M. ۸

صغیر M. ۹

روانی M. ۱۰

لشکرگاه^۱ ساخت - بعده هر طرف امرا و ملوک را با فوج و حشم نامزد فرمود - و خود بحضرت باز آمد - و در سنه سبع و خمسين و ستمائه دو زنجير پيل با نقود بسيار از ديار لکنهوتي بدرگاه اعلى بياوردند - در سلخ ماه شوال همين سال ملک^۲ کرلخان سنجر با لشکر انبوه بر حکم فرمان بحضرت اعلى^۳ پيوست - و در سيزدهم ماه صفر سنه ثمان و خمسين و ستمائه^۴ الغ خان بجهت دفع فساد متمردان ميوات بقدر ده هزار سوار برگستان جراره و مبارزان خوانخواه تعيين شد - چون لشکر در کوهپايه ميوات سيد غنايم بسيار و مويشي بى شمار بر دست آورده - و سده ايشان را مالش داده سمت دارالملک دهلي مراجعت فرمود - همچنان زحمت برتن مبارک سلطان غالب آمد بتقدير الله تعالى يازدهم ماه جمادى الاول سنه اربع و ستين و ستمائه از دارالغنا بدارالبقا رحلت فرمود^۵ -

* بيت *

بيا و يك نظر اعتبار كن در خاک كه خاک تكيه گه خسروان معتبرست
مدت ملك او نوزده سال و سه ماه و شانزده روز بوده و الله اعلم *

ذکر سلطان غياث الدين بلبن

چون سلطان ناصر الدين وفات يافت امرا و ملوک سه روز در^۶ تعزيت نشستند - و شرط عزا بجا آوردند - سيوم روز سيزدهم ماه جمادى الاول سنه

۱ M. لشکرها

۲ M. کرلخان. Tabakāt Nāsirī p. 227 and Raverty, p. 714, Malik Tāj-ud-Dīn Sanjar-i- Tez Khan.

۳ M. omits اعلى

۴ M. سنه ثمان و خمسين و ستمائه ماه صفر سيزدهم ماه

۵ M. رحلت کرد

۶ B. omits در

الغ خان بحضرت سلطان باز نمود که احوال دستار بندان حضرت برین جمله است - فرمان شود ایشان را در اقطاعات^۱ خویش بروند - تا این فسده زیادت نگردد - سلطان همچنان کرد - فاما مکتوب اکبر پیش از آن بر قتلخ خان و کشلو خان رسیده بود - مسافت صد کروه بدر روز^۲ قطع کرده از سامانه در حوالی شهر برسیدند - چون ایشان را روشن گشت که اکبر مذکور از شهر بیرون آمده و در اقطاعات رفته متامل و متفکر شدند - سلطان مرحوم دروازه‌های شهر محکم گردانیده و امرای حضرت را بجنگ ایشان نامزد فرمود - چون طاقت مقاومت نداشتند منهنز گشتند - کشلو خان باز در ولایت خویش برفت - و اغلب حشم دست راست شده بحضرت پیوستند - و این فتنه فرو نشست - چون خبر^۳ بر الغ خان رسید سالمآ و غانمآ مراجعت کرد - و در روز سه شنبه یازدهم ماه جمادی الآخر سنه خمس و خمسين و ستمانه بحضرت^۴ باز رسید - و در آخر سال مذکور لشکر ملاعین از طرف خراسان در حدود اچّه و ملتان رسید - کشلو خان بلبلن نیز^۵ بعهد و امان با لشکر ملاعین پیوست - سلطان بدفع ایشان لشکرها جمع کرد - چون خبر عزیمت سلطان و جمعیت انبوه بدیشان رسید باز گشته سمت خراسان رفتند - سال دیگر سنه ست و خمسين و ستمانه رسولان ترکستان بحضرت آمدند - ایشان را چنانچه شرط اعزاز و اکرام باشد بتشریفات فاخر و انعامات ذاکر مشرف گردانیدند^۶ و با یادگار تحف باز فرستادند - و همدران سال روز یکشنبه ششم ماه محرم بر عزیمت دفع کفار مغل لشکر برون آورد - و در حوالی شهر

۱ واقعات M.

۲ Tabaqat Nāṣirī, p. 223 :

در دو روز و نیم بعد مسافت صد کروه را قطع کردند *

۳ خبر الغ خان M.

۴ M. omits بحضرت

۵ بلبلن بدست و امان B.

۶ فرستاد and گردانید M.

لشکر بیرون آورد - مفسدان را نهب و تاراج گردانید - از آنجا دامی کوه گرفته میان سنتور شده تا لب آب رهب برفت - ولایت^۱ کتیر را بانتقام ملک معزالدین درخشی بتاخت - و خلق را اسیر گردانیده در خطه بدائون لشکر کشید - از آنجا سمت خطه اوده عزیمت فرموده و فسد آن دیار را نیز مالش داده سمت دارالملک دهلی مراجعت فرموده - در سنه اربع و خمسين و ستمائه بدفع قتلغ خان که از پیش ملک^۲ عزالدین تافته رفته و با هژدوان پیوسته بود عزیمت کرد - قتلغ خان با جمیع کفار و آن امرا که از حضرت خایف شده بدو پیوسته^۳ بودند پیش آمده و با لشکر اسلام بحرب پیوست - بنصرت الله تعالی لشکر اسلام را فتح شده جمع ایشان متفرق و پویشان گشت - سلطان مرحوم در تعاقب ایشان تا کوه پایه سرمور برفت - از آنجا سمت دهلی باز گشت - در سنه خمس و خمسين و ستمائه خبر پیوستن^۴ قتلغ خان مذکور^۵ و آن امرائی که با او یار بودند با ملک عزالدین کشلو خان که امیر ملتان و آچه بود بسمخ سلطان رسانیدند - الغ خان^۶ را با عساکر قاهره بر ایشان نامزد فرمود - چون الغ خان بدان^۷ سمت سواری کرد بعضی اکابر از حضرت چنانچه سید قطب الدین شیخ الاسلام و قاضی شمس الدین بهراجی مکتوبات بر قتلغ خان و کشلو خان فرستاده^۸ استدعا کردند^۹ تا در حضرت آیند - و ملک را قابض شوند - خلق شهر را^{۱۰} برین میعاد بر طریق خفیه بیعت می^{۱۱} دادند - منہیان حضرت این کیفیت به^{۱۲} الغ خان در قلم آوردند -

۱ M. کتیر

۲ M. ملک عز یافته

۴ M. خبر سرمور

۷ M. آن سمت

۱۰ M. شهر نیز برین

۳ خایف شده بودند پیش آمده

۵ M. مذکور با آن امرائی

۸ فرستاد و استدعا

۱۱ M. بیعت دادند

۶ M. omits را

۹ M. استدعا نموده

۱۲ M. کیفیت الغ خان

شهر مراجعت فرمود - در سنه ست و اربعین و ستمائه جانب کوهپایه میوات^۱ بیرون آمد - و لشکر را باطرافِ جبال نامزد فرمود - نهب و تاراج کرد^۲ - و غنایم بسیار بر دست ایشان افتاد - فسدۀ آن دیار را مالش داده بدارالملک مراجعت نمود -^۳ همچنین خبر عصیان ملک عزالدین بلبن در خطۀ ناگور بسمع مبارک^۴ سلطان رسانیدند - در سنه تسع و اربعین و ستمائه طرف ناگور روان شد - چون نزدیک رسید ملک عزالدین بامان و دست راست بعضرت پیوست - قذفۀ او فرونشست - و از آنجا طرف کالیور^۵ و چندیری و مالوۀ لشکر کشید -^۶ چاهر دیو^۷ لعین که معظّم ترین کفار آن دیار بود در حدّ مالوۀ با پنج هزار سوار و دو^۸ لکبه پیادۀ با لشکر اسلام، مقابل شده -^۹ آخر منهنم گشت -^{۱۰} سلطان بعد فتح طرف دهلی باز گشت - سنه احدی و خمسین و ستمائه^{۱۱} عزیمت لاهور و ملتان و اچّۀ مصمم کرد - فسدۀ آن دیار را نیز ضبط کرده^{۱۲} مراجعت فرمود - در سنۀ اثنین و خمسین و ستمائه^{۱۳} سمت کوه پایۀ بردار و بیجنور^{۱۴}

¹ Ṭabaḳāt Nāsirī, p. 212 رتنبور، Raverty, p. 684 translates :— Koh-pāyah [skirts of the hills] of Mewāt and Rantabhūr.

² M omits کرد چنان ³ M. چنان ⁴ M. omits سلطان

⁵ Raverty, p. 690, Gwāliyūr, Elliot, vol. II., p. 351, Gwālior.

⁶ M. هرجا ⁷ See Raverty, p. 690, n. 1.

⁸ M. لک ⁹ M. omits آخر ¹⁰ M. سلطان مرحوم

¹¹ B. and M. سنه احدی و ستمائه و خمسین, but the correct date is سنه احدی و خمسین و ستمائه. See Ṭabaḳāt Nāsirī, p. 217.

¹² M. ضبط آورد و مراجعت

¹³ B. and M. اثنین و احدی و خمسین و ستمائه, but this date should be اثنین و احدی و خمسین و ستمائه see Ṭabaḳāt Nāsirī, p. 218.

¹⁴ B. and Ṭabaḳāt Nāsirī, کوهپایۀ بردار و بیجنور M. کوهپایۀ بردار و بیجنور B. p. 218. Raverty, p. 696 translates Koh-pāyah (skirt of the mountains) of Bardār and Bijnor.

روز یکشنبه بیست و سیوم ماه محرم سنه اربع و اربعین و ستمانه بدارالملک دهلي در قصر سپید بر تخت سلطنت جلوس فرمود - سیوم روز از جلوس در قصر دولتخانه بار عام داد - عامه خلایق^۱ در روز جلوس بر سلطنت او بیعت کردند - و بتشریفات مشرف گشتند - وزارت مملکت بملک بلین بنده شمسى داد و الغ خان خطاب کرد - و چتر و دور باش داد - و^۲ جمیع کارها بدر سپرد و او قابض شد - همدران اول سال طرف بنیان^۳ سواری فرمود - ولایت^۴ کوه جود و نندنه^۵ را نهب و تاراج گردانید - چند گاه بر لب آب سودره^۶ مقام کرد - چون در لشکر تنگی علف شده بدولت سمت دارالملک دهلي باز گشت - در سنه خمس و اربعین و ستمانه^۷ طرف هندستان^۸ میان دو آب عزیمت فرمود - چون در حد قنوج رسید موضع^۹ بلسنده که مقام قلب بود و کفار بسیار در آن^{۱۰} حصن پناه جسته بودند فتح گردانیده رای دلکی و ملکی^{۱۱} اسیر و دستگیر شدند - سلطان ناصر الدین سالم و غانم طرف

عام داد عام جلوس M. and عامه خلایق جلوس خاص بر سلطنت او بیعت B. سلطنت او بیعت

^۲ جمع M.

^۳ Elliot, vol. II. p. 346 translates: "He led his army to the bank of the Indus and to Multan." See also Raverty, p. 677, notes, 5 and 6.

^۴ B and M. کوه جود و بندنه; see for p. 12 n. 4

^۵ B. and M. بندنه. Elliot, vol. II., p. 346 n. 1 says the text has نندنه, but this evidently a mistake for سنده or the river Indus, which agrees with what follows and with Firishta's statement, see also Raverty, p. 678, n. 7.

^۶ See Raverty, p. 678, n. 1.

^۷ در طرف M.

^۸ B. and M. طرف میان دو آب

^۹ Tabakāt Nāṣiri, p. 210, gives نندنه and Raverty, p. 679. Talsandah. See also Elliot, vol. II, p. 347., n. 2.

^{۱۰} M. and B حصین

^{۱۱} See Raverty, p. 682, n. 5.

کثرت لشکر اسلام که هیچ کسی^۱ از بادشاهان آنچنان جمع نکرده بود بملاءین رسید - منتهزم شده طرف خراسان باز رفتند - سلطان بدار الملک^۲ دهلی مراجعت فرمود - و درین^۳ مهم جماعتی حدیثیان و ناجفیان بر سلطان راه یافته بودند - او را بر حرکات نا محمود باعث و مشغل می شدند - چنانچه قتل ملوک و اخذ اموال در طبیعت او جای گرفته بود - آن را بعمل مقرون می گردانید - تا محاسن بمعایب بدل گشت و بلهو و عشرت و شکار بغایتی اسراف و افراط نمود که کار مملکت مهمل و مخمل ماند - امرا و ملوک مملکت باتفاق یکدیگر بجانب سلطان ناصر الدین که در آن وقت امیر بهرائچ بود مکتوب ارسال کردند - بامید ملک استدعا نمودند - چون سلطان ناصر الدین در دار الملک دهلی بیآمد روز یکشنبه بیست و سیوم ماه محرم سنه اربع و اربعین و ستمائه سلطان علاء الدین را بگرفتند - و محبوس کردند - چنانچه هم در آن حبس برحمت حق پیوست * بیت *

ساحل دریای جان آشوب مرگ ست این سرای

هان بترس از موج دریا پای در ساحل منه

مدت ملک او چهار سال و یک ماه و یک روز بود وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ^۴

ذکر سلطان ناصر الدین محمود پسر سلطان

سعید شمس الدین التمش

سلطان ناصر الدین پسر سلطان سعید شمس الدین التمش بود - از محبت ملک ناصر الدین محمود که در لکهنوتی وفات یافته^۵ بود ناصر الدین محمود لقب فرمود - چون سلطان علاء الدین محبوس شد

^۱ M. omits کسی

^۲ M. omits دارالملک

^۳ M. درمهم

^۴ B. omits و الله اعلم بالصواب

^۵ M. omits بود

ذکر سلطان علاء الدین مسعود شاه

سلطان علاء الدین مسعود شاه پسر سلطان رکن الدین فیروز شاه بود - چون معز الدین بهرام شاه محبوس شد ملک عز الدین بلبن در قصر دولتخانه بر تخت بنشست - و یک کُوت منادی فرماندهی او^۱ در شهر گشته بود - اغلب امرا و ملوک را اتفاق نیفتاد - او را دور کردند - و همان ساعت سلطان ناصر الدین و جلال الدین و^۲ علاء الدین را که در قصر سپید محبوس بودند بیاوردند - بر سلطنت سلطان علاء الدین اتفاق کردند - روز شنبه هشتم ماه ذی القعدة سنه تسع و ثلاثین و ستمائه بدار الملک دهلی بر تخت سلطنت نشاندند - و خلق را بیعت عام داد - و ملک قطب الدین حسن^۳ نایب مملکت و ملک مهذب^۴ الدین نظام الملک وزیر ممالک - و ملک^۵ قراقش امیر حاجب شد - مهذب الدین نظام الملک مصالح مملکت از امرای ترک اخراج کرد - و در ضبط و تصرف خویش آورد - امرای مذکور با وی مخالفت کردند - در صحرای حوض رانی روز چهارشنبه دویم ماه جمادی الاول سنه اربعین و ستمائه او را بکشتند - بعده^۶ وزارت بصدر الملک نجم الدین ابو بکر مقوض شد - بعد از مدتی که اقطاع و مصالح بهر کسی مستقیم گشت و مملکت آرام گرفت خبر لشکر مغل که منگوته^۷ لعین سر همه^۸ بود از جانب اُچِه رسید - سلطان لشکرهای اطراف جمع کرده بدفع ایشان روان شد - چون بلب آب بیا رسید خبر

۱ سلطان علاء الدین M. فرماندهی در M.

۳ ملک قطب الدین حسین Tabakāt Nāsiri, p. 198,

۴ ملک مهذب الملک والدین و نظام الملک وزیر ممالک B.

۵ و ملک M. omits

۶ بعده M. omits

۷ منگوته M.

۸ همه M. omits

الاسلام دار الملک را بجهت تسکین برایشان فرستاد - چون او آنجا رسید در اغوای^۱ ایشان بیشتر مخالفت نیز^۲ نمود و باز گشت - عقب او نظام الملک و ملک قطب الدین در حضرت رسیدند - و جنگ بنیاد نهادند - سلطان حصارى شده - هر چند اکابر و صدور^۳ دهلي در اصلاح آن کوشیدند^۴ ممکن نشد - از نوزدهم ماه شعبان تا آخر ذی القعدة قریب چهار ماه جنگ قایم ماند - و از طرفین خلق هلاک شد - و حوالی شهر تمام خراب گشت^۵ - سبب تطویل آن فتنه این بود که فخر الدین مبارک شاهي^۶ مهتر فراشان که مقرب سلطان بود بصلح^۷ رضا نمي داد - تا شب شنبه هشتم ماه ذی القعدة سنه تسع و ثلاثین و ستمائه نظام الملک با لشکر در حصار در آمده و مبارکشاهی را که ماده فساد و مایه فتنه بود بکشت - و سلطان را بگرفت و محبوس^۸ کرد - چنانچه^۹ هم در آن حبس برحمت حق تعالی^{۱۰} پیوست *

سرای کهنه گيتي^{۱۱} که خانه دودر است

درو اساس اقامت مکن که برگذر است

مدت ملک او دو سال و یک ماه و پانزده روز بود - و الله اعلم بالصواب *

۱ امرا M.

۲ B. and M. مخالفت تر Tabakāt Nāsirī, p. 196, says:—

او آنجا رفت و در اثارت آن فتنه مبالغت نمود و باز گشت *

Tabakāt Akbarī p. 70:—

شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیار اوشي را برای تسلي امرا فرستاد امرا

بهیچ وجه تسلي نشدند شیخ برگشته بدعلي آمد *

۳ صدقه دهلي B.

۴ کوشیدندی B.

۵ خراب شد M.

۶ فخر الدین مبارکشاه فوخي Tabakāt Nāsirī, p. 196, صلح M.

۸ Tabakāt Nāsirī, p. 197, says:—

در شب سه شنبه هزدهم ماه مذکور سلطان معز الدین بهرام شاه شهید شد *

See also Raverty, p. 660.

۹ چنج M.

۱۰ M. omits تعالی

۱۱ B. که در خانه

خلق لاهور چنانچه شرط موافقت بود بجا نیاوردند - در جنگ و پاس تقصیر کردند - چون مزاج خلق ملک قراقش را روشن گشت شبانشب با حشم خود از شهر بیرون آمده^۱ در سمت دهلی روان شد -^۲ کفار مغل^۳ او را تعاقب کردند - اما حق تعالی از میان ایشان بسلامت بیرون آورد - چون در لاهور فرمان ده^۴ نمائده روز دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثلاثین و ستمائه کفار مغل بر ایشان دست یافتند - و مسلمانان را شهید کردند - و اتباع ایشان را اسیر گردانیدند - چون خبرهای^۵ بد بسلطان معز الدین رسید امرا و ملوک و کافه معارف دیگر را در قصر دولتخانه بیعت تازه داد - و بجهت دفع فساد مغل ملک قطب الدین حسن^۶ و نظام الملک را با لشکر انبوه نامزد کرد - چون بلب آب بیا رسید نظام الملک بر طریق خفیه عرضه داشتی بحضرت ارسال کرد - که این امرا و ملوک هرگز^۷ اطاعت نخواهند کرد - مصلحت آنست که مثالی از حضرت اصدار یابد تا من و ملک قطب الدین ایشان را بطریقی^۸ که توانیم دفع گردانیم - چون این عرضه داشت بحضرت سلطان رسید از راه غفلت و عجلت فرمان داد تا بروفق^۹ عرضه داشت او مثالی بنویسند و بر وی بفرستند - چون مثال بر ایشان رسید نظام الملک عین آن مثال با امرا و ملوک نمود - که سلطان در باب شما این چنین مثال داده است - ایشان بیک اتفاق از سلطان بگشتند^{۱۰} - و با نظام الملک باخراج و انقلاب مملکت بیعت کردند - چون خبر مخالفت ایشان بسطان رسید - سید^{۱۱} قطب الدین شیخ

^۱ B. omits آمده^۲ M. مراجعت شده^۳ B. مغول^۴ M. فرمان نمائده^۵ خبر هایل^۶ Tabakāt Nāṣirī, p. 195, gives ملک قطب الدین حسین^۷ M. ملوک هر اطاعت^۸ M. بطریق^۹ B. and M. بر وفق مزاج عرضه داشت^{۱۰} M. نگشتند^{۱۱} M. omits سید

اکبر و صدور را جمع کرد تا برای انقلاب کار سلطنت تدبیری کنند -
 و صدر الملک را بطلب نظام الملک فرستادند - چون نظام ^۱ الملک را
 از آمدن او خبر شد شخصی از معتمدان ^۲ سلطان نزدیک نظام الملک
 بود - او را در مقامی که مخالفت ایشان استماع کند ^۳ مخفی داشت -
 و صدر الملک را ^۴ طلبید تا تدبیر انقلاب ملک و دست آوردن مخالفان
 و کسانی که درین قضیه اجماع کرده بودند بتمام باز نمود - نظام الملک
 او را جواب داده باز گردانیده - و آن معتمد بر سلطان فرستاد ^۵ تا هرچه
 از صدر الملک شنیده است بحضرت باز نماید - و از زبان او عرضه داشت
 که خداوند عالم سواری فرماید تا بر سر آن ^۶ جماعت رود - از اقبال بادشاه ^۷
 منهنزم و متفرق خواهد شد ^۸ - چون این معتمد بحضرت سلطان باز نمود -
 همچنان سواری کردند - بدر الدین سنقر را خبر شد بحضرت سلطان پیوست -
 سلطان او را هم در آن ساعت اقطاع بدائن داده روان کرد - و دیگر امرا که با او
 یار بودند خایف شدند و در اطراف رفتند - بعد از چهار ماه بدر الدین از
 بدائن باز آمد - چون مزاج بادشاه با او ^۹ متغیر بود او را و صدر الملک موسی
 را محبوس کرد - و ایشان هم در آن حبس برحمت حق پیوستند - نظام الملک
 نیز بسبب آنکه زخم گارد خورده خداع ^{۱۰} در خاطر داشت - میخواست
 بنوعی امرا و ملوک را از سلطان بگرداند - سلطان را بر ایشان بدگمانی
 می کرد - چنانچه بعد از چندگاه لشکر مغل در لاهور رسیده ^{۱۱} مدتی جنگ
 کرده - مقطع لاهور ملک قراش بود - ^{۱۲} بدائن او مرد دلور و مبارز بود - اما

۱ نظام را. B.

۲ معتمدان B.

۳ کنند B.

۴ آنجا طلبید M.

۵ فرستادند B.

۶ این M.

۷ همه M. adds

۸ خواهد شد M.

۹ بر او B.

۱۰ حد M.

۱۱ رسید M.

۱۲ بدائن مرد M.

ساخته ملک ایتکین^۱ را بزخم^۲ کارد شهید کردند - نظام الملک را دوزخم برپهلوی^۳ زدند - چون عمروی باقی بود از پیش ایشان گریخت و سلامت ماند - کار وزارت چنانچه^۴ پیش ازین می کرد همچنان کردن گرفت - و در ماه صفر سنه المذکور ملک التونیه^۵ سلطان رضیه را در نکاح آورد - و بقصد دهلی لشکر کشید^۶ - محمد سالاری و ملک قراقرش از حضرت عطف کرده بر ایشان پیوستند - سلطان معز الدین بدفع ایشان لشکر از دهلی بیرون آورد - در حوالی شهر مضاف شد - سلطان رضیه و ملک التونیه منهنم گشتند - چون بهمد کیتل رسیدند بر دست همدوان اسیر شدند - ایشان را^۷ بسته در حضرت فرستادند - بتاریخ بیست^۸ و پنجم ماه ربیع الاول هر دو را شهید^۹ کردند - بدر الدین سنقر امیر حاجب شده بود - فامّا نظام^{۱۰} الملک را بجای نمی آورد - و فوقیت می ورزید - سبب این معنی نظام الملک با او عداوت داشت - چون بدر الدین را روشن گشت هراسان می بود - بدین سبب خواست که فتنه انگیزد - روز دو شنبه هفدهم ماه صفر سنه تسع و ثلاثین و ستمائه در وثاق صدر الملک نبیسه^{۱۱} علی موسی که مشرف ممالک بود بدر الدین سنقر جماعت

¹ See Raverty, p. 651, n. 7, for further particulars.

² زخم کارد زده

³ M. پهلوی

⁴ M. چنچ

⁵ التونیه and M. التوسه

⁶ کشیده

⁷ ایشان بسته

⁸ بیست پنجم B.

⁹ This statement varies from that given in *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, quoted in p. 27, n. 6. See also De., Trans. of *Ṭabaḳāt Akbarī* p. 77, n. 2.

¹⁰ نظام الدین B.

¹¹ *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 193, says:—

در وثاق صدر الملک تاج الدین علی موسی که مشرف ممالک بود بدر الدین سنقر جماعت مدور و اکابر حضرت را جمع کرد *

ذکر سلطان معز الدین

سلطان معز الدین پسر خرد^۱ سلطان شمس الدین بود - چون سلطان رضیه در قلعه تبرهنده محبوس شد - روز دوشنبه بتاریخ بیست و هشتم ماه مبارک رمضان سنه سبع و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین را امرا و ملوک^۲ شهردار بر تخت سلطنت در قصر دولتخانه خاص اجلاس دادند - و امرا و ملوک^۳ که برابر سلطان رضیه بودند روز یکشنبه سیزدهم ماه شوال سنه المذكور در شهر رسیدند - و بر سلطنت سلطان معز الدین بیعت کردند بشرط آنکه اختیار الدین ایتکین نائب^۴ باشد - چون ملک اختیار الدین وزیر شد بموافقت ملک مهذب الدین نظام الملک جمله امور ممالک را در تصرف خویش آورد - و خواهر سلطان معز الدین را که از حکم^۵ پسر قاضی نصیر الدین خلع شده بود در حباله خویش در آورد - و نوبت سه گانه^۶ و یک زنجیر پیل^۷ بر در خود مستقیم کرده - چون نفاذ امر و رونق کار روی بدو آورد سلطان معز الدین را بغایت گران نمود - روز دوشنبه هشتم ماه محرم سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه در قصر سپید^۸ بحکم فرمان دو ترک بچه خود را مست

^۱ خورد B.

^۲ B. omits ملوک

^۳ ثابت B.

^۴ The word حکم has a peculiar significance here. It means here زوجیت "from being the wife." Tabakat Akbari, p. 68, says:—

و همشیره سلطان معز الدین را که سابقاً منکوحه قاضی اختیار الدین بود در

نکاح در آورد *

^۵ B. شبانه

^۶ At this period no one was allowed to keep an elephant at the door except the king.

^۷ B. سپید

لاهور رسید - سلطان لشکر^۱ در آن سمت برد و او را بشکست و آخر بصلح
انجامید - تاریخ^۲ فوزهدهم ماه شعبان سنه سبع و ثلاثین و ستمائه سلطان^۳
مراجعت کرد و در حضرت دارالملک آمد - بعد از آن ملک التونیه^۴
مقطع تبرهنده بغی ورزید - بتاریخ نهم ماه رمضان سنه المدکور لشکر بدان
جانب بیرون آورد - بعضی امرا و ملوک و بندگان شمسی با او یار شدند -
و خروج کرده جمال^۵ الدین یاقوت حبشی را یکشتند * بیت *

عنان تافت دولت ز پیرامنش چو داغ سیه دید بر دامانش
و سلطان رضیه را گرفته در قلعه تبرهنده محبوس کردند - و مکتوب بجانب
امرائی که در شهر دهلی شهردار بودند فرستادند بدین مضمون که شاهزاده
معز الدین پسر سلطان شمس الدین مرحوم را بر تخت سلطنت اجلاس
دهند و خود بسرعت مراجعت کردند * بیت *

سری را که گردون بدارد بلند همش باز در گردن آرد کمند
مدت^۶ ملک سلطان رضیه در دارالملک دهلی سه سال و پنج ماه و بیست
و یک روز بود و الله اعلم بالصواب *

^۱ M. omits لشکر

^۲ B. omits تاریخ

^۳ M. omits سلطان

^۴ M. التونیه

^۵ B. جمال الدین

^۶ Tabakāt Nāṣirī, p. 190, says:—

چون سلطان رضیه را بمحروسه تبرهنده محبوس کردند ملک التونیه او را عقد
کرد و در حباله خود آورد و بطرف دهلی لشکر کشید تا کورت دیگر مملکت را ضبط کند
در ماه ربیع الاول سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین لشکر دهلی بدفع
ایشان بیرون برد و سلطان رضیه و التونیه منهرم شدند و سلطان رضیه و التونیه بدست
هندوان گرفتار شدند و هر دو شهید گشتند و هریمت ایشان بیست و چهارم ماه ربیع
الاول بود و شهادت سلطان رضیه روز سه شنبه بست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه ثمان
و ثلاثین و ستمائه بود انتهى ملخصا *

روشن گشت^۱ طاقت آوردن فتوافستند فرار نمودند و متفرق شدند - سلطان را از کار ایشان معلوم شد لشکر دنبال ایشان فرستاد - ملک کوچی اسیر و دستگیر گشت و ملک جانی در حدود پایل^۲ شهادت یافت و ملک نظام الدین در کوه بردار^۳ در آمد - و لشکر سلطان باز گشت - چون کار دولت سلطانی منتظم شد کارداران دیگر سلطان رضیه نصب کردن فرمود - و ملک قطب الدین^۴ حسن را برای فرو نشاندن^۵ فتنه که بعد سلطان شمس الدین مرحوم در رنتهپور^۶ ظاهر شده بود نامزد کرد - و ملک جمال الدین یاقوت حبشی را عهده^۷ امیر آخوری داد - و بعضرت خود مقرب گردانید - چنانچه امرا و ملوک دیگر را غیرت آمد - و چنان^۷ اتفاق افتاد که سلطان رضیه کلاه و قبا پوشد و لباس مردان کزد - آخر همهچنان کرد و از لباس ستر بیرون آمد - و چون سوار شدی بالای پیل سوار می شد - درین اثنا^۸ خبر طغیان ملک عز الدین^۹ کنجان امیر

¹ This passage is not very clear. It should have been as follows:—

ایشان ازین حال واقف گشتند طاقت ماندن نداشتند فرار نمودند و متفرق شدند *

Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 187, says:—

و ان ملوک را چون معلوم شد منہزم از لشکر گاہ خود برفتند - سواران سلطان تعاقب نمودند *

² B. and M. بابل. Elliot, Bābul; Briggs, from Firishta, Bahool, Pāyal or Pāyil is the name of a very old place, giving its name to the district with a lofty brick fort visible from a great distance on one of the routes from Dehli to Lūdīānah. See Raverty, p. 460, n. 3.

³ Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 187, در کوه بردار; Ṭabaḳāt Akbarī, p. 66 کوه سرسور

⁴ B. قطب حسن

⁵ M. برای فتنه

⁶ M. رنتهپور

⁷ M. از چنان

⁸ M. بعد از خبر

⁹ Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 188, says:—

در شهر سنه سبع و ثلاثین و ستمائے ملک عز الدین کبیر خان که مقطع لوهو بود مخالفت آغاز نهاد *

بعد از آن نظام الملک جنیدی^۱ و عزالدین کنجیان و محمد سالاری که از سلطان رکن الدین عاصی شده بودند بر دروازه شهر جمع گشتند - و با سلطان رضیه مخالفت بنیاد نهادند - و ملک نصیر الدین^۲ تاپسی امیر اوده بمدد^۳ سلطان رضیه در شهر می آمد - امرای مخالف او را استقبال کردند^۴ و بعد ز دست آوردند - و موقوف داشتند - آخر چون مخالفت بطول^۵ کشید سلطان رضیه از شهر بیرون آمد - در کنار لب آب جون لشکرگاه ساخت - میان سلطان رضیه و امرای مخالف^۶ کرات محاربه و مقاتله می رفت - فاما جنگ قائم ماند - بعد از بهزار حيله ايمه و مشايخ شهر درمیان آمده اصلاح دهانیدزد^۷ - محمد سالاری و کنجیان پوشیده با سلطان یار شدند - شبی بر در سرپرده خاص جمع گشتند - تا ماگ جانپ^۸ و ملک کوچی^۹ و نظام الملک را دست آرند - ایشان را ازین حال

^۱ Tabakāt Nāṣirī, p. 186, says:—

اما وزیر مملکت نظام الملک جنیدی علیه الرحمة موافقت نمود و ملک جانی و ملک کوچی و ملک کبیرخان و ملک عزالدین محمد سالاری و نظام الملک از اطراف بر در شهر دهلی جمع شدند و با سلطان رضیه مخالفت آغاز نهادند *

^۲ Tabakāt Akbarī, p. 66, says:—

درین حال ملک عزالدین هانسی جاگیر دار اوده بقصد مدد سلطان رضیه روی بدهلی نهاد *

But the Tabakāt Nāṣirī, p. 186, mentions ملک نصیر الدین تابشی معزی مقطع اوده

^۳ M. omits بمدد

^۴ Tabakāt Nāṣirī, p. 186, says:—

استقبال کردند و بدست آوردند رنجوری بر روی غالب شد و او برحمت حق

پیوست *

^۵ بتطویل B.

^۶ M. مخالفان

^۷ M. دهانید

^۸ M. ملک خانی

^۹ کوچی, Tabakāt Nāṣirī, p. 187, کوچی M.

ذکر سلطان رضیه

سلطان رضیه دختر بزرگ سلطان شمس الدین بود - در آن گاه که ^۱ سلطان مرحوم از مرهم گوالیر ^۲ مراجعت کرد این دختر را وای عهد خویش گردانید - القصه در ^۳ روز یکشنبه بتاریخ هژدهم ماه ربیع الاول سده اربع و ثلاثین و ستمائه سلطان رضیه بدارالملک دهلی در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - در ماه رجب رَجَب قَدْرَه سَنَةِ الْمَذْکُور طایفه قرامطه و ملاحدّه که از اطراف هندوستان جمع شده در حضرت دهلی ساکن بودند باغواي ^۴ ترک که مریدی متعلّم بود و در تذکیرات ^۵ علمای ^۶ سنت و جماعت را ناصبی و مرجی ^۷ می گفت بعد در ^۸ هزار مرد با اسلحه درون مسجد جمعه در روز جمعه فوج فوج از هر دو طرف در آمدند - مسلمانان در نماز جمعه مشغول بودند که آن ملکدان دست باسلحه بردند - بیشتری مسلمانان شهادت یافتند - و بعضی پایمال گشتند - ملک نصیر الدین بلارامی ^۹ و امام ناصری ^{۱۰} شاعر و امرای دیگر با جمعیت کثیر آمده و مسلمانانی ^{۱۱} که از خوف بالای مسجد بر آمده بودند ملاحدّه مذکور را بزخم سنگ و خشت بکشتند تا این فتنه بخیر ^{۱۲} انجامید -

۱ B. and M. در آنکه سلطان

۲ M. and also Ṭabaḳāt Nāsirī, p. 185, گوالیر. Raverty, p. 638, Gwāliyūr.

۳ B. omits. در.

۴ M. باغرا, B. باغرا

۵ B. and M. ترکرات. ۶ B. علماء سنت. ۷ مرجی و مرجی

۸ B. and M. ناصری و ناصری ۹ B. and M. بلارامی

۱۰ M. بلارامی

۱۱ B. ناصری و شاعر

۱۲ M. مسلمانانی

۱۳ M. omits بخیر

فخر الدین قصد و کشتی کرده در شهر دهلی رفتند - یکایک اندرون در آمدند^۱ با سلطان رضیه دختر سلطان شمس الدین مرحوم بیعت کرده شاه ترکان مادر سلطان رکن الدین را موقوف گردانیدند - چون سلطان رکن الدین را ازین حال خبر شد طرف شهر دهلی مراجعت فرمود - و بکوچ متواتر در کیلوکهری رسید - امرا و ملوک و بندگان شمسی که برابر او بودند بتمام در شهر^۲ دهلی در آمدند - و با سلطان رضیه پیوستند و بیعت کردند - بعده لشکر از شهر بر آمده سلطان رکن الدین را از کیلوکهری زنده گرفتند - و بر سلطان رضیه بردند - سلطان^۳ رضیه او را حبس کردن فرمود - چنانچه سلطان مرحوم هم در آن حبس برحمت حق پیوست * بیت *

بسا باد نفوس برین کوز پشت که بسیار ازین گونه پرورد و کشت و این واقعه در روز یکشنبه بتاریخ هژدهم ماه ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائنه بود - مدت ملک او شش ماه و^۴ هشت روز بود و الله اعلم *

torians, such as Nizām ad-Dīn, Firishṭa and Badā'ūnī. Elliot in his History, vol. II, p. 331, translates this passage of the *Ṭabaḳāt Nāsirī* as follows:—

“And in the neighbourhood of Mansūrpūr and Narāin, Taju-d-dīn Muhammad, Secretary and Controller, + + + and other confidential officials, killed the *Tāzīk*.” In my humble opinion Raverty is correct. The construction of the sentence as well as the whole trend of events, described previously, supports the version of Raverty. A combination of all these high officials could only be possibly needed for the assassination of the Sultan alone; against a less important man such a combination is evidently unnecessary. Further, if, as Elliot seems to imply in his footnote to page 331, “*Tāzīk*” refers to Sultān Rukn ad-Dīn his statement in the same page that “they brought Sultan Rukn-d dīn prisoner to Dehli, where he was kept in confinement and died” will be contradictory.

^۱ درون آمدند M.

^۲ درون شهر M.

^۳ رضیه omits M.

^۴ *Ṭabaḳāt Nāsirī*, p. 184, بیست و هشت روز. Raverty, p. 636, says “and his reign was six months and *twenty-six* days,” but in a note on “*twenty-six days*” he writes “some copies have *twenty-eight days*”: from the 20th Sha‘bān, 633 A.H., the date of I-yāl-tamish’s decease, to the 18th of Rabī‘-ul-Awwal, 634 A.H., is exactly six months and *twenty-seven* days.”

سر از اطاعت بیرون آورده و خدمتی^۱ مال لکهنوتی که در حضرت می آوردند بستید - و ملک عز الدین سالاری در بداون طغیان ورزید - و ملک علاؤ الدین مقطع لاهور و ملک عز الدین کنجان^۲ امیر ملتان و ملک سیف الدین کوجی مقطع هانسی یکجا جمع شدند و بنیاد فتنه و بلغاک آغاز نهادند - همچنان ملک نظام الملک جنیدی که وزیر سلطان رکن الدین بود خوف در خاطر او شد - از دهلی گریخته در بداون بر ملک عز الدین سالاری پیوست - از آنجا یکجا شده بر امرائی که در لاهور یکجا شده بودند آمده^۳ پیوستند - سلطان بجهت دفع فتنه ایشان لشکر کشید - چون سلطان در خطه کهرام^۴ رسید امرای مذکور مقابل سلطان در حد منصور پور آمده بودند از آنجا چند نفر از ایشان^۵ چنانچه تاج الملک و محمد دبیر^۶ مشرف ممالک و بهاء الملک و کریم الدین زاهد و ضیاء الملک پسر نظام الملک وزیر و خواجه رشید و امیر

^۱ Tabakāt Nāṣirī, p. 183, آوردند تصرف کرد

^۲ Both B. and M. کنجان . Tabakāt Nāṣirī, p. 183, مقطع ملتان

^۳ B. omits آمده

^۴ B. omits کهرام

^۵ M. نفر ایشان

^۶ M. Tabakāt Nāṣirī, p. 183, has an entirely different version :—

در حوالی منصور پور و ترائین تاج الملک محمود دبیر و مشرف ممالک و بهاء الملک حسین الشعری و کریم الدین زاهد و ضیاء الملک پسر نظام الملک جنیدی و نظام الملک مشرقانی و خواجه رشید الدین مالکانی و امیر فخر الدین و دیگر جماعت کار داران تازی را شهید کردند *

Raverty, p. 634, translates the passage as follows :—

"And in the vicinity of Mansūr-pūr and Trā'in, they martyred the Taj-ul-Mulk + + + and other Tāzīk officials." Our author, I think, makes a blunder here as he mentions that all these persons "who have been put to death," separated from the Sultan's army, went to Dehli and pledged their allegiance with Sultan Raḍīya. This mistake of our author has been copied by later his-

حق سبحانه و تعالی آن بادشاه عادل را غریق رحمت گرداند - و این بادشاه آسمان جاه را تا قیام قیامت در امان و سلامت باقی و پاینده دارد بالذبی و آنه الامجاد - مدت ملک سلطان شمس الدین بیست و شش سال و چند ماه بود و الله اعلم *

ذکر سلطان رکن الدین فیروز شاه

سلطان رکن الدین فیروز شاه پسر سلطان مرحوم^۱ مغفور شمس الدین التمش بود - چون سه روز شرط عزا بجا آوردند سیوم روز بعد وفات بیست و دوم ماه شعبان سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه باتفاق امرا و ملوک و ایامه^۲ و سادات و بندگان شمس در حضرت دهلی بقصر دولتخانه جلوس فرمود - و درهای خزاین کشاده هر کسی را خلعت و انعام عطا کرد - آخر دست در خرج نهاد و اسراف بافراط کردن گرفت - بعدی در عشرت و طرب و لهو مشغول شد که کارهای مملکت و امور سلطنت مهمل ماند - اغلب مصالح ملک و مملکت را شاه ترکان مادر سلطان رکن الدین می کرد - چنانچه حرم شمسی را بسبب مخالفت قدیم زیان می رسانید - و خوار می داشت - و شاهزاده قطب الدین^۳ محمد شاه پسر سلطان مرحوم که از مادری دیگر بود میل^۴ کشانید و آخر کشت - بدین سبب بیشتری امرا و ملوک حضرت و اطراف ممالک از سلطان رکن الدین متنفر شدند - و مخالفت بنیاد نهادند - چنانچه شهزاده ملک غیاث الدین محمود^۵ شاه برادر سلطان رکن الدین که امیراوه بود

^۱ پسر سلطان شمس الدین مرحوم M.

و سادات و آئمه B.

^۳ قطب الدین بن محمد شاه M.

^۴ دیگر بود حشم گردانید M.

^۵ ملک غیاث الدین محمد شاه بن سلطان Tabakāt Nāsirī, p. 183.

لعین در قلعه مذکور محصور گشت - بعد یازده ماه قلعه مذکور بعون الله تعالی فتح شد - بجهت محافظت قلعه کوتوالی^۱ گذاشت - و خود سومی دار الملک دهلی مراجعت فرمود - در شهر سنه احدی^۲ و ثلاثین و ستمائه عزیمت طرف ولایت مالوه کرد - فسدۀ آن ولایت را مالش داد - بتخانه که از سیصد سال باز برآورده^۳ بودند خراب گردانید - و بعده رخ سوی لُجین آورد - آن را نیز فتح کرد - و بتخانه مهیا کال دیو^۴ را بر انداخت - صورت و تمثال بکرماجیت^۵ و صورتهای دیگر که بر تخته ریخته بودند^۶ همه را برکنده^۷ در حضرت آورده پیش در مسجد جامع پی سپر خلق گردانید - در شهر^۸ سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه لشکر بجانب^۹ بهیلسان^{۱۰} برد - در ذات مبارک سلطان زحمتی پیدا آمد - سبب آن فی الحال مراجعت فرمود - بعد رسیدن در دهلی روز دوشنبه بتاریخ بیستم ماه شعبان سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود -

کیست درین دائره دیر پای کوس من الملک زند جز خدای

۱ کرتوالی M.

۲ Tabakāt Nāṣirī, p. 176, says: — سنه اثنی و ثلاثین و ستمائه. See Raverty, p. 621, n. 6.

۳ Tabakāt Nāṣirī, p. 176, says: — بتخانه که سیصد سال بودند آن را عمارت می کردند.

۴ دیوان M.

۵ بکرمادیت B.

۶ B. بود Tabakāt Nāṣirī, p. 176, gives: —

چند تمثال دیگر از برنج ریخته بودند *

۷ برکشیده M.

۸ M. omits شهر

۹ جانب B.

۱۰ B. بهلستان. Tabakāt Nāṣirī, p. 176, gives بلین, Tabakāt Akbarī, p. 61, has ملتان, but that is evidently wrong. See also Raverty, n. 8, p. 623. Bhilsān is a fortress and city in Mālwa.

را گوشمال داد - در سدهٔ اربع و عشرين و ستمائه سمت مندور^۱ و اجمیر سواری فرمود - و آن دیار را نیز با جملهٔ سواک ضبط کرد - و هم در آن سال بدار الملک دهلی مراجعت فرمود - در سدهٔ ست و عشرين و ستمائه رسولان دار الخلافت جامه‌های مرحمت خلیفه خَلَدَ اللّهُ خِلافَتَهُ برای سلطان مرحوم آوردند - سلطان مرحوم چنانچه شرط اطاعت و خدمتگاری باید بجا آورد - با فرزندان و ملوک بزرگ خلعت خاص خلیفه مشرف گشت - سلطان مرحوم را از پوشیدن خلعت خلیفه چندان فرحت و بجهت روی داد که در تکویر نیاید - در شهر قُبَّها بستند و طبل شادپایانه کوفتند - بعد چندگاه رسولان دار الخلافت را با عازار و اکرام روان کرد - و خدمتی^۲ بسیار در حضرت دار الخلافه فرستاد - و هم درین سال خبر وفات پسر مهتر^۳ که بادشاه لکنوتی شده بود رسید - سلطان مرحوم بعد بجا آوردن شرط عزا لشکر کشی طرف لکنوتی مصمم کرد - و فتنه که در لکنوتی^۴ قائم شده بود آن را تسکین داد - و ممالک لکنوتی را بملک علاء الدین جانی^۵ مفوض گردانیده بحضرت دهلی باز گشت - در سدهٔ تسع و عشرين و ستمائه سمت گوالیر^۶ سواری کرد بیسل^۷ مالک

^۱ For مندور see Raverty, p. 611, n 3.

^۲ بس بسیار M.

^۳ Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 174, says:—

در ماه جمادی الاولی سدهٔ ست و عشرين و ستمائه خبر فوت ملک سعید ناصر

^۴ لکنوتی قدیم M.

الدین معهود بر رسید *

^۵ B. and M. علاء الدین جانی, but Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 174, and other

histories give علاء الدین جانی

^۶ کالور M.

^۷ B. بیسل M. gives:— Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 174, gives:—

ملک دیو لعین پسر بیسل لعین *

Ṭabaḳāt Akbarī says: ملک دیو بیسل. Raverty, p. 619, says "Mangal Dīw, the accursed, the son of the accursed Mal Dīw." See also n. 7, 417 of the same.

بود بسبب خروج جنگیز خان ملعون غزنین را گذاشته با خیل و تبار^۱ و حشم و خدم خویش در حدود لاهور در آمد - چون سلطان مرحوم را ازین حال خبر شد طرف لاهور سواری فرمود - سلطان جلال الدین عطف کرده از پیش سلطان مرحوم سمت^۲ کوه پایتخت کشمیر و بکلهی^۳ رفت - سلطان مرحوم طرف دار الملک دهلی باز گشت - در سنه^۴ ۷۰۰ و ستمائت لشکر خود را بجانب لکنوتی برد - غیاث الدین عوض^۵ خاجی را امان داده در رقبه اطاعت خویش در آورد و خطبه و سکه بنام خویش فرمود - و پسر خود را که مهتر بود اقطاع لکنوتی داد - و سلطان ناصر الدین^۶ خطاب کرد - چتر و دور باش و هر چه دارالت بادشاهی بود^۷ مقوض گردانید - خود بجانب دار الملک دهلی مراجعت فرمود - در سنه ثلاث و ۷۰۰ و ستمائت عزیمت طرف قلعه رنتپور^۸ کرد - مفسدان آن دیار

۱ خیل و تبع B.

۲ Tabakāt Nāsirī, p. 171, says:—

جلال الدین خوارزم شاه از پیش حشم هندوستان عطف کرد و بطرف سنده سیوستان رفت *

Tabakāt Akbarī, p. 59, gives:—

جلال الدین تاب نیاورده بطرف سند و سیوستان رفته از آنجا براه کبه و مکران بدر رفت *

Raverty, p. 293, writes:—

“Sultān Jalāl-ud-Dīn turned aside, and proceeded towards Uchchah and Multān. From thence he entered the territory of Kirmān, and afterwards Fārs.”

۳ تلنکی M.

۴ Tabakāt Nāsirī, p. 171, says:—

بعد از آن در شهر سنه اثنی و ۷۰۰ و ستمائت بطرف بلاد لکنوتی لشکر کشید *

۵ Both B. and M. عوض ۶ ناصر الدین خرد M. ۷ برو مقوض M.

۸ رنتپور Tabakāt Nāsirī, p. 172. See also Raverty, p. 610.

و بنیاد مخالفت نهادند - چون نزدیک دهلی رسیدند ملک التمش نیز از دهلی بیرون آمد - میان ایشان در صحراء^۱ جود مضاف شد - حق سبکانه و تعالی ملک التمش را فتح بخشید - آرام شاه و امرای قطیبه منہزم گشتند - در سنه سبع و ستمائے سلطان شمس الدین خطاب خویش^۲ کرد - در شهر سنه المذكور ملک التمش در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود و اقصای ممالک در ضبط آورد - و سلطان شمس الدین خطاب خویش کرد - در شهر سنه اثنی عشر و ستمائے طرف لاهور سواری فرمود - سلطان تاج الدین یلدر که از^۳ غزنین بعد نقل سلطان قطب الدین شهر میمون لاهور را گرفته بود مقابل شد - و میان هر دو لشکر محاربه شد - حق سبکانه و تعالی سلطان شمس الدین را نصرت داد^۴ - سلطان تاج الدین بر دست لشکر او اسیر و دستگیر گشت - سلطان شمس الدین او را موقوف کرده در خطهٔ بداؤن فرستاد - چنانکه او هم در آن حبس برحمت حق پیوست - حظیرهٔ سلطان تاج الدین أَنَارَ اللَّهُ بَرْهَانَهُ هم در خطهٔ بداؤن در کنار لب آب سوتنه است - الغرض^۵ بعد فتح سمت^۶ دهلی مراجعت فرمود - و در خمس عشر و ستمائے ناصر الدین قباچه در حد آنچه یک کُرت با سلطان مرحوم مقابل شده بود و منہزم گشته بار دیگر بتاریخ مذکور در حد آنچه و ملتان مضاف داد و منہزم شد - چون لشکر تعاقب کرد در لب آب پنجاب در آمد و عبّره کردن نتوانست غرق شد - در سنه ثمان عشر و ستمائے سلطان جلال الدین خوارزم شاه که سلطان تاج الدین را بیرون کرده غزنین گرفته

۱ M. حود

۲ M. omits در شهر سنه المذكور ملک and also خویش

۳ M. omits از

۴ M. کرد

۵ M. omits الغرض

۶ B. omits بعد and M. omits الغرض

* بیت *

گردن گردان شکست این کهنه چرخ چنبری
تا توانی دل منه بر مهر و ماه و مشتری
وفات سلطان قطب الدین مرحوم در سنه سبع و ست مائه بود - و مدت ملک
او از اول فتح دهلی تا ایام وفات بیست سال و چند ماه بود ^۱ -
و عهد سلطنت با چتر و دور باش و خطاب بادشاهی مدت چهار سال
بود و الله اعلم *

ذکر سلطان شمس الدین ایلتمش

ملک ایلتمش بنده سلطان قطب الدین ایبک ^۲ المعزی بود -
چون سلطان قطب الدین وفات یافت امرا و ملوک قطبی آرام شاه
پسر سلطان قطب الدین را بجهت آرام فتنه بر تخت ^۳ بادشاهی
اجلاس دادند - ملک ناصر الدین قباچه داماد سلطان قطب الدین
طرف سند رفت - و اقطاع ملتان و اُچّه و بهکهر و سوستان را قابض گشت -
سپه سالار علی اسماعیل امیرداد حضرت دهلی بامراء دیگر یار شده
ملک التمش را که در آن وقت امیربداؤن بود بجهت ملک استدعا
کرد و مکتوبات بجانب او فرستاد - ملک التمش با جمیعت خویش از
بداؤن بسرعت تمام در حضرت دهلی ^۴ آمد و قابض شد - آرام شاه از
دهلی عطف کرده بیرون رفت - فاما بعضی از اطراف برو ^۵ جمع شدند

^۱ بودند M.^۲ ایبک و المعزی B.^۳ بر تخت اجلاس B.^۴ تمام آمد در حضرت دهلی قابض M.^۵ بدو B.

بخشید - و دست سخاوت بعدی کشاده بود که او را سلطان قطب الدین لکه بخش گفتندی - بعد مدتی میان او و میان سلطان تاج الدین یلدرز بند^۱ معزی که بعد وفات سلطان مرحوم بادشاه غزنین شده بود سبب اقطاع لاهور مخالفت^۱ پیدا آمد - از جانبین قصد یکدیگر کردند - چون مصاف میان هردو لشکر راست شد^۲ و بجنگ پیوستند - خدای تبارک^۳ و تعالی سلطان قطب الدین را ظفر بخشید - سلطان تاج الدین منهزم شده طرف^۴ کرمان رفت - حصار غزنین را سلطان قطب الدین قابض شد - چهار روز در دارالملک غزنین بر تخت بادشاهی نیز نشست - آخر در لاهور و طرب^۵ مشغول گشت - بیشتری^۶ امرا و ملوک معزی که در غزنین بودند پوشیده با سلطان تاج الدین یار شدند - و او را از کرمان استدعا کردند - چون سلطان تاج الدین از کرمان در حد غزنین رسید و مقدمه لشکر او نمودار شد سلطان قطب الدین خلق شهر را با ایشان موافق دید - سلطان قطب الدین از راه سنگ سوراخ بیرون آمد از آنجا عطف کرده در شهر لاهور رسید - غزنین باز در قبض^۷ سلطان تاج الدین یلدرز آمد - همچنان سلطان قطب الدین در میدان لاهور گوی بازی میکرد - ناگاه بتقدیر الله^۸ سبخانه و تعالی از اسب خطا شد - پیش کوهه زمین بر سینه مبارک سلطان آمد - و برحمت حق پیوست^۹ - او را همدران شهر میمون لاهور دفن^{۱۰} کردند - سلطان مغفور شمس الدین ایلتمش حظیره او را بنا کرده است *

۱ M. مخالف

۲ شده بجنگ M.

۳ تبارک و M. omits

۴ طرف B. omits

۵ آخر در لاهور بطرب مشغول M.

۶ بیشتر

۷ باز دست سلطان B.

۸ M. omits و سبخانه

۹ پیوسته M.

۱۰ مدفون M.

گردانید - در شهر سنه تسع و ثمانین و خمس مائه قلعه میوت^۱ فتح کرد^۲ -
 در سنه احدی و تسعین و خمس مائه^۳ قلعه تهنگر^۴ را کشاده - در سنه ثلاث
 و تسعین و خمس مائه طرف گجرات سواری فرمود و رای^۵ بهیم دیورا
 که با سلطان مرحوم مقابل شده بود نهب و تاراج کرد - و انتقام گذشته از
 خصم خویش بکشید^۶ - الغرض چون سلطان مرحوم وفات یافت سلطان
 غیاث الدین محمود پسر^۷ برادر بزرگ سلطان مرحوم برای ملک قطب
 الدین^۸ چتر و دور باش فرستاد - و بخطاب سلطانی مشرف گردانید - در
 سنه اثنین و ست مائه از دهلی سواری فرمود - و در شهر میمون لاهور^۹
 آمد - روز سه شنبه هژدهم ماه ذی القعدة سنه المذكور در قصر لاهور^۹
 جلوس فرمود - و امرا و ملوک خویش را انعامهای فاخر و تشریفات وافر

¹ This statement of the author that Kuṭbuddīn took the fort of Mirat in A.H. 589 is contradictory to his own statement which he made on p. 11 in connection with the reign of Sultān Mu'izzuddīn Sām that "in A.H. 588 Kuṭbuddīn conquered the fort of Mirat and took Dehli which were in possession of the relatives of Prithi Rāi and Gobind Rāi." The former statement is corroborated by the Ṭabaḳāt Nāsirī, p. 120 :—

قطب الدین از کهرام بطرف میوت آمد و فتح کرد و حضرت دهلی را بکشاد
 و همدین سال قلعه کول را در شهر سنه سبع و ثمانین و خمس مائه فتح کرد *

"Kuṭbuddīn advanced from Kuhrām to Mirāt and took the city and he possessed himself of Dehli. In the same year (A.H. 589) Kuṭbuddīn took the fort of Kol." The date (A.H. 587) سبع و ثمانین as given in p. 139 of Ṭabaḳāt Nāsirī is, in my opinion, a mistake arising out of a confusion between سبع and تسع. See also a very interesting note by Raverty on the first capture of Dehli by Moslems, p. 469, n. 9; and Appendix A.

² B. بکرد

³ B. و تسعین و خمس مائه طرف گجرات

⁴ M. تهنگر, see n. 8, p. 11.

⁵ B. رای بهیم دیورا, Ṭabaḳāt Nāsirī, p. 140, رای و بهیم

⁶ M. کشیده

⁷ M. محمود برادر بزرگ

⁸ B. قطب الدین را

⁹ M. لوهور

مرحوم هزار و پانصد من الماس که نفیس ترین جواهر است در خزانه
موفوره موجود بود - نقود و جواهر دیگر برین قیاس باید کرد - آخر الامر
جز عمل صالح هیچ چیز با خویش نبرد - چنانچه از مادر زاده و از وجود
موجود شده بود همچنان تهی دست از جهان فانی سفر کرد * بیت *
از گهر و گنج که نتوان ^۱ شمرد سام چه برداشت فریدون چه برد
مدت ملک اوسی و دو سال و چند ماه بود - وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ ^۲

ذکر سلطان قطب الدین ایبک المعزی

سلطان قطب الدین بنده سلطان معز الدین محمد سام بود - و در
شجاعت و سخاوت نظیر خود نداشت - در ^۳ اول حال که او را از ترکستان
آوردند در شهر نیشاپور قاضی القضاة امام فخر الدین عبد العزیز کوفی که از
اولاد امام اعظم ابوحنیفه کوفی رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ بود خرید - در موافقت
فرزندان او کلام الله خواند و تیر اندازی آموخت - چنانچه ^۴ در اندک
مدت کامل حال گشت - چون بزرگ شد تجار بحضرت غزنین بر دست
سلطان مرحوم فروختند - بهمه باب اوصاف حمیده و آثار گزیده داشت -
فاما چندان جمال نداشت - و انگشت خنصرش شکسته بود - بدان ^۵
سبب ایبک شل گفتندی - در خدمت مخدوم ^۶ ملازم بحدی بود که
عنقریب بنظر شفقت و مرحمت مخصوص گشت - و روز بروز مرتبه اش
تضاعف می پذیرفت - چون هندوستان فتح شد اقطاع کهرام برو ^۷ مقرر

^۱ گهر گنج که تواند شمرد B.

^۲ بالصواب B. omits

^۳ نداشت که اول حال او را M

^۴ چنانچه M. omits

^۵ بدان ایبک شل گفتند M.

^۶ در خدمت مجدد و ملازم B.

^۷ بدو B.

و بیشتر^۱ بلاد ولایت نهرواله را تاخت - سلطان سعید از غزنین در سنه احدى و ست مائه^۲ طرف خوارزم لشکر کشید - بسبب آنکه ملوک ترکستان و کفار خطایاری دهی خوارزم کردند - و تنگی علف در لشکر شد - بیغرض باز گشت - همچنان خبر طغیان کوهکهران^۳ و قبايل کوه جود^۴ در سمع مبارک او رسانیدند - هم در سال مذکور طرف لاهور سواری فرمود - چون در حدود لاهور رسید ملک قطب الدین نیز از دهلی بر سلطان مرحوم با عساکر خویش پیوست - متمردان مذکور که از خوف لشکر بعضی در کوه در آمده و بعضی^۵ در کنار لب آب مقام قلب گرفته مانده بودند بیشتری علف تیغ گشتند - و اسیر و دستگیر شدند - سلطان مرحوم در دار الملک غزنین مراجعت فرمود - و ملک قطب الدین را وداع داده سمت دهلی فرستاد - چون در قصبه دمپک رسید فدائی^۶ ملاحظه یکایک میان سرا پرده در آمد و بر سلطان مرحوم زخم انداخت - چنانچه سلطان مرحوم سعید شهید غازی همدران زخم شهادت یافت^۷ - و این واقعه در سیوم ماه شعبان سنه اثنین و ست مائه بود - چنین آورده اند که بعد نقل سلطان

۱ بیشتر مداد ولایت M.

۲ در طرف M.

۳ کوهکهران Tabakāt Nāṣirī p. 123 gives

۴ خود. Koh Jūd or Jūd mountains, which are now styled the Salt Range from the number of mines of rock of salt contained within them, lie between Pind-i-Dādan Khān and Khush Ab and now compose part of the Shāhpūr District of the present Rāwal Pindī Division under the Panjab Government.

۵ بعضی کنار لب آب B.

۶ فلائی M. and خلائی B.

۷ :— شهادت یافت B. adds the following after

* قطعه *

بزرگی تاریخ این بادشاه غازی گفته است

شهادت ملک بحر و بر معز الدین کز ابتداء جهان شه چو او نیامد یک
سیم ز غره شعبان ز سال ششصد و دو فناد در ره غزنین بمنزل دمپک

در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه مذکور^۱ ملک قطب الدین ایبک قلعهٔ میرت^۲ و دهلی را که در قبض اقارب پتھور رای و گویند رای^۳ بود فتح کرد - کفار مذکور گریخته سمت جہاں رفتند - در سنه تسع و ثمانین و خمس مائه قلعهٔ کول را بکشاد - و نشست گاه تخت^۴ خویش دار الملک دهلی ساخته : اطراف و حوالی دهلی ضبط کرد - در سنه تسعین و خمس مائه سلطان سعید از غزنین با لشکرهای قاهره^۵ در میان دهلی شده سمت قنوج عزیمت فرمود - و رای جی^۶ چند ضابط قنوج رای محتشم بود - و سی صد و چند زنجیر پیل داشت مقابل لشکر اسلام آمده در حد چندوار^۷ اتاوه بحرب پیوست - و بتائید الله تعالی لشکر اسلام را فتح شد و کفار نگونسار و منہزم گشتند - رای مذکور کشته شد - پیلان بتمام بر دست لشکر اسلام آمدند - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی ذٰلِکَ - سلطان با غنائم بسیار سمت دار الملک غزنین مراجعت فرمود - و ملک قطب الدین را هم در دهلی گذاشت - قلعهٔ تهنکر^۸ و کالیار و بداؤن از دست ملک قطب الدین فتح شد -

1 B. omits مذکور

2 M. میرن. See n. 1, p. 14.

3 Both B. and M. کندھرا. See n 8, p. 8.

4 M. نشست گاه خویش

5 M. قاهر

6 رای جی خپلا Tabakāt Nāsiri, p. 120.

7 Both B. and M. چندوار و اتاوه. Tabakāt Nāsiri, p. 120. The only place bearing the name Chandwāl, Jandwāl, Chandwār and Chandāwār at this time, and in the direction indicated, is what is styled Chandpūr, in the district of Farrukhābād, on the route from Barāli to Fathgarh.

8 B. تهنکر and B. تهنکر. But Tabakāt Nāsiri, p. 121, says:—

ولایت اطراف ممالک هند را فتح می کرد چنانچه بلاد نمرواله و تهنکر و قلعهٔ کالیوان و بداؤن جمله فتح کرد *

Raverty, p. 470, translates: "He continued to subdue the territory of Hindustan and parts adjacent, namely, the state of Nahrwālah, Thankir, the fort Gwāliyūr, and Budā'ūn." Tabakāt Akbari, p. 39, gives:—

قلعه تهنکر و گوالیار و بداؤن را مسخر ساخت *

پیش رفت - چهار فوج کرد و فرمود که دهگان هزار سوار از هر چهار طرف لشکر کفار در آیند - چون کافران بافواج پیلان و سواران یکطرف حمله کنند از طرفهای دیگر افواج لشکر اسلام بیکبارگی شعبه تیر^۱ کنند همچنین کردند - بنصرت الله تعالی لشکر کفار عاجز شد - و تبعیده ایشان شکست - چون نزدیک قلب لشکر اسلام رسیدند از پیش لشکر قلب نیز^۲ بر کوفت - جمع کفار پیریشان گشت - و انهرام در ایشان افتاد - گویند رای^۳ هم در معرکه کشته شد - و پتهور رای لعین پر پیل سوار بود در وقت شکست از پیل فرود آمده بر اسب سوار شده گریخت - نزدیک خطه سرستی^۴ بر دست لشکر اسلام گرفتار آمد - و او را بدوزخ فرستادند - و این فتح در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه بود فَانْصَرَفْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ - از آنجا قلعه سرستی و هانسی را کشاد - و اجمیر که دار الملک پتهور رای بود^۵ نهب و تاراج کرد - و کفار دیار سوالک را اسیر گردانید - و ملک قطب الدین ایبک بنده خود را در حصار کهرام با عساکر قاهره خویش گذاشت - و خود^۶ طرف دار الملک غزنین مراجعت فرمود -

1 M. یکنارگی شبه کند. The Ṭabaḳāt Nāsiri, p. 120, says:—

و سوار برهنه و جریده را چهار فوج فرموده بود از طرف کفار نامزد کرد و فرمان داد که می باید که از چهار طرف میمنه و میسره خلف و قدام لشکر بهر طرف ده هزار سوار تیرانداز دست بر لشکر کفار می دارند - چون پیلان و سوار و پیاده ملاعین حمله می کنند شما پشت می دهید و بتگ اسب از پیش ایشان دور می شوید - لشکر اسلامیان هم بران منوال کفار را عاجز کردند حق تعالی اسلام را نصرت بخشید و لشکر کفار منهزم گشت *

See also Raverty, note 2, p. 468.

2 M. نیر گرفت

3 Both B. and M. کند هوا. See n. 8, p. 8.

4 B. سرستی

5 M. پتهور رای نهب

6 M. خود ملک طرف

در بازوی سلطان زخم کاری رسیده نزدیک بود که از اسپ خطا کند -
 خلجی بچه^۱ پیاده چالاک و مبارز نزدیک بود فی الحال پس
 پشت سلطان^۲ بر اسپ بر نشست و سلطان را^۳ بغل گرفت
 و اسپ را از میان کافران بیرون آورد - لشکر اسلام منهزم شده^۴ تا
 محلی که از کفار ایمن شد رسیدند - فاما از سبب نیامدن سلطان غوغا
 در لشکر اسلام افتاد - چون زمانی گذشت سلطان نیز بصحت و سلامت
 در لشکر رسید - تمام لشکر را قراری حاصل گشت - بعده^۵ سلطان مرحوم
 از آنجا بکوچ متواتر میان ملتان و اُچِه شده باز در غزنین رفت - پتهور رای
 ملعون تعاقب لشکر کردن نتوانست^۶ در قلعه تبرهنده چفسیده - مدت
 سیزده ماه ملک ضیاء الدین تولکی^۷ محصور شده جنگ کرده آخر الامر
 تنگنجه علف شد و هیچ لشکری یاری ده نرسیده بضرورت امان خواست -
 و حصار تبرهنده را خالی کرد - در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه
 سلطان مرحوم^۸ لشکرها بسیار ساخته و مستعد شده روی به هندوستان نهاد -
 پتهور رای ملعون نیز مستعد بود - بر معتاد^۹ اول باز هم در موضع ترائین
 مذکور مقابل لشکر اسلام شد - سلطان به تعبیه لشکر و بنه که^{۱۰} سوار و پیاده
 و رایات و مراتب و چتر و دارات بتمام سه کروه عقب گذاشت - و خود
 با چهل هزار سوار جرار و مردان^{۱۱} نامدار مقابل پتهور رای ملعون نابکار^{۱۲}

خلجین B. and M. پیاده^۱ M.

سلطان برامت M. ۲

سلطان را در بغل M. ۳

تا محلی B. ۴

گشت سلطان M. ۵

نخواست B. ۶

تولکی. See n. 10, p. 7. Both B. and M. ۷

مرحوم با لشکرها بسیار ساخته Both B. and M. ۸

بر میعاد باز هم B. ۹

بنکه B. ۱۰

و مرکبان نامدار B. ۱۱

ملعون پیش رفت M. ۱۲

سپرد - می خواست که مراجعت کند همچنان خبر رسید که پتهور رای^۱ ملعون با حشم و سوار^۲ و پیاده^۳ بسیار بقصد لشکر اسلام می رسد - سلطان مرحوم نیز^۴ مقابل آن ملعون با حشم^۵ در حوالی ترائی^۶ خطه سرستی^۷ موضع ترائین^۸ پیش رفت - میان هردو لشکر مسافت اندک مانده بود - دوم روز از جانبین مضاف راست کرده بجنگ پیوستند - لشکر اسلام اگرچه در جان سپاری و تیغ گذاری تقصیری^۹ نکرد - فاما بتقدیر الله تعالی کافران لعین غالب آمدند - لشکر اسلام را انهزام شد - چون سلطان مرحوم این حال معاینه کرد بر پیلی که گویند رای^{۱۰} ضابط دهلی برادر پتهور رای ملعون سوار^{۱۱} بود و همان پیل در مضاف پیش روی می کرد اسپ^{۱۲} بر کوفت - و نیزه بر دهن گویند رای مذکور زد - چنانچه دندان آن^{۱۳} ملعون در آن زخم شکست - و^{۱۴} گویند رای مذکور نیز^{۱۵} سلطان مرحوم را زخم نیزه گذارد^{۱۶} کرد - چنانچه

۱ پتهور رای M.

۲ حشم سواد و سوار و پیاده B.

۳ بر مقابل آن M.

۴ ملعون در حوالی M.

۵ سرستی M.

۶ B. and M. ترائی. the marshy forest at the foot of Sub-Himālayah. ترائین (Tarā'in) a town on the banks of the Sursuti, south of Thānesvar.

۷ و تقصیر کرده B.

۸ اندی رای برادر Tabakāt Akbarī, p. 38, says کندهرا B. and M. give پتهورا Tabakāt Nāṣirī, p. 118, gives and I think the Tabakāt Nāṣirī correct, see also Raverty, p. 459, n. 9.

۹ سوار شده بود B.

۱۰ پیش روی می کرد بر گرفت و نیزه M.

۱۱ دندان ملعون M.

۱۲ شکست که کندهرا M.

۱۳ نیز بر سلطان مرحوم زخم B.

۱۴ Both the MSS. give گذارد کرد Tabakāt Akbarī, p. 38, says و او نیز بر سلطان نیزه زده بازوی سلطان را مجروح ساخت

خرمیل را استعداد مختصری داده در سیالکوت نصب گردانید و خود در دارالملک غزنین رفت - بعده سلطان خسرو ملک با جمیع لشکر خویش و حشر قبایل و مردم کهوکه هر حصار سیالکوت را محصر کرد¹ - چون دولت محمودیان آخر² شده بود فتح کردن نتوانست - بیغرض باز گشت - در سنه اثنین و ثمانین³ و خمس مائه سلطان مرحوم باز در لاهور آمده⁴ - سلطان خسرو ملک محصر شده جنگ می کرد - طاقت مقاومت⁵ نداشت - بضرورت بعد مدتی ملاقات کرد - سلطان مرحوم او را برابر خویش در غزنین برد - و همدران سال سلطان⁶ خسرو ملک وفات یافت - اقطاع لاهور مرسپه سالار علی کرناخ را⁷ که والی ملتان بود مقوض گردانید - در سنه سبع و ثمانین و خمس مائه لشکر اسلام را مستعد کرده سمت قلعه تبرهنده⁸ آمد - و آن قلعه را کشاده⁹ بحواله ملک ضیاء الدین تولکی¹⁰ گردانید - هزار و دویست مرد تولکی¹⁰ را که¹¹ مردان بهادر و پهلوانان نامدار بودند نامزد در قلعه تبرهنده گذاشت - و استعداد مختصری مهیا کرده بدیشان

1 محصر گردانید B.

2 B. آخر

3 اثنی و ثمانین سلطان M.

4 B. آمد سلطان

5 M. طاقت بمقاومت

6 B. سلطان وفات

7 B. کرناخ

8 *Ṭabaḳāt Nāsirī*, p. 119, gives قلعه سرهنده and *Ṭabaḳāt Akbarī*, p. 37

قلعه سرهنده. The correct reading is تبرهنده. See Raverty, p. 457, n 3 and also note 2, p. 76, next to the last para.

9 M. قلعه را لشکر بحوله

10 Both the MSS. have تولکی, but it should be توکی. See *Ṭabaḳāt Nāsirī*, p. 118. *Tūlak* is a town in the mountains near Hirāt, in the territory of *Khōrāsān*.

11 B. توکی که مردان کارزار و پهلوان نامدار

و تهته^۱ و ملتان لشکر کشید - طایفه تهته در حصار اُچّه محصر شده با سلطان مبارزه کردند - بعد مدتی بعون الله تعالی حصار اُچّه فتح شد - اقطاع ملتان و اُچّه مرسپه سالار علی کرمانخ^۲ را داد - و خود طرف دار الملک غزنین مراجعت فرمود - در سنه اربع و سبعین و خمس مائه^۳ میان ملتان و اُچّه شده سمت گجرات لشکر کشید - و رای بهیم دیو^۴ لعین غابط گجرات پیل بسیار و سوار و پیاده بی شمار داشت با سلطان مرحوم مقابل شد - میان یکدیگر مقاتله بسیار رفت - آخر لشکر اسلام را شکست افتاد - سلطان مرحوم بی غرض^۵ مراجعت فرمود - و در سنه خمس و سبعین و خمس مائه^۶ جانب فرشور لشکر کشید - آن را فتح کرد - و سال دیگر^۷ متواتر ولایت لاهور^۸ را تاخت - سلطان خسرو ملک طاقت مقاومت صحرانداشت - از حصار لاهور^۹ بیرون آمدن^{۱۰} نتوانست - چون سلطان مرحوم نزدیک لاهور رسید سلطان خسرو ملک حصاری شد - آخر الامر یک زنجیر پیل بوجه خدمتی داد - سلطان مرحوم از آنجا طرف غزنین مراجعت فرمودند - در سنه ثمانین و خمس مائه بار دیگر قصد کرد - و ولایت^{۱۱} لاهور را نهب و تاراج ساخت - وقت مراجعت میان دو آب^{۱۲} راوی و آب جیلم حصار سیالکوت بنا کرد - و حسین

۱ اچّه و ملتان B.

۲ B. علی کرمانخ Tabakāt Nāsiri, p. 117, says:—

لوهور سلطان غازي را مسلم شد و ممالک هندوستان در ضبط در آمد - سپه سالار علی کرمانخ را که والی ملتان بود بلوهور نصب فرمود *

۳ اربع و سبعین میان M.

۴ بهوچ دیو B.

۵ خمس و سبعین جانب M.

۷ و دیگر متواتر M.

۸ لوهور M.

۹ آمدن نتوانست B.

۱۰ رایت لوهور M.

۱۱ میان آب راوی M.

بادشاه بزرگ و محتشم پسر سلطان^۱ بهاء الدین سام برادر زاده سلطان علاء الدین جهان سوز بود - چون بعد نقل سلطان سیف الدین پسر سلطان علاء الدین جهان سوز - ملک غور را سلطان غیاث الدین^۲ محمد برادر مهتر سلطان سعید ضابط شد - سلطان سعید را اقطاع تکیاباد^۳ داد - سلطان سعید هم در اول سال ولایت غزنین که طایفه غز - سلطان موسوم^۴ خسرو ملک نبیسه سلطان مغفور محمود غازی را بیرون کرده بودند می تاخت - در سنه تسع و ستین و خمس مائه سلطان غیاث الدین از غور لشکرها جمع کرده در غزنین آمد - طایفه غز که ضابط غزنین بودند چون طاقت مقاومت نداشتند بضرورت عطف کرده باز در ولایت خویش رفتند - غزنین را سلطان غیاث الدین قابض شد - و مملکت غزنین هم بر سلطان سعید مقوض کرد و بخطاب سلطانی مشرف گردانید - و خود سمت فیروز کوه^۵ که دارالملک او بود مراجعت فرمود - اول سال سلطان معز الدین سعید^۶ مرحوم اطراف غزنین را در ضبط آورد - سال دوم سنه سبعین و خمس مائه اقطاع گردیز^۷ فتح کرد - در سنه احدی و سبعین و خمس مائه سمت اچه^۸

۱ B. پسر سلطان شهاب الدین سام. But this reading is wrong as Shihābuddīn was the epithet of Muḥammad Ghori, see Lane-Pool, Muhammadan Dynasties, p. 292.

۲ M. محمود

۳ Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 115, gives تکیاباد (*Tigīn-ābād*). Dow in his translation of Firishta spells the word as *Tunganabad* and locates it in the province of Khurāsān. Briggs has *Tukuabad*, but the correct pronunciation is *Tigīnābād*. It was a city between Ghaznīn and Ghore. See Raverty, Trans. of Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 110, n. 5.

۴ M. سلطان مرحوم

۵ M. فیروز کوه

۶ M. معز الدین مرحوم

۷ B. and M. گردیز. Ṭabaḳāt Nāṣirī gives گردیز (Gardaiz). It is the name of a large *darah* (long valley with hills on two sides, and a river running through it) of the Tājiks, well-watered, and once very populous and well-cultivated. To the east and south-east the Afghāns live. In Akbar's reign there was a strong castle here named Gardaiz also. See Raverty, p. 449, n. 9, and p. 498, n. 7.

۸ M. اچ

خدمتِ بادشاهان نداشت - قصهٔ سلاطینِ ماضیه^۱ نورِ الله برهانیهم که در تخت گاهِ دهلی حرسها الله تعالی عَنِ الْحَادِثَاتِ ضابط بودند از تواریخ مختلف تاجلوس خدایگان مغفور فیروزشاه نورِ الله مرقده جمع آورده - بعده از روایت^۲ ثقات هرچه معاینه شده درین سطور مسطور^۳ گردانیده *

* بیت *

نزدیکِ آسمان چه برد هدیهٔ زمین
در پیشِ بادشاه چه کشد خدمتی^۴ گدا

و این کتاب را تاریخِ مبارکِ شاهي نام داشته آمد^۵ - اگر قبولِ نظرِ خسروانهُ حضرتِ اعلیٰ گردد امید است که بنده^۶ مستوجبِ مرحمت و درخورِ شفقت شود - و سرِ بختِ بآسمانِ سعادت و دولت رساند - وَ الْمَوْفِقُ هُوَ اللَّهُ *

ذکرِ سلطان^۷ سعید شهیدِ مرحوم مغفور معز

الدنیا والدین سلطانِ محمد^۸ سام غوری

طَابَ ثَرَاهُ وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ

چون اسلام در ملکِ دهلی و اقالیمِ هندوستان از سلطانِ سعیدِ مرحوم مغفور آشکار شد^۹ ابتدا^{۱۰} از ذکر او کرده آمد^{۱۱} - سلطانِ سعید

۱ M. ضابط بوده اند

۲ رواة و ثقات و هرچه

۳ M. درین مسطور

۴ M. خدمت گدا

۵ B. آید

۶ B. بندهٔ مسعودت

۷ B. السعید

۸ M. محمد بن سام

۹ M. شده

۱۰ B. ابتداء

۱۱ M. کرده آمد القصه سلطان

الواقف بتائید الرحمن معز الدنيا والدين ابو الفتح

حضرت مبارک شاه^۱ السلطان خاد الله ملكه و سطانته^۲

و اعلى امرة و شانه - ابن الخان الكبير الكريم المرحوم المغفور نصير الدولة

والدين خضر خان - طاب ثراه - و جعل الجنة مثواه داد - و بر تخت

دارالملک دهلي که تختگاه بادشاهان کبار - و شهریاران نامدار بود

اجلاس بخشید - جهان و جهانیان از فرط عدل و احسان آن بادشاه - آسمان

جاء - بتشریف امن و امان مشرف گشتند - مگر طایفه بغی و فرقه کفار -

از مهابت تیغ آبدار - و صلابت عساکر جرار^۳ در کنج ادبار - خسته و خوار

خریده ماندند - خداوند تبارک و تعالی سایه همای دولت - و ظل چتر

سلطنت - ظل الله في العالم^۴ - تا بقای اولاد آدم - بر سر جهان و جهانیان

باقی و پاینده دارد - و از نکبات و بلیات آخر الزمان در پناه و عصمت

خویش^۵ جای دهد * * رباعی *

همی خواهم که برخوردار باشی ز تخت و بخت و اقبال و جوانی^۷

بنام نیک کشورها بگیری بکام خویش دولتها برانی

القصة این دعاگوی خواست تا بشرف خاکبوس حضرت همایون

اعلى - اعلاء الله تعالى^۸ دایماً مشرف گردد - هیچ پیشکشی لائق

۱ ابو الفتح مبارک شاه M.

۲ سلطانه و شانه B.

۳ و در کنج B.

۴ لعالمین B.

۵ خویش نهاد M.

۶ قطعه M.

۷ بخت اقبال جوانی B.

۸ الله دایماً M.

لقد كان في قصصهم عبرة لأولى الابصار

الحمد لله و المنة كه بفضل رحمانى و تاليد يزدانى نسخه
متمركه المسمى به

تاريخ مبارك شاهي

Acc. No 37243

كه ياكيبى بن احمد بن عبد الله السيهرندي در حدود

سنه ۸۳۸ هجرى قدسي تصنيف نموده بسعي و تصحيح احقر عباد

محمد هدايت حسين عفا الله عنه

ناظر مدرسه عاليه كلته

براى ايشيائك سوسائتي بنگاله

بكلية طبع آراسته گرديد

طبع على اسلوب جيد و نمط حسن في مطبعة بيتس مشن

بكلته

سنه ۱۹۳۱ ع

وَأَن أَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ - صَفْوَةُ الْأَوْلِيَاءِ - جَامِعِ نَظْمِ قُرْآن - امیر المؤمنین عثمان
 ابن عفان - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي شَانِهِ رَحْمَاءٌ بَيْنَهُمْ - و أَن خَتَمَ
 الْخُلَفَاءَ - مُعِينِ الضَّعْفَاءِ - اسد الله الغالب - امیر المؤمنین علی بن ابی
 طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي شَانِهِ تَرِيهِمْ رُكْعًا
 سَجْدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا - و أَن دُو جگر گوشه رسول - نور چشم
 زهراء بتول - كَذِيَّادِ الْبَصَرِ فِي الْعَيْنَيْنِ - امیر المؤمنین الحسن و الحسین -
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ^۱ وَ رَضُوا عَنْهُ - وَ عَلَى جَمِيعِ الصَّحَابَةِ وَ التَّابِعِينَ - وَ الْأَئِمَّةِ الْمَهْدِيِّينَ
 الْمُرْضِيِّينَ - الَّذِينَ قَضَوْا بِالْحَقِّ وَ بِهِ كَانُوا يَعْدِلُونَ - که هر یکی مقتدای دین
 و اصحاب یقین بوده اند - قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابِي كَالْجُجُمِ بَابِهِمْ أَقْنَدِيْتُمْ
 اهْتَدَيْتُمْ^۲ *

اما بعد عرضه میدارد دعاگوی كافة اهل اسلام^۳ - و کمترین بندگان ملک

عَلَّامِ یَحْیٰی بن احمد بن عبد الله السیہوندي^۴
 وَ فَقَهُ^۵ اللَّهُ عَلَى الطَّاعَةِ - وَ عَصَمَهُ^۶ عَنِ الْمَعْصِيَةِ - که چون خداوند
 تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی زمام سلطنت^۷ مملکت هندوستان بدست تصرف
 خداگان عالم - بادشاه بنی و بنات آدم - مالک ملوک العرب و العجم -

۱ عنہما B.

۲ اهتدیتم M.

۳ كافة اسلام M.

۴ السیہوندي B.

۵ وفق B.

۶ عصمة B.

۷ زمام سلطنت و قوام مملکت هند و سند B.

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بقیاس مرحضرت خالق الجن و الانس را که اساس دین اسلام از امداد¹ عدل پادشاهان دین دار² چنان رفیع و مستحکم کرد که حَتَّىٰ اِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ خَلَلُ نَغِيرِدْ - و حمد بیحدّ مر ملک احد صمد را که بنیاد ملت کفر³ از صلابت شمشیر شہریاران جان سپار چنان پست و خراب گردانید کہ اِلٰی یَوْمِ النُّشُورِ عمارت نپذیرد - و قَالَ⁴ عَلَیْهِ السَّلَامُ الدِّینُ وَ الْمَلِکُ تَوَّامَانِ - و صلوات نامیات - و تحیات زاکیات - برزبدۀ مخلوقات - و خلاصۀ موجودات - بہتر و مہتر عالم - سید اولاد آدم - محمد بن عبد اللہ ابن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف⁵ و عَلٰی آلِہ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ الْاٰخِرَیْنَ - خصوصاً بر چہار یار برگزیدہ حضرت پروردگار آن خلیفہ بتحقیق - خیر المصاحب و الرفیق - امیر المؤمنین ابوبکر الصدیق - رَضِیَ اللہُ عَنْہُ - قَالَ اللہُ تَعَالٰی فِیْ شَآئِنِ ثَانِیِ الْاِثْنِیْنِ اِذْ هُمَا فِی الْغَارِ - و آن تاج الاصفیاء - حُجَّةُ اللہِ عَلٰی الْاُمَرَاءِ⁶ - الْمُسْتَظْہَرُ بِعَوْنِ الْمَلِکِ الْوُہَّابِ - امیر المؤمنین عمر الخطّاب - رَضِیَ اللہُ عَنْہُ - قَالَ اللہُ تَعَالٰی فِیْ شَآئِنِ اِشْدَاوْ عَلٰی الْکُفَّارِ -

استمداد B. and M.

دین داران B.

ملت صلابت M.

قوله M.

عبد مناف after قاتل مشرکان دیار عرب و کفار B.

الامر B.